

خطابات در اروپا و امریکا جلد دوم

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



خطابات در اروپا و امریکا

قسمت دوم

خطابات حضرت عبدالبهاء در سفر امریکا و کانادا

مقدمهء ناشر

جلد اول این کتاب مشتمل بر خطابات حضرت عبدالبهاء

در سفر اول به اروپا در مصر بطبع رسیده است.

اینک لجنهء ملی نشر آثار امری خطابات سفر امریکا را که از مأخذ

مختلف مانند مجموعهء خطابات طبع طهران و شماره های

مجلهء نجم باختر و مجموعه ها عکسی و ژلاتین جمع و تدوین

نموده است بعنوان جلد دوم خطابات حضرت عبدالبهاء در

معرض استفادهء احباء عزیز می گذارد. چون در نظر است که جلد

سوم خطابات نیز که مشتمل بر بیانات مبارکه در سفر دوم به اروپا

و قطر مصر و اراضی مقدسه خواهد بود عنقریب تدوین و تکثیر

شود از خوانندگان گرامی خواستار است که اگر نسخه ها با مجموعه هائی

از خطابات مبارکه در اختیار داشته باشند یا در ضمن مطالعهء این مجلد

به نکات و ملاحظات که رعایت آنها موجب تصحیح و تنقیح این نسخه تواند



ORIGINAL

بود توجه یابند به این لجنه یا به مؤسسه ملی مطبوعات امری ارسال فرمایند
تا در تکثیر جلد سوم و تجدید انتشار این جلد مورد استفاده قرار گیرد.
لجنه ملی نشر آثار امری

ص ۱

خطابه در کشتی (سدریک) (۱) وایت استارلاین کمپانی (۲)
در سفر امریکا (نزدیک ناپل) ۲۷ مارچ ۱۹۱۲ ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق. (۳)
حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند. در اینجا
ما اهل شرقیم و شما اهل غرب. همین الفت و اجتماع نمونه است
که الفت شرق و غرب ممکن است زیرا اول تجلی محبت است. شکر
خدا را که اسباب محبت و الفت برای ما فراهم آمده است. چون برکات
نظر نمائیم می بینیم هر کائی دارای کالات است. جماد دارای کالاتی
است نبات دارای کالاتی است اما عالم نبات کالات جمادی را دارد
و فضلاً عن ذلک دارای کالات نباتی است. و همچنین حیوان کالات
نباتی را دارد و فضلاً علی ذلک کالات حیوانی داراست. تا انسان که
اشرف جمیع مخلوقات است و جامع جمیع کالات مشترکه و کمال
خصوصی انسانی. و چون نظر بتاریخ بشر کنیم از بدایت الی الآن عالم

(۱) - S. S. Cedric (۲) White Star Line - (۳) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۴

ص ۲

انسانی رو بتکمیل است. هر چند کالاتش نا محدود است اما تا بحال
بترقی تام و درجه بلوغ نرسیده و در قرون اولی و قرون وسطی و

قرون اخیر همیشه جنگ و جدال یا در میان دو دولت و یا در میان دو ملت و یا در میان دو دین و مذهب بوده هزاران خائن در هر وقتی ویران شده صد هزاران پسران بی پدر گشته صد هزار مادران بی پسر شدند. لهذا عالم انسانی هنوز بکمال نرسیده چه که این درندگی سزاوار عالم حیوانی است نه عالم انسانی. آنچه شایسته انسان است محبت است حرب و جدال سزاوار حیوانات درنده است و حیوانات درنده برای قوت ضروری بقدر لزوم میدرنند اما انسان برای قوت ضروری نیست بلکه بجهت شهرت و اظهار قدرت و ظهور سطوت و صولت است. انسان آلت درندگی ندارد یعنی چنگال و دندان بچ مانند گرگ و سگ ندارد بلکه آلات دانه خوری و میوه خوری دارد با وجود این درنده و خونخوار است. و همچنین حیوانات جنس خود را نمیدرد بلکه حیواناتی میدرنند که طعمه آنها است. شیر بچه خود را نمیدرد اما بسیاری از پادشاهان حتی فرزندان خود را کشتند پس انسان غافل ظالم از حیوان درنده تر است. لهذا جمیع انبیا برای تربیت محبت آمدند و دین الهی اساس الفت و محبت بود. اما هزار افسوس که آنچه سبب الفت و محبت بود علت عداوت

ص ۳

نمودند و هر وقت حربی واقع شد یا حرب جنسی بود یا حرب دینی یا حرب سیاسی و یا حرب وطنی. با آنکه نوع انسان همه یک جنسند جمیع سلاله آدمند و جمیع اهل یک وطنند چرا مختلف باشند چرا حرب نمایند؟ خدا جمیع را یک جنس خلق نمود و عالم ارض را یک کره

آفریده و کل را یک سلاله خلق کرده آیا سزاوار است ممالک یکدیگر را خراب کنند و نفوس یکدیگر را هلاک نمایند. ملاحظه کنید یک مادر بیچاره چقدر خون دل میخورد و بیست سال زحمت میکشد شبها نخوابد روزها آرام نگیرد تا فرزند نازنینی بزرگ شود یک دفعه آن نو جوان برازنده را مقابل توپ میبرند و بکشتن میدهند و ابداً نتیجه ندارد. ملاحظه نمائید یک وقت آلمان بر فرانسه غلبه نمود چه خونها ریخته شد تا بعد فرانسه غلبه کرد باز آلمان غالب شد در هر دفعه چقدر اتلاف نفوس شد بدون نتیجه و عاقبت جمیع اینها فانی شود. دولت یونان در سالف زمان ممالک کثیر فتح کرد عاقبت چه شد رومان جمیع اروپا را تسخیر کرد عاقبت چه شد فتوحات کرد چهار میلیون نفوس تباه نمود چه نتیجه داد عاقبت خود مغلوب گشت. قسم به عزّت الهیه اینگونه درندگی سزاوار عالم حیوانی نیز نیست تا چه رسد بانسان. خداوند مهربان کل را خلق کرده و جمیع را رزق میدهد و بجمیع مهربان است پس باید متابعت سیاست الهیه نمود زیرا بشر هر قدر

ص ۴

کوشش نماید نمیتواند سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید. خدا با جمیع صلح است ما چرا در جنگ باشیم او بهمه مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم؟ باری آن قرون ماضیه قرون جهل بود الحمد لله این قرن علم است قرن اخلاق است قرن تمدن است قرن اکتشاف حقائق اشیاء است عقول ترقی نموده دائره افکار انّساع یافته. سزاوار عالم انسانی در این قرن نورانی وحدت عالم انسانی است

تا جمیع فرق یک فرقه شوند و این تعصبات دینی و تعصبات جنسی و تعصبات وطنی و تعصبات سیاسی را ترک نمایند. حضرت مسیح جان خود را برای این مقصد عزیز نثار فرمود و بعمل تعلیم داد که شما نیز چنان نمائید. حضرت موسی چهل سال کوشید حضرت ابراهیم برای این مقصد کوشش فرمود تا روز بروز در الفت و محبت کوشیم زیرا راحت انسانی در محبت و الفت است نورانیت عالم در محبت و الفت است. در وقتی که در ایران از فرق و ملل مختلفه فرس بود ترک بود عرب بود مجوس و یهود و نصاری و مسلمان بود طوائف و ادیان مختلفه در نهایت ضدیت بودند یکدیگر را نجس میدانستند ممکن نبود بر سر یک سفره جمع شوند در همچو وقتی حضرت بهاء الله مانند آفتاب از شرق ظاهر شد علم وحدت عالم انسانی بلند فرمود چنان اقوام مختلفه را الفت داد که اگر شخصی در مجامع آنها وارد شود نمیداند کدام مسیحی ص ۵

کدام مسلمان کدام یهودی کدام زردشتی است.

اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است فرمود همه بندگان یک خداوندند و در ظلّ یک مربّی حقیقی. خداوند خلعت انسانیت را بدوش کل داده نهایت این است یکی جاهل است باید او را دلالت نمود طفل است باید تربیت کرد مریض است باید معالجه نمود. آیا سزاوار است مریض را بی اعتنائی کنیم و طفل را نا مهربانی نمائیم؟ ثانی تعلیم بهاء الله تحرّی حقیقت است که اگر ملل و ادیان تحرّی حقیقت نمایند متحد شوند. حضرت موسی ترویج حقیقت کرد

و همچنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت

باب و حضرت بهاء الله کل تأسیس و ترویج حقیقت نمودند.

ثالث تعلیم حضرت بهاء الله اینکه دین باید سبب الفت و

محبت باشد اگر سبب اختلاف شود عدم آن بهتر است.

رابع تعلیم حضرت بهاء الله این که دین و علم توأم است.

دین اگر مخالف علم باشد جهل است پس باید جمیع مسائل دینی را

مطابق علم نمود زیرا مخالف علم جهل است پس حکمت و عقل سلیم

مطابق و ممدّ دین است نه مخالف.

خامس تعلیم حضرت بهاء الله آنکه تعصب دینی و تعصب

سیاسی و تعصب جنسی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانی است.

ص ۶

با وجود این تعصبات ممکن نیست عالم انسانی ترقی نماید.

سادس تعلیم حضرت بهاء الله مساوات حقوق رجال و نساء

است باید تساوی حقوق حاصل نمایند تا نساء در جمیع کمالات مساوی با

رجال گردند.

سابع تعلیم حضرت بهاء الله تساوی حقوق نفوس و تعدیل

معیشت است. باید جمیع بشر از سعادت و آسایش نصیب برند اگر

شخص غنی در قصر عالی است فقیر هم آشیانه حقیر داشته باشد اگر

غنی در نهایت ثروت است فقیر هم دارای قوت ضروری باشد. اما

تفاوت درجات را باید حفظ نمود زیرا نمیشود جمیع یکسان باشند.

ثامن تعلیم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی هر قدر ترقی

طبیعی نماید باز محتاج نفثات روح القدس است. قُدا خیل کوشیدند
 که بقوّه عقل اسباب تربیت نفوس فراهم نمایند اما فلاسفه هر چند
 تربیت خود و نفوس قلیله نمودند لکن تربیت عمومی نتوانستند.
 هر قوتی از تربیت فوق العاده عمومی عاجز است مگر قوّه روح القدس.
 مثلاً حضرت مسیح بقوّه روح القدس تربیت عمومی نمود و ملل
 مختلفه را الفت داد تا اُمّت کلدان و اجیپسیان و رومان و یونان و
 آشوریان امم مختلفه بقوّه روح القدس الفت یافتند. پس عالم
 انسانی محتاج این قوّه الهی است تا از جهت علم و عقل و هم از جهت

ص ۷

روحانیت ترقّی نمایند. دانش و سیاست طبیعی در اکثر موارد سبب تفرقه
 و اختلاف است چنانچه بر حسب رأی بعضی از سیاسیون فلاسفه
 یونان در میان ایرانیان اختلاف انداختند تا قوت نگیرند و این سبب
 شد که چندین سال ایرانیان متفرق بودند اما روح القدس سبب
 اتحاد و اتفاق شد. پس ما باید بکوشیم تا جمیع اقالیم واحد شود.
 عالم انسانی مانند یک گله است و شبان آنها خداوند. مادام شبان
 بکل مهربان است چرا اغنام با یکدیگر در نزاع باشند؟ نباید نصایح
 چنین شبان مهربانی را فراموش نمود او برای ما الفت خواسته،
 ما چرا تفرقه خواهیم؟ انبیا و اولیا را فرستاد تا همه متفق شویم، چرا
 اختلاف نمائیم؟ الحمد لله امشب در چنین انجمن محترمی جمعیم
 امید است جمیع سبب نورانیت عالم انسانی شویم و از قَلّت عدّه
 اندیشه نمائیم چه بسیار واقع شد که معدودی قلیل بر امور

همه قیام کردند و موفق شدند. اصحاب حضرت مسیح قلیل بودند
چون نیت خیر داشتند بر عالمی غالب شدند. حال هم هر چند ما ها
در اینجا قلیل هستیم لکن امیدواریم که سبب شویم جنگ و جدال
بر افتد حتی جان و مال را برای این مقصد عزیز نثار کنیم تا صلح عمومی
تحقق یابد زیرا هر امر عمومی الهی است و غیر محدود و هر امر خصوصی
بشری و محدود امور خصوصی را فدای امر عمومی نمائیم. من این

ص ۸

سفر را برای الفت شرق و غرب مینمایم امیدوارم شما هم مدد نمائید.
شش هزار سال است اوقات را بجنگ و جدال گذرانیدیم نتایج آنرا
دیدیم حال چند وقت در محبت و الفت همت صرف نمائیم اگر
دیدیم ضرر دارد بر گردیم شبهه ئی نیست که نورانیت آسمانی غلبه
نماید زمینی را آسمانی کند ظلمانی را نورانی گرداند. من در حق شما ها
دعا میکنم که بخدمت عالم انسانی موفق شوید و روزی آید که ملل
شرق و غرب با یکدیگر در کمال الفت و اتحاد باشند.

نطق مبارک در خانهء مستر فیلیپ در نیویورک

۱۱ آپریل ۱۹۱۲ (۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق.) (۱)

هو الله

امروز روز خوبی بود در این عالم ناسوت سروری برای من نمانده
جز ملاقات احبّاء دیگر در این عالم هیچ چیز مرا مسرور نمینماید

چه از جهت جسمانی چه روحانی سرور من بملاقات احبّا و نشر نفحات
الله است. لهذا امروز بسیار بسرور گذشت چرا تأییدات ملکوت
ابهی پیاپی میرسد و ملاقات احبّا پی در پی میشود. اما کمال سرور من
در این است که بینم شما ها بموجب تعالیم بهاء الله قیام دارید و عمل
مینمائید و با قلبی منجذب بحبّ الله و روحی مهتر بنفحات الله و
جانی زنده بروح القدس و صایای جمال مبارک را عاملید. اولّ تعلیم
حضرت بهاء الله محبّت است که باید بین بشر نهایت محبّت حاصل
شود زیرا محبّت بندگان الهی محبّت الله است و خدمت بعالم انسانی
است. لهذا تضرّع بملکوت ابهی کردم که شما مانند ستاره از افق محبت
الله بدرخشید قدر این ایّام را بدانید این قرن قرن جمال مبارک است
این عصر عصر نورانی است این دور دوری است که جمیع انبیا خبر
دادند ایّام تخم افشانی است ایّام غرس است فیوضات الهی پی در پی
است. هر کسی تخمی بیفشاند شقایق حقایق بروید و آن محبت الله است
معرفت الله است فیوضات آسمانی است عدل عمومی است صلح
اکبر است و وحدت عالم انسانی است. اگر چنین تخمی را نفسی در این
عالم بیفشاند در جمیع عوالم الهی برکت یابد. الیوم جمیع اهل عالم
منهمک در شهوات مشغول اغراض نفسانیه اند مبتلای بغض و
عداوتند در فکر محو و اضمحلال یکدیگرند میخواهند بکلی یکدیگر را

محو نمایند لکن شما جمعی هستید که جز محبت بعموم مقصدی ندارید
و غیر از خدمت بنوع بشر آرزویی نخواهید. پس باید بجمع قوی بکوشید
و بموجب تعالیم بهاء الله عمل کنید با جمیع بشر بحبت و یگانگی معامله
کنید تا این تخم پاک بروید برکت آسمانی یابد انوار ملکوت بتابد و
فیوضات الهی کامل گردد. قدر این فیض را بدانید بجان و دل بکوشید
تا انوار و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتارتان ظاهر شود بقسمی
که کل شهادت دهند که شما بهائی حقیقی هستید. اگر چنین نمائید
سعادت ابدیه برای شما است و فیوضات الهیه متواتراً بر شما نازل
تا هر یک شجرهء مبارکه ئی گردید و اثمار باقیه بیار آرید زیرا این عصر
جمال مبارک است بهار الهی است موسم گل و ریحان است و هنگام
سبزی و خرمی است قدر آنرا بدانید. شب و روز سعی نمائید تا
بین قلوب کمال محبت حاصل شود و در نهایت اتحاد باشید چه که
هر قدر اتحاد زیاد گردد تأیید بیشتر شود. ملاحظه نمائید من با
این سنّ و این ضعف محیط اعظم را طی کردم تا در وجوه شما ها
انوار محبت الله مشاهده کنم و روح محبت الله در قلوبتان نافذ
بینم و شماها را در نهایت اتحاد یابم زیرا شما گلهای یک گلستانید
اوراق یک شجرید و انوار یک آفتاب. لهذا نهایت تضرع مینمایم
و از برای شما عزّت ابدیه میخواهم و موهبت سرمدی میجویم

ص ۱۱

و در حق شما دعا میکنم. امروز روزی است که هیچ فراموش نمیشود
امروز روزی است که ذکرش بقلم الماس نوشته خواهد شد.

مورتن نیویورک ۱۲ آپریل ۱۹۱۲

(عصر) (۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق.) (1)

ایّام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است اراضی قلوب را سبز
و خرم نماید گلهای حقایق بشکفد اشجار وجود انسانی پر ثمر شود
انهار اسرار جاری گردد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نیسان
الهی عالم وجود تازه و تجدید گردد. اما چون مدتی گذرد کم کم حقایق
الهی فراموش شود قلوب پژمرده ماند و نفوس مانند مرده گردند
فیض الهی منقطع شود و اسرار ربّانی در بین نفوس گم شود. لهذا باز
بهار یزدانی جلوه نماید باران رحمت ببارد نفحات عنایت مرور کند
عالم وجود را زنده گرداند حدیقهء عرفان پر شکوفه شود اشجار وجود
اثمار آبدار دهد. باری چون مدتی بود باز نفحات الهی منقطع شد
آن کمالات نمانده روحانیات مغلوب گردیده مادیّات غلبه کرده

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۳

ص ۱۲

عالم امکان مانند جسم بی روح گشته اثری از بهار نماند. پس حضرت
بهاء الله ظاهر شد بهار الهی تجدید فرمود همان نفحات بوزیدن آمد
همان ابر باریدن گرفت همان فیض احاطه نمود. حال روز بروز
عالم انسانی در ترقّی است و نسیم جدید در هبوب اشجار وجود خرم
است و انهار اسرار جاری است فیض ملکوت محیط است تأییدات

جمال الهی مؤید است و نفثات روح القدس جان بخش است.

امیدوارم در این بهار الهی فیض ابدی جوئید حیات آسمانی یابید

در گلشن امکان اشجار بارور گردید و از نسیم عنایت سبز و خرم مانید

پر برگ و شکوفه شوید مانند درخت خشک نباشید که هر قدر

باران بهاری بارد نسیم جان پرور وزد ابداً در آن اثری ظاهر نشود.

پس نهال های جنت ابری باشید و گل های گلشن الهی گردید در نهایت

خرمی و طراوت باشید و بفیض ابدی زنده شوید و حیات پاینده یابید

دو باره برای شما دعا می کنم.

ص ۱۳

خطابه در منزل مستر منتفرد میلز (1) - نیویورک

۱۳ آوریل ۱۹۱۲ (۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰) (2)

چند روز است من به نیویورک آمدم پیش از این به اروپا رفتم

پاریس و لندن را سیاحت نمودم پاریس را دیدم مملکتی بسیار مزین

است ترقیات مادی بسیار است ولی ترقیات روحانی بکلی عقب

مانده در بحر طبیعت مستغرقند هر صحبتی میدارند منتهی به (ناتورل)

میشود هیچ ذکری از خدا نیست. بسیار تعجب کردم دیدم پروفیسور

های دانا همه مستغرق عالم طبیعت اند. در مجمعی که اکثر مادیون

بودند صحبت داشتم گفتم جای عجب است که دانایان پاریس با اینکه

در علوم مادی ترقی کرده اند در روحانیات عقب مانده اند.

با چنین دانائی چگونه راضی شده اند اسیر طبیعت باشند و از

عالم الهی غافل مانند؟ بلی عالم ناسوت اسیر طبیعت است جمیع

کائنات و موجودات در تحت حکم طبیعت اند آفتاب با این
عظمت دریای باین عظیمی اسیر قانون طبیعت اند و ذره ئی

(1) - (2) Mr. Montford Mills - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۳۰ - ۳۵

ص ۱۴

تجاوز از آن نوامیس طبیعت ننمایند مگر انسان که قانون طبیعت
را میشکند و بر دریا میتازد در هوا پرواز مینماید در قعر دریا سیر
مینماید قوهء کهربائی با این عظمت را در زجاجی حبس میکند
صوت آزاد را در آلتی محبوس دارد جمیع این صنایع و علوم که
بقانون طبیعت باید مستور ماند و اسرار مکنونهء طبیعت است
انسان از حیث غیب بعالم شهود آرد و حکم بر طبیعت نماید. زیرا
انسان شعور دارد و طبیعت ندارد انسان قوهء عاقله و متفکره دارد
طبیعت ندارد پس انسان اعظم است. اما اگر بگوئیم انسان جزء
طبیعت است باید بگوئیم انسان که جزء است شعور و ادراک و عقل دارد
و طبیعت که کلّ است و اصل است محروم از این کمالات و فضائل
است، چگونه میشود در جزء کمالاتی باشد که در اصل نیست؟ پس
معلوم شد که در انسان یک قوهء ماوراء الطبیعه موجود است
که بآن قوهء فائز است و آن موهبت الهی است. لکن در نیویورک
الحمد لله احساسات روحانی هست قدری از زیر بار طبیعت
بیرون رفته اند امیدوارم در این مملکت آباد در این قطعهء
جسیمه انوار فضائل عالم انسانی جلوه کند محبت الله در قلوب

انتشار یابد تا صلح عمومی علم بر افرازد و از اینجا سرایت بجمع عالم نماید.
(بعد از مجلس عمومی در اطاق علیحده تشریف برده چند نفر از

ص ۱۵

قسیسهای محترم مشرف شدند) فرمودند: شما ملاحظه میکنید
لشکر ظلمت احاطه کرده دیانت روز بروز رو بضعف است و قوای
روحانیّه رو باضمحلال و قوای مادیّه روز بروز غالب اگر چنین
بماند اثری از دین باقی نمی ماند. باید کاری کرد که قوای روحانیّه
حاصل شود و روحانیت نفوس محفوظ ماند و آن باین ترتیبات
تقلیدیّه نمیشود این است که مادیون در جمیع جهات هجوم نموده اند
آنقدر هم که اسم دین باقی است محض تقلید است نه این است که
از روی بصیرت و تحقیق باشد آنچه را که از آباء و اجداد شنیده اند
معتقد شده اند. شما ها باید فکری بکنید که قوه طبعیون بشکند
و آنهاییکه حامی طبیعت اند از میدان در روند و این نمیشود مگر
بهیجان عظیمی در عالم دیانت. لشکری که میخواهد میدان برود
باید قوه و سلاحی بدست آرد که مقاومت تواند چنین چیزی
لازم است. (و عرض کردند که شما آن قوه را دارید؟) فرمودند: ما
در شرق این قوه را استعمال کردیم جمیع را شکست دادیم و آن
قوه معرفت الله است و محبت الله است تعالیم حضرت بهاءالله است.
مثلاً اول سلاح مخالفین این بود که آنچه مخالف علم است جهل است.
ما اعلان نمودیم که دین مطابق علم است و یکی است و هر مسئله ئی
از مسائل دینیّه که مطابق علم نباشد وهم است این سلاح آنها

را شکستیم. زیرا آنها میخواهند بگویند دین بر خلاف علم و عقل
 است پس جهل است این باب را بر آنها سد نمودیم. از این قبیل
 بسیار و اعظم از کلّ قوّه محبّت الله است باین قوّه اقالیم قلوب فتح شود.
 خطابه در کلیسای اسنشن (1) نیویورک

۱۴ آوریل ۱۹۱۲ (صبح) ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق. ۰۰ (۲)

هُوَ اللهُ

در این جمع قسّیس عبارتی از پولس قدیس ذکر نمود که شما
 نور را از شیشه های رنگین می بینید روزی خواهد آمد که رو برو
 خواهید دید. فی الحقیقه نور حقیقت از شیشه های رنگین دیده میشود
 حال امیدواریم تجلّیات الهیه بواسطه مرآت صافیه قلب و روح

(1) - (2) Ascension Church - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 33

پاک دیده شود آن نور حقیقت تعلیم الهی است تعالیم آسمانی است
 اخلاق رحمانی است مدنیت روحانی است. من چون باین بلاد
 آمدم دیدم مدنیت جسمانی در نهایت ترقّی است تجارت در نهایت
 درجهء توسیع است صنعت و زراعت و مدنیت مادیّه در منتهی
 درجه کمال است و لکن مدنیت روحانیّه تأخیر افتاده. حال آنکه
 مدنیت جسمانیّه بمنزله زجاج است و مدنیت روحانیّه بمنزله
 سراج اگر این مدنیت جسمانیّه با آن مدنیت روحانیّه توأم شود

آن وقت کامل است. زیرا مدنیت جسمانیه مثل جسم لطیف است و مدنیت روحانیّه مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح عظیم ظهور نماید آن وقت دارای کمال است. حضرت مسیح آمد که باهل عالم مدنیت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیت جسمانیه در جسم امکان روح الهی دمید و مدنیت نورانی تأسیس کرد. از جملهء اساس مدنیت الهیّه صلح اکبر است از جملهء اساس مدنیت روحانیّه وحدت عالم انسانی است از جملهء مدنیت روحانیّه فضائل عالم انسانی است از جملهء مدنیت الهیّه تحسین اخلاق است. امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوهء عظیمه لازم تا ترویج یابد. این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطهء قوهء مادیّه ترویج نشود

ص ۱۸

بواسطهء قوهء سیاسی تأسیس نگردد چه که فوائد سیاسیهء ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض و بواسطهء قوهء جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدّسه است ممکن نیست مگر بقوهء روحانیّه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمیتواند ترویج نماید. از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوهء مادیّه و مدنیت جسمانیه است یک بال قوهء روحانیّه و مدنیت الهیّه است به یک بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیه

ترقی کند بدون مدنیت روحانیّه بکمال نرسد. جمیع انبیاء بجهت

این آمدند که ترویج فیوضات الهیّه نمایند مدنیت روحانیّه

تأسیس کنند اخلاق رحمانی تعلیم نمایند. پس ما باید بجمیع قوی

بکوشیم تا قوای روحانیّه غلبه نماید زیرا قوّه مادّیه غلبه کرده

عالم بشر غرق مادّیات شده انوار شمس حقیقت بواسطه

شیشه های رنگین دیده میشود الطاف الهیّه چندان ظهور

و بروز ندارد. در ایران بین احزاب و ادیان اختلافات شدید

بوده حضرت بهاء الله در ایران تأسیس مدنیت روحانیّه فرمود

ما بین امم مختلفه الفت داد وحدت عالم بشر ترویج کرد اعلان

ص ۱۹

علم صلح اکبر نمود و در این خصوص بجمیع ملوک نامه های

مخصوص نوشت و در شصت سال پیش برؤسای عالم سیاسی

و رؤسای روحانی ابلاغ فرمود لهذا در شرق مدنیت روحانیّه

در ترقی است و وحدت انسانی و صلح امم به تدریج در ترویج.

امیدوارم که این تأسیس وحدت عالم انسانی در نهایت قوت

ظاهر شود تا شرق و غرب با یکدیگر در نهایت التیام آیند ارتباط

تام پیدا کنند قلوب شرق و غرب به یکدیگر متحد و منجذب شود

وحدت حقیقی جلوه نماید نور هدایت بتابد تجلیات الهیّه

روز بروز دیده شود تا عالم انسانی آسایش کامل یابد و سعادت

ابدیّه بشر مشهود شود قلوب بشر مانند آینه گردد انوار شمس

حقیقت در او تابیده شود. لهذا خواهش من این است که شما ها

بکوشید تا آن نور حقیقت بتابد سعادت ابدیه عالم انسانی ظاهر
 شود من در باره شما دعا می کنم که این سعادت ابدیه را حاصل
 کنید. من چون باین شهر آمدم بسیار مسرور شدم که اهالی فی
 الحقیقه استعداد مواهب الهیه دارند و قابلیت مدنیت آسمانی
 لهذا دعا میکنم که بجمع فیوضات رحمانیه فائز شوید. پرورد گارا
 یزدانا مهربانا این بندهء تو از اقصی بلاد شرق بغرب شتافت که
 شاید از نفحات عنایات مشامهای این نفوس معطر شود نسیم
 ص ۲۰

گلشن هدایت بر این ممالک بوزد نفوس استعداد الطاف تو
 یابند قلوب مستبشر به بشارت تو گردند دیده ها مشاهده نور
 حقیقت نماید گوشها از ندای ملکوت بهره و نصیب گیرد.
 ای پرورد گار دلها را روشن کن ای خدای مهربان قلوب را
 رشک گلزار و گلشن فرما ای محبوب بی همتا نفحات عنایت بوزان
 انوار احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود از تأییدات تو بهره
 و نصیب گیرد این جمع راه تو پویند راز تو جویند روی تو بینند خوی
 تو گیرند. ای پرورد گار الطاف بی پایان ارزان فرما گنج هدایت
 رایگان کن تا این بیچارگان چاره یابند توئی مهربان توئی بخشنده توئی دانا و توانا.
 ص ۲۱

خطابه در کارنگی هال (1) انجمن افکار جدید (2)

نیویورک ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ (عصر) ۲۶ ربيع الثانی ۱۳۳۰ ه.ق. (3)

من از ممالک بعیده آمدم تا این مجامع را بینم. از مشاهدهء

این مجامع بسیار مسرورم بجهت این که در هر مجمعی جمعی می بینم
 که با هم در نهایت محبت و الفتند. از جمله این جمع محترم است
 که الحمد لله نفوس در نهایت مهربانی و وداد در فکر ترقیند. همچنانکه
 این جمع در کمال الفت و وفاند امیدوارم جمیع عالم با هم الفت یابند
 افکار اتحاد و اتفاق دلیل بر فیض الهی است زیرا انوار وحدت
 فیاض در جمیع اشیاء ظاهر است و بر کلّ می تابد و فیوضات محیط
 بر کلّ است. عالم خلق بمثابه ارض است و فیوضات رحمت الهیه
 مانند شمس بر کلّ تجلّی نموده نهایت این است که مجالی و مرایا

(1) - Carnegie Hall - (۲) - New Thought Forum

(۳) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 34

ص ۲۲

مختلف است استعدادات متفاوت است اما نور فیض نور
 واحد است و تجلّی تجلّی واحد. جمیع کائنات مستفیض از شمس
 واحد است کائناتی از کائنات نیست که مستفیض نباشد شمس
 یکی است اما استعداد کائنات مختلف است کائناتی مثل سنگ
 سیاه است پرتوی نگیرد کائناتی مثل آئینه است و آفتاب در نهایت
 ظهور در او جلوه کند. البتّه باید قلوب را صیقل داد تا استعداد
 جلوه حاصل نماید باید بکوشیم که استعداد حاصل شود تا
 فیوضات الهی در نهایت جلوه ظهور نماید. و این استعداد وقتی
 حاصل شود که قلوب در نهایت صفا و نفوس در کمال اتحاد

و یگانگی مشاهده شود آن وقت تجلّی شمس حقیقت نهایت
 جلوه و تأثیر نماید و آثار و انوار شمس در کلّ دیده شود. لهذا
 نباید نفسی را محروم دید نفسی را نباید حقیر شمرد نهایت
 این است که باید تربیت شوند و صفائی یابند تا نور الهی در نهایت
 قوّت ظاهر شود و وحدت عالم انسانی ظهور نماید. پس هر چه
 محبت بیشتر شمس حقیقت جلوه اش زیاد تر زیرا اعظم فیض الهی
 محبت است این است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیض حصول
 نیابد. جمیع انبیای الهی کوشیدند که بین نوع انسان محبت ظاهر
 شود حضرت مسیح جمیع بلایا تحمل فرمود و حضرت بهاء الله

ص ۲۳

کند و زنجیر و پنجاه سال نفی و زندان قبول فرمود تا قلوب معدن
 محبت الله گردد. پس ما باید بجان و دل بکوشیم تا محبت در بین
 کلّ ظاهر شود جمیع قلوب شرق و غرب مرتبط گردد جمیع نفوس
 محبّ یکدیگر شوند زیرا جمیع از رحمت پروردگار بهره ورنند
 شمس حقیقت یکی است و آن مرکز انوار است هر چه توجه بیشتر
 شود فیوضات الهیه زیاد تر گردد .

شصت سال پیش در زمانی که در شرق اختلاف بسیار بود و ملل
 و احزاب ابداً باهم التیام نداشتند مذاهب مختلفه دشمن یکدیگر
 بودند و همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال بودند حضرت
 بهاء الله ظاهر شد در میان جمیع مذاهب الفت انداخت و کلّ
 فرق و احزاب را ارتباط بخشید نزاع و جدال زائل شد و الفت

و محبت حاصل گردید عالم ظلمانی نورانی شد بهار جدیدی
 ظاهر گشت مزارع قلوب سرسبز و خرم گردید گل‌های رنگارنگ
 جلوه بخش انظار گشت اشجار پر شکوفه شد و اثمار طیبه به بار
 آورد. حال من امیدوارم که به حسن اخلاق و رفتار و حسن نیت
 شما بلکه در میان شرق و غرب الفت و اتحادی حاصل شود و اتحاد
 تامة بمان آید فیوضات الهی احاطه کند. زیرا عالم آفرینش بمنزله
 یک شجر است و هر نفسی به مثابه برگ و شکوفه فی الطاف الهی بی

ص ۲۴

پایان است فیوضات نامتناهی کل را احاطه نموده. ما باید ملاحظه
 آن فیوضات کنیم چنانچه فیوضات او شامل حال جمیع است ما نیز
 باید به یکدیگر نهایت تعلّق داشته باشیم تا هر جزئی عبارت از
 کل باشد. ملاحظه نمائید که از یک دانه شجری ظاهر میشود و از
 هر شجری ثمری هر چند دانه جزء شجر است اما عبارت از تمام شجر
 است. امیدوارم ما ها نیز هر یک عبارت از کل شویم و متحد با جمیع
 گردیم این است وحدت عالم انسانی این است رحمت یزدانی این
 است موهبت الهی این است سعادت ابدی.

ص ۲۵

بیانات مبارکه در هتل (رانسونیا) نیویورک خطاب به (بی شاب) کلیسا

۱۵ آوریل ۱۹۱۲ (۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۰)

هو الله

الحمد لله ترقیات مادیه در این بلاد حاصل است و لکن مدنیت

مادّیه تنها کفایت نکند. زیرا ترقّیات مادّیه قوّه دینامیت و توپ کروپ
 ایجاد نماید آلات حرب زیاد کند خیر و شرّ را هر دو ترقّی میدهد
 جمیع این خوزیزها و آلات جنگ و حرب از نتایج مدنیت مادّیه است.
 هرگاه این مدنیت مادّیه به مدنیت الهیّه منضم شود آن وقت
 کامل گردد صندوق چوبی سابق مانع از دزدها می شد اما حالا
 صندوقهای آهنی مانع نمی شود. پس از این مدنیت مادّی چنانچه
 خیر پیش می آید شرّ هم پیش می آید مگر آنکه مدنیت زمینی با مدنیت آسمانی
 توأم شود. مدنیت مادّی بمثابه جسم انسان است اگر منضم بروح شود
 حیات یابد و الا جیفه نیست و متعفن می شود. (چون بی شاب عرض تشکر کرد فرمودند):

ص ۲۶

من هم از این جهت بسیار ممنونم که الحمد لله کلیسای شما آزاد است
 مانند سائر کلیساها تعصب ندارد که من در اروپا میدیدم تعصب
 محض بود ولی در کلیسای شما من نطق کردم و همه مسرور بودند
 چه قدر فرق دارد. لذا من بجان و دل شماها را دوست دارم و میخواهم
 سوء تفاهمی که میانه ملل شرق و غرب است بر طرف شود تا کل
 محبّت تامّه به یکدیگر پیدا کنیم و مدنیت آسمانی ترویج نمائیم
 امیدوارم چنان توفیقی حاصل شود که کلّ متحد شویم.
 (عرض کرد تا حال کسی از شرق با چنین قوّه و مقصد عظیمی به
 غرب نیامده لهذا بی نهایت ما ممنون و متشکریم).

نطق مبارک در منزل مستر داج (۱)

در مجلس اطفال نیویورک ۱۶ آپریل ۱۹۱۲ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰)

به به چه اطفال مبارکی هستند خیلی نورانیند در وجوهشان
انوار محبت الله باهر است در حقشان دعا میکنم. بقول حضرت
مسیح اینها اطفال ملکوتند قلوبشان مثل آینه در نهایت
لطافت است هر گاه قلوب بزرگان مثل اینها بشود خوبست

Mr. Dodge - (1)

ص ۲۷

چه قدر نورانیند. جمیع اطفال قلوبشان نورانی و پاک است
هیچ غلّ و غشی ندارند مانند نهالهای تر و تازه اند من
در حقشان دعا میکنم که هریک شجرهء مبارک شود و ثمرات طیبه بخشد.
خطابه در منزل مستر و مسس داج - نیویورک ۱۶ آپریل ۱۹۱۲
(عصر) ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰ (۱)

خوب مجلسی است قوای مادّیه نمیتواند این گونه نفوس را
الفت بخشد و باین درجه بسوی محبت و اتحاد کشاند. تا بحال مثل این
انجمن منعقد نشده که نفوس از شرق بیایند و اهل غرب اینگونه
با نهایت محبت و یگانگی با آنها معامله و ملاقات نمایند این فقط بیک
قوه الهیه حاصل شده است. وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد در
میان شعوب و فرق مختلفه الفت داد در میان یونان و رومان و سریان
و اجیپسیان التیام داد. زیرا اختلاف و عداوت بین آن اقوام بدرجه ئی
بود که محال بود الفت و التیام حاصل شود لکن حضرت مسیح
بقوه الهیه کل را متحد و متفق فرمود. پس این الفت و محبت که

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 36

ص ۲۸

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چگونه شرق و غرب دست در
آغوش شود و علم وحدت عالم انسانی خیمه برافرازد جمیع ملل را
این قوه در ظلّ خود جمع نماید اسم ایرانی و امریکائی ثماند نفوس
به اسم انگلیزی و جرمنی افتخار نکنند فرساوی و عربی نامیده نشود
جمیع ملت واحد گردند. چنانکه از هریک سؤال نمائی که تواز چه
ملتی گوید انسام و در ظلّ عنایت بهاء الله خادم عالم انسانیم
لشکر صلح اکبرم جمیع یک ملت و یک عائله و اهل یک وطن گردند
و این نزاع و جدال نماند. حضرت بهاء الله در نقطه ئی که مرکز تعصب
بود ظاهر شد و با وجودی که ملل و مذاهب مختلفه در نهایت
بغض و عداوت بودند خون یکدیگر را میریختند چنان اتحاد
و اتفاقی در میان آنها انداخت که باهم در نهایت التیام و الفتند
نهایت اشتیاق و آرزوشان این است که روزی با شما ملاقات
نمایند روبرو شوند ببینند قوه بهاء الله چه کرده. امروز عالم
انسانی علیل است و علاجش اتحاد عالم است حیاتش به صلح
اکبر است و سرورش به وحدت عالم انسانی. از فضل و عنایت
الهی امیدوارم که شما بروح جدیدی مبعوث شوید به قوه ئی
قیام نمائید که آثار وحدت عالم انسانی و صلح اکبر و محبت

الهی از این شهر بسایر بلاد تأثیر نماید بلکه از امریکا بقطعات

ص ۲۹

دیگر سرایت کند. زیرا این مملکت خیلی استعداد حاصل کرده

امیدوارم چنانچه در مادیات ترقیات عظیمه نموده قوه

روحانیه نیز حاصل نماید فیوضات الهیه یابد توجهشان بخدا

باشد همه خادم عالم انسانی گردند و انتشار فضائل انسانیه دهند

تا انوار مدنیت آسمانی از اینجا بجمع جهات بتابد اورشلیم الهی نازل

شود فیض ملکوت احاطه نماید. امیدم چنان است که در این

میدان قوت شدید بنمائید زیرا خدا معین شما است نفثات روح القدس

مؤید شما است و ملائکه ملکوت حامی شما یقین است این فیوضات

شما را احاطه خواهد نمود.

ص ۳۰

خطابه در کنگره ارتباط شرق و غرب در تالار کتابخانه ملی واشنگتن

۲۰ آوریل ۱۹۱۲ (۳ جمادی اول ۱۳۳۰) (۱)

هو الله

امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی

وارد شدم. من شرقی هستم الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم

و جمعی می بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور

است و این مجلس را دلیل بر این میگیرم که ممکن است ملت

شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تامّ بمیان ایران و امریکا حاصل

گردد. زیرا برای ترقیات مادیه ایران بهتر از ارتباط به امریکائیان

نمیشود و هم از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر
از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک
پنهان است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۴۰

ص ۳۱

شود و ارتباط تامّ در میان ایران و امریکا حاصل گردد خواه از حیث

مدنیت جسمانی خواه از حیث مدنیت روحانیّه به یکدیگر

معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیّه امریکا در ایران و مدنیت

روحانیّه ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید. باری کائنات

عمومیّه عالم هر یک منفرداً زندگانی می توانند. هر شجره منفرداً

نشو و نما نماید بدون اینکه از سائر اشجار مستفید شود. همچنین

حیوان منفرداً زندگی تواند و لکن انسان ممکن نیست. نوع انسان

محتاج تعاون و تعاضد است محتاج مراوده و اختلاط است

تا کسب سعادت و آسایش کند و راحت و آرایش یابد. مثلاً اگر

میان دو قریه ارتباط تامّ حاصل شود سبب منفعت کلیّه و ترقّی

گردد و همچنین میان دو شهر چون تعاون و تعاضد حاصل شود

سبب ترقّی و آسایش گردد. پس اگر میان دو اقلیمی ارتباط تامّ و تعاون

و تعاضد کامل حاصل گردد شبهه ئی نیست مزید ترقّیات و فوائد عظیمه

شود. حال این محفل نورانی الحمد لله سبب اتحاد شرق و غرب

است اساس تعاون و تعاضد دو ملت است از این معلوم می شود

که منافع و فوائد عظیمه حاصل خواهد شد یعنی در ایران مدنیت
مادیّه رواج و شیوع یابد و ابواب تجارت برای امریکا باز خواهد
شد و یقین است سبب ترقّی و منفعت طرفین گردد و این ارتباط
ص ۳۲

اعظم وسیله حصول محبت بین ملل شرق و غرب شود. حضرت
بهاء الله در ایران شصت سال پیش اساس چنین محبتی گذاشت
و اعلان وحدت عالم انسانی فرمود و خطاب به نوع انسانی نمود
که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و فرمود که نوع انسان
عبارت از یک عائله است و جمیع بشر عبارت از یک جنس. لهذا
امید چنان است که ملت ایران و امریکا یک ملت و یک جنس و
یک طائفه و یک عائله گردند تفاوتی در میان نماند. حضرت بهاء
الله به جهت اتحاد عالم انسانی و ترویج صلح عمومی و این ارتباط
و اتحاد جمیع صدمات را تحمّل فرمود چهل سال در زندان عبدالحمید
بود و اوقات مبارک در اعظم بلایا گذشت. و همچنین من متجاوز
از چهل سال در حبس و زندان بودم تا جمعیت محترمه اتحاد و
ترقّی سبب آزادی من شدند و نهایت محبت و مهربانی نمودند و
ممکن شد که من باین ممالک آمدم. اگر جمعیت اتحاد و ترقّی نمی بود
آمدن من باین ممالک ممکن نبود پس برای آن جمعیت دعا کنید که
روز بروز مؤیّد شوند زیرا سبب حرّیت و آزادی شدند. خلاصه
این بحر محیط آتلانتیک را من طی کردم و باینها رسیدم الحمد لله
محافل را نورانی و نفوس را روحانی می بینم و از این محافل خیل

مسرورم و در باره شما ها دعا می کنم. خداوندا آمرزگارا این مجمع را

ص ۳۳

تأیید کن و توفیق بخش تا عالم را بنور اتحاد روشن نماید شرق و غرب

را به پرتو محبت و نور اتفاق منور کند. ای بخشنده مهربان دلها را

بنفثات روح القدس زنده کن و رویها را مانند شمع بر افروز

تا جهان را نورانی کنند و نفوس را رحمانی نمایند.

توئی بخشنده و توئی دهنده و توئی مهربان.

خطابه در کلیسای یونیورسالیست (1)

واشنگتن ۲۱ آپریل ۱۹۱۲ (۴ جمادی الاول ۱۳۳۰) (2)

هو الله

آنچه قسیس فرمودند دلیل بر حسن اخلاق و خدمت بعالم

انسانی است شایان ستایش است و سزاوار تحسین. زیرا مخالف

تعصبات طبیعیّه است که شش هزار سال است این تعصبات عالم

انسانی را زیر و زیر نموده چه قدر محاربات واقع شده چه قدر

(1) - Universalist Church (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۴۰ و ۴۱

ص ۳۴

منازعات وقوع یافته چه عداوتها که میان بشر پیدا شده. این

عصر چون عصر ظهور حقیقت است الحمد لله افکار متوجه

حقیقت است و نفوس مستعدّ وحدت عالم انسانی دریای حقیقت

در موج است و سراب تقالید روز بروز در اضمحلال. ادیان

موجوده اساس واحد بوده و آن اساس حقیقت است
و سبب الفت و محبت بشر و علت ترقی نوع انسان است. لکن
بعد از هر یک از مظاهر الهیه کم کم آن نور حقیقت پنهان شد
ظلمات اوهام و تقلید بمیان آمد عالم بشر گرفتار آن ظلمات
گشت روز بروز عداوت شدید شد تا بدرجه ئی رسید که هر
ملّتی دشمن ملّت دیگر شد بشأنی که اگر موانع سیاسی نبود همدیگر
را بکلی معدوم و مضمحل میکردند. حالا دیگر بس باید
تحرّی حقیقت کنیم از این اوهام بگذریم الحمد لله کلّ بندگان
یک خداوندیم جمیع در ظلّ عنایت او هستیم مشمول الطاف
اوئیم خدا بجمیع مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم خدا با جمیع
صلح است ما چرا در جنگ باشیم نهایت بعضی نادانند باید
تعلیم نمود اطفالند باید تربیت کرد علیل و مریض اند باید
معالجه نمود علیل را نباید مبغوض شمرد طفل را نباید بد گفت
باید در چاره و علاج کوشید. جمیع انبیا بجهت تربیت آمدند
ص ۳۵

تا نفوس غیر بالغه را به بلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس
بشر اندازند نه بغض و عدوات. زیرا خدا از برای بندگان
خیر خواسته نه شرّ هر کس برای بندگان او شرّ خواهد مخالف
خداست و بر مسلک الهی نیست بلکه بر مسلک شیطانست چه
که صفت الهی رحمت است و صفت شیطانی صفت نقامت.
هر کس با بندگان مهربان باشد متابعت خدا نموده و هر شخص

با بندگان نا مهربان مخالفت خدا کرده زیرا خدا رحمت محض است
 محبت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف.
 پس بدانید در هر محفلی محبت است آن محفل محفل رحمن
 است و هر جا عداوتست وسوسه شیطان است. انبیای الهی بجهت
 آن آمدند که نفوس مظاهر رحمن باشند و در قلوب محبت و وداد
 اندازند چه که حیوان اسیر طبیعت است و بمقتضای طبیعت حرکت
 می نماید و ملاحظه خیر و شر ندارد و اما انبیا بجهت تعلیم خیر
 آمدند نه شر تا نفوس بمقتضای عدل و انصاف حرکت کنند
 نه بمقتضای طبیعت. هر امری که موافق عدل و عقل است مجری
 دارند و لو مخالف طبیعت باشد و آنچه منافی عقل و انصاف است
 متروک شمارند و لو موافق طبیعت باشد. پس انسان باید متابعت
 رحمانیت الهی کند. اما نفوس ناقصه تابع طبیعتند هر قسم میل

ص ۳۶

طبیعت باشد مجری میدارند اسیر جسمانیاتند از فیوضات روحانیّه
 خبر ندارند. زیرا در انسان دو جنبه است جنبه رحمانی و جنبه حیوانی
 جنبه رحمانی صلح و صفاست و محبت و وفا اما جنبه حیوانی نزاع
 و جدال است و حرب و قتال. اگر در انسان جنبه حیوانی غلبه کند
 اضلّ از حیوان است اگر جنبه الهی غالب شود ملائکه یزدان است.
 تعالیم انبیا بجهت این بوده که جنبه حیوانی مغلوب شود تا نفوسی
 که اسیر طبیعتند نجات یابند و جنبه آسمانی غلبه نماید. و آن
 جنبه الهی عبارت از فیض روح القدس است عبارت از تولّد ثانی

است هر کس دارای آن جنبه باشد خیر خواه عموم است بجمع
 خلق مهربانست با هیچ مذهبی عداوت ندارد و از هیچ دینی
 تزییف نکند زیرا اساس ادیان الهی یکی است. اگر به آن اساس رجوع
 نمائیم متحد شویم اما اگر بتقالید رجوع کنیم مختلف شویم. زیرا
 تقالید مختلف است و اساس ادیان الهی واحد تقالید سبب
 اختلاف و کلفت است و اساس ادیان الهی باعث اتحاد و الفت.
 باری حضرت مسیح می فرماید وقتی که آن روح حق میآید تمام
 حق را بجهت شما میگوید و باز میفرماید امور بسیاری هست که
 حال شما استعداد شنیدن آنها را ندارید اما چون آن روح
 حق آید از برای شما ها تمام را بیان خواهد کرد. حال قرنی است که
 ص ۳۷

آن روح الهی ناطق شد و تمام حق را ظاهر نمود حقیقت دین
 مسیح را بیان کرد خلق را از اوهام برهاند نابنیاد جهل و عداوت
 بر باد شود و اساس محبت تأسیس یابد. ما باید بجان و دل بکوشیم
 تا این عداوت و بغضا محو شود و این جدال و قتال بکلی زائل
 گردد و نصیحت روح القدس این است که بر قدم مسیح مثنی
 و سلوک نمائیم انجیل را بخوانیم ببینیم که حضرت مسیح محبت
 محض بود حتی در باره قاتلین بالای صلیب دعا فرمود که خدایا از
 اینها در گذر زیرا نمیدانند نادانند اگر میدانستند چنین نمیکردند.
 ببینید مظاهر الهیه چه قدر مهربانند که بر صلیب طلب مغفرت
 قاتلان می فرمایند. پس ما باید متابعت مظاهر الهیه کنیم بر مسلک

انبیا مثنی و سلوک نمائیم و از ظلمت تقالید بگذریم. از شما ها
 سؤال میکنم آیا خدا ما را برای محبت آفرید یا برای عداوت؟
 یقین است بجهت الفت و محبت خلق فرموده. پس ما باید ملتفت
 باشیم زیرا نفوسی را منافع شخصیّه و امیدارد که از حق چشم پوشند
 آنها غیر از مقصد شخصی نخواهند و جز در ظلمت اغراض سیر
 ننمایند. ملاحظه نمائید که چون حضرت مسیح ظاهر شد چه قدر
 نا ملائمت دید با وجود این عاقبت اقوام مختلفه و احزاب متنوّعه
 را جمع فرمود اقوام رومانیان و یونانیان و سریانیان و مصریان

ص ۳۸

همه در نهایت عداوت بودند حضرت مسیح به نفثات روح القدس
 جمیع را متحد فرمود الفت بین قلوب انداخت اختلاف بر طرف
 شد نزاع و جدال از میان رفت در ظلّ مسیح کلّ در نهایت صلح
 زندگانی نمودند. آیا این که اطاعت مسیح کردند بهتر بود یا اگر
 اطاعت شیطان و عداوت و طغیان می نمودند؟ حال امید است
 که ملل و امم شرق و غرب در این قرن مبارک حضرت بهاء الله
 بنفثات روح القدس زنده شوند و جمیع متحد گردند کلّ متابعت
 اساس ادیان الهی کنند و آن حقیقت واحد است اختلاف و تعدّد
 قبول ننماید. وقتی که کلّ تحرّی حقیقت کنند متحد شوند وحدت
 عالم انسانی جلوه نماید صلح اکبر ظاهر شود. باری در حق شما ها
 دعا میکنم که ای پروردگار این جمع محض محبت باین محفل آمدند
 و با کمال حبّ و وفاق حاضر شدند. خدایا رویها را منور کن

ارواح را به بشارت کبری مستبشر فرما و چشمها را بمشاهده
 آیات هُدی روشن کن و گوشها را باستماع ندای احلی ملتذ نما.
 پرورد گارا خطا کاریم تو مغفرت کن گنه کاریم تو عفو فرما
 در پناه خود پناه ده نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس
 را از عالم اوهام برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحری حقیقت
 کنند از عالم ناسوت دور شوند و بعالم ملکوت نزدیک گردند
 ص ۳۹

از جهان ظلمانی بفضای نورانی در آیند از ظلمات امکان برهان
 بانوار لامکان منور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما از غیر
 خود بیزار فرما مطلع بر اسرار کن. ای پرورد گار تو آمرز گاری و دانا
 تو بخشنده ئی و توانا و تویی قادر و بینا.

خطابه در هوارد یونیورسیتی (1) (دارالفنون سیاهان)
 واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲ (صبح) 6 جمادی الاول 1330 (2)
 هو الله

امروز من در نهایت سرورم زیرا می بینم بندگان الهی در این
 مجمع حاضرند سفید و سیاه با هم همنشین اند. در پیش خدا سفید
 و سیاه نیست جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی

(1) - Howard University (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۴۷

ص ۴۰

است بو و رنگ حکمی ندارد قلب حکم دارد اگر قلب پاک است سفید

یا سیاه هیچ لونی ضرر نرساند. خدا نظر بالوان ننماید نظر بقلوب نماید
هر کس قلبش پاک تر بهتر هر کس اخلاقش نیکوتر خوشتر هر کس توجهش
بملکوت ابدی بیشتر پیشتر الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد. ملاحظه
نمائید در عالم جماد الوان سبب اختلاف نیست در عالم نبات
الوان گل‌های رنگارنگ سبب اختلاف نیست بلکه الوان سبب
زینت گلستان است زیرا لون واحد زینتی ندارد اما وقتی که گل‌های
رنگا رنگ می‌بینی آن وقت جلوه و زینت دارد. عالم بشر هم نیز نظیر
بوستان است و نوع انسان مانند گل‌های رنگا رنگ پس رنگ‌های
مختلف زینت است. همین طور در عالم حیوان الوان است کبوتران
رنگارنگ اند با وجود این در نهایت الفتند هیچ وقت برنگ یکدیگر
نگاه نمی‌کنند بلکه نگاه بنوع می‌کنند چه بسیار کبوتران سفید
با سیاه پرواز کنند همین طور سائر طیور و حیوانات مختلف اللون
ابداً نظر برنگ نمی‌کنند بلکه بنوع نظر دارند. حال ملاحظه کنید
در حالتی که حیوان عقل ندارد ادراک ندارد با وجود این الوان
سبب اختلاف نمیشود، چرا انسان که عاقل است اختلاف میکند؟
ابداً سزاوار نیست علی‌الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آدمند
از یک خاندانند در اصل یکی بوده اند یک رنگ بوده اند. حضرت

ص ۴۱

آدم یک رنگ داشت حوا یک رنگ داشت سلاله جمیع بشر بآنها
میرسد پس اصل یکی است این الوان بعد بمناسبت آب و اقلیم
پیدا شده ابداً اهمیت ندارد. لهذا من امروز بسیار مسرورم

که سفید و سیاه در این محفل با هم مجتمع شده اند امیدوارم
 این اجتماع و الفت بدرجه ئی برسد که مابین امتیاز نماند و با هم
 در نهایت الفت و محبت باشند. ولی میخواهم مطلبی بگویم تا سیاهان
 ممنون سفیدان شوند و سفید ها مهربان بسياهان گردند. شما
 اگر بافریقا بروید سیاه های افریقا را ببینید آن وقت میدانید
 که شما چه قدر ترقی کرده اید. الحمد لله شما مثل سفیدانید
 امتیاز چندانی در میان نیست اما سیاه های افریقا بمنزله
 خدمه هستند. اول اعلان حرّیتی که برای سیاه ها شد از سفیدان
 آمریکا بود چه محاربه و جانفشانی کردند تا سیاه ها را نجات دادند
 و بعد سرایت بجاهای دیگر کرد. سیاهان آفریک در نهایت اسارت
 بودند ولی نجات شما سبب شد که آنها نیز نجات یافتند یعنی
 دول اروپا اقتدا به امریکائیها کردند آن بود که اعلان حرّیت
 عمومی شد. بجهت شما سفیدان آمریکا چنین همتی نمودند اگر
 این همت نمیبود این حرّیت عمومی اعلان نمیشد. پس شما باید
 بسیار ممنون سفیدان آمریکا باشید و سفیدان باید بسیار بشما

ص ۴۲

مهربان گردند تا در مراتب انسانی ترقی نمائید و باتفاق کوشش
 نمائید تا شما نیز ترقی فوق العاده نمائید و با هم امتزاج تام یابید.
 مختصر این است شما باید بسیار اظهار ممنونیت از سفیدان نمائید
 که سبب آزادی شما در آمریکا شدند اگر شما آزاد نمی شدید سایر
 سیاه ها هم نجات نمی یافتند الحمد لله حال همه آزادند و بکلی

در راحت و آسایش. من دعا میکنم که در حسن اخلاق و اطوار
 بدرجه ئی ترقی کنید که اسم سیاه و سفید ثماند جمیع را عنوان
 انسان باشد مثل این که جوق کبوتر را عنوان کبوتر است سیاه
 و سفید گفته نمیشود و همچنین سایر طیور. من امیدوارم که شما
 بچنین درجه ئی رسید و این ممکن نیست مگر به محبت. باید بکوشید
 تا در میان شما ها محبت حاصل شود و این محبت حاصل نمیشود
 مگر این که شما ممنون سفیدان باشید و سفیدان مهربان
 بشما و در ترقی شما بکوشند و در عزت شما سعی نمایند این سبب
 محبت میشود بکلی اختلاف بین سیاه و سفید زائل میگردد
 بلکه اختلاف جنس و اختلاف وطن همه از میان میرود. من خیلی
 از ملاقات شما مسرورم و خدا را شکر میکنم که این محفل شامل
 سیاه و سفید است و هر دو با کمال محبت و الفت مجتمع. امیدوارم
 این نمونه الفت و محبت کلی شود تا عنوانی جز عنوان انسان در

ص ۴۳

میان ثماند این عنوان کمال عالم انسانی است سبب عزت
 ابدی است سبب سعادت بشری است. لهذا من در باره شما
 دعا میکنم که با هم در نهایت الفت و محبت باشید و در
 راحت یکدیگر نهایت سعی و کوشش نمائید.

خطابه در منزل علی قلی خان نبیل الدوله

واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲ (عصر) ۶ جمادی الاول ۱۳۳۰ (۱)

هو الله

الحمد لله قرون تاریک گذشت قرن نورانی آمد

عقول و نفوس در ترقی است ادراکات در تزايد است هر کس
تحری حقیقت میکند هر انسانی مینخواهد بآنچه صحیح است و سبب
ترقی است پی برد. در عالم نساء هیجان عظیم است نهایت آمال و آرزو

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۴۷

ص ۴۴

ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبهه ئی نیست جمعیت نساء در این
عصر ترقی می نمایند و میکوشند تا با رجال همعنان گردند. این نیت
بزرگی است اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از
اموری را که حال از عهده بر نمی آیند جاری و مجری خواهند داشت.
امروز اعظم مصائب عالم حرب است عالم انسانی راحت نیست
و حرب دائمی است زیرا جمیع دول مستمراً در تهبیه حربند جمیع
اموال صرف حرب میشود این بیچاره زارع به کدّ یمین و عرق
جبین شب و روز میکوشد تا چند دانه بدست آید و خرمنی اندوخته
گردد ولی چه فایده زیرا حاصلات تجهیز حرب میشود و خرج
توپ و تفنگ و قورخانه و کشتیهای جنگ میگردد. و این حرب
مالی دائمی است دیگر ملاحظه اتلاف نفوس نمائید که در میدان
حرب چگونه پایمال میشوند. هر چند حرب جانی یعنی اتلاف نفوس
محدود و مخصوص است اما حرب مالی دائمی است و عمومی و
ضرر آن راجع بعموم بلکه عالم انسانی از آن متضرر. حال چون

زنان در این قرن بحرکت آمده اند باید این را مدّ نظر داشته باشند

تا امر صلح عمومی ترویج شود وحدت عالم انسانی ظاهر گردد

فضائل بشر جلوه نماید قلوب ملل بهم ارتباط جوید تعصّب دینی

و مذهبی بر طرف شود تعصّب جنسی زائل گردد تعصّب سیاسی

ص ۴۵

نماند و تعصّب وطنی از میان برخیزد. زیرا جمعیت بشر یک

عائله اند و جمیع اولاد آدم همه فرزندان خدا هستند جمیع

ممالک یک کره و یک وطن است و جمیع امم بندگان یک خداوند

جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا حفظ میکند روزی میدهد

میپروراند الطافش شامل کلّ است و رحمتش بر همه نازل. مادام

او عادل و مهربان است ما چرا ظلم و طغیان نمائیم؟ آیا ما بهتر

میدانیم و دانا تر از خدا هستیم؟ استغفرالله خدا عادل و مهربان

است، ما چرا نا مهربان باشیم؟ شما که جمعیت نساء هستید بکوشید

تا قلوب ارتباط دیگر حاصل نماید جمیع دست بهم داده در

خیر عالم انسانی بکوشید تا شرف عالم انسانی جلوه نماید.

ملاحظه کنید اگر اهل یک خانه با هم الفت نمایند چه قدر

فایده دارد و اگر اهل شهری با یکدیگر متحد و متفق باشند

چه قدر سبب تعاضد و تعاون است و سبب نتایج کلیه و حصول

عزّت و ثروت عمومیّه. و همچنین اهل اقلیمی اگر اتحاد نمایند

چه قدر ترقّیات بیشتر و عزّت و سعادتشان زیاد تر گردد. و ملت

امریک چون متفق شدند چه قدر سبب سعادت و ترقّی و مدّنیّت

ایشان گردید. اگر این اتحاد و اتفاق در میان ولایات متّحده
نبود این ترقّی و علوم و صنایع و علویّت حاصل نمیشد. دیگر

ص ۴۶

از این میزان یگیرید که اگر جمیع ملل اتحاد و اتفاق نمایند
چگونه خواهد شد یقین است این عالم جنت ابی شود کمال
آسایش دست دهد فلاح عظیم حاصل گردد و جمیع مذاهب وحدت
و یگانگی و اخوّت یابند شرق و غرب دست در آغوش شود
جنوب و شمال مصافحه و معانقه نماید علم وحدت عالم انسانی
موج زند خیمهء صلح عمومی بلند گردد آهنگ تحسین و تحجید
از ملأ اعلی بگوش رسد. لهذا شما که خانمهای محترمه اید و دانا
و خیرخواه باید شب و روز بکوشید تا این علم وحدت و اتحاد
در امریکا بلند شود و سرایت به سایر جهات نماید تا جهان جهان
دیگر شود و کمال دیگر جلوه نماید.

خطابه در مهمانی ضیاء پاشا سفیر عثمانی - واشنگتن

۲۵ آپریل ۱۹۱۲ (شب) ۸ جمادی الأولى ۱۳۳۰ (۱)

هُوَ اللَّهُ

امشب شب مبارکی است شایان نهایت سرور و ستایش

(۱) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۵۳

ص ۴۷

است بجهاتی چند: اولاً الحمد لله در مملکتی هستیم که در نهایت

معموریت و آزادی است ثانیاً در خانه ئی هستیم که منسوب به
 دولت علیّه عثمانی است ثالثاً مهمان حضرت سفیری هستیم
 که در عالم اخلاق مثل شمس مشرق است رابعاً این مجلس
 الفت و اتحاد شرق و غرب را مجسم میکند. زیرا از اهالی شرق
 حضرت سفیر عثمانی و مخدوم محترمشان حاضرند و قرینه
 محترمه شان امریکائی و سفیر ایران از اعزّه مشرقیان و
 خانم محترمه ایشان نیز امریکائی. این دلیل بر آنست که شرق
 و غرب الفت و اتحاد حاصل نماید نفوسی که اهل حلّ و عقدند
 و فکر وسیع و عقل سلیم دارند هیچ شبهه ئی نیست که منتها
 آرزوشان محبت بین بشر است و نهایت آمالشان الفت و یگانگی
 بین نوع انسان. هر چند در قرون ماضیه این حقیقت نمایان
 نبود اما حال که عصر نورانی است و قرن علم و ترقّی عالم انسانی
 بعون و عنایت الهی این مسئله آشکار شد که جمعیت بشریه
 مرتبطند و جمیع از یک عائله و اهل یک وطن و یک کره
 عصر وحدت عالم انسانی است و زوال اوهام قرون ماضیه.
 هر دانشمندی احساس مینماید که این قرن وحدت و اتحاد است
 و تعصبات و همیه رو بزوال. لهذا امیدواریم سوء تفاهم

ص ۴۸

بین ملل بکلی از میان برخیزد تا بدانند که اسّ اساس رحمانی
 وحدت عالم انسانی است و مقصود اصلی مظاهر الهیه
 تربیت عالم بشری. ادیان الهی سبب اختلاف نیست و مورث

عداوت و بغضا نه. زیرا اساس جمیع ادیان حقیقت است
و حقیقت یکی است تعدّد ندارد و این اختلافات از تقلید
است چون تقلید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدال
است این ظلمات تقلید آفتاب حقیقت را پنهان نموده.
حال الحمد لله روز بروز این ظلمات رو بزوال و تفتیت
است عنقریب بتمام زائل گردد و شمس حقیقت درخشیده
و تابان علم وحدت عالم انسانی و خیمه صلح عمومی بلند شود
و عالم عالم دیگر گردد. از مرحمت حضرت سفیر خیلی ممنونم و
شکر میکنم که سبب الفت و اجتماع ملل مختلفه در این محفل و داد
شدند و البته این گونه مجالس شایان شکر و ستایش است.

ص ۴۹

خطابه در کلیسای موحدین (آل سلز) (۱)
واشنگتن ۲۶ آپریل ۱۹۱۲ صبح ۹ جمادی الاول ۱۳۳۰ (۲)
در این جمع محترم میخواهم ذکر از وحدانیت الهیه کنم.
این واضح است که حقیقت حادثه نمیتواند ادراک حقیقت قدیمه
نماید. چون ملاحظه در کائنات میکنیم می بینیم تفاوت مراتب
مانع از ادراک مقامات است. مثلاً عالم جماد هر چند ترقی کند
خبری از عالم نبات ندارد عالم نبات هر قدر نشو و نما نماید از
عالم حیوان خبر نگیرد حیوان هر چه ترقی کند تصور ادراک سمع
و بصر نتواند زیرا از حوصله او خارج است هر چند وجود دارد
ولی از عالم انسانی بی خبر چه که عالم انسانی ما فوق اوست لهذا

هر چه ترقی کند ادراک حقیقت انسانیّه نتواند تفاوت مراتب
مانع از ادراک است. پس هر رتبه ما دونی رتبه ما فوق را ادراک

(1) - (2) All Souls - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۵۴

ص ۵۰

نکند حال آنکه جمیع در حیّز خلقند چه جماد و چه نبات و چه
حیوان و چه انسان لکن تفاوت مراتب مانع از ادراک. مثلاً
وجود این نبات موجود و ما از او مطلع چرا که ما فوق او هستیم
لکن این نبات از ما خبر ندارد و هر قدر ترقی کند ممکن نیست
از سمع و بصر اطلاعی حاصل نماید. و مادام در عالم خلق که عالم
حدوث است تفاوت مراتب مانع از ادراک است، پس چگونه
حقیقت انسانیّه که مخلوق و حادث است میتواند ادراک حقیقت
الهیّه کند؟ این ممکن نیست چرا که حقیقت الهیّه مقدّس از
ادراک است. از این گذشته آنچه بتصور آید محاط است و
حقیقت الهیّه محیط، آیا ممکن است محاط ادراک محیط نماید؟
این ممکن نیست که حقیقت انسانیّه محیط و حقیقت الهیّه محاط
باشد حال آنکه انسان محاط و حقیقت الهیّه محیط است.

پس آنچه بتصور انسان در آید آن الوهیت نیست زیرا

حقیقت الوهیت بتصور نمی آید. لهذا رحمت کلّیه الهیّه مظاهر
مقدّسه را مبعوث میفرماید و تجلیات نامتناهیّه بر آن مظاهر
الهیّه اشراق مینماید و آنها را واسطه فیض مینماید. این مظاهر

مقدّسه که انبیا هستند مانند مرآتند و حقیقت الوهیت
مانند آفتاب که در اشدّ اشراق بر آنها می تابد و مرایا استفاضه

ص ۵۱

از شمس حقیقت می نمایند لکن آفتاب از علوّ خود نزول
نموده و در مرایا دخول نکرده. نهایت مرایا در نهایت صفا
و قابلیت و استعداد است مرایا از عالم ارض است و حقیقت
الوهیت از روی تقدیس است هر چند حرارت آفتاب میتابد
و مرایا از آن استفاضه مینمایند و کلّ از او حاکی لکن شمس از
علوّ تقدیس خود نزول ننماید و حلول نکند. و شمس حقیقت
بر مرایای متعدّده اشراق نماید هر چند مرایا متعدّدند ولی
شمس یکی است فیوضات الهیه یکی است حقیقت یکی است
نور واحد است که بر مرایا اشراق نموده. حال بعضی عاشق
آفتابند تجلّیات او را در هر آینه می بینند تقيّدی بمرایا
ندارند تقيّد بآفتاب دارند در هر آینه که باشد آفتاب را
می پرستند. اما آنهايي که آینه را می بینند از مشاهده آفتاب
در آینه دیگر محرومند. مثلاً آنهايي که مرآت موسوی را
دیدند و مؤمن بودند چون آفتاب در مرآت مسیحی اشراق
نمود مقیّد به مرآت موسوی شدند عاشق آفتاب نبودند
انوار حقیقت را در مرآت عیسوی ندیدند لهذا محروم ماندند.
و حال آنکه شمس حقیقت در مرآت عیسوی در اشدّ اشراق
بود و انوارش ظاهر تر با وجود این هنوز یهود متمسک به مرآت

موسویند و محروم از مشاهده آفتاب حقیقت. خلاصه شمس
شمس واحد است و نور نور واحد و بر جمیع ممکنات یکسان
اشراق مینماید و هر کائی را از او نصیبی. پس باید انوار را
پیرستیم از هر آینه ئی که باشد تعصبی نداشته باشیم زیرا تعصب
مانع حقیقت است چون اشراق واحد است لهذا باید حقایق
انسانیه مستفیض از نور واحد گردند و آن اشراق واحد قوه
جامعه ایست که جمیع را جمع نماید. این قرن چون قرن انوار است
شمس حقیقت جمیع بشر را روشن نموده چشم ها را بینا کرده
گوشها را شنوا نموده نفوس را زنده فرموده ما هم باید در نهایت
الفت باشیم چه که کلّ مستفیض از یک شمس هستیم و انوار
یک شمس بر کلّ تابیده بلکه این نزاع شش هزار ساله زائل
شود این خونریزها تمام گردد این تعدّیات بر طرف شود این
عداوتها از میان برداشته شود نور محبت الله بتابد کلّ با هم
مرتبط گردیم تا جمیع در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی راحت
باشیم و در سایه علم صلح اکبر مأوی جوئیم و بجمیع بشر مهربان
شویم. خداوند مهربان کریم رحیم ما بندگان آستان توئیم
و جمیع در ظلّ وحدانیت تو آفتاب رحمت بر کلّ مشرق و ابر
عنایت بر کلّ میبارد الطاف شامل کلّ است و فضلت رازق
ص ۵۳

کلّ جمیع را محافظه فرمائی و کلّ را بنظر مکرمت منظور داری.

ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن نور هدایت بر افروز
چشم ها را روشن کن دلها را سرور ابدی بخش نفوس را روح
تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نور
ایمان تابان نما در ظلّ عنایت کلّ را متحد کن و جمیع را متّفق
فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریا گردند اثمار
یک شجره شوند از یک چشمه نوشند از یک نسیم باهتزار آیند
از یک انوار اقتباس نمایند توئی دهنده و بخشنده و توانا.

ص ۵۴

خطابه در منزل مبارک شیکاگو (۱) ۳۰ آپریل

1912 (13 جمادی الاول ۱۳۳۰) (2)

هو الله

ما بهاء الله را اوّل مربّی عالم انسانی میدانیم. در زمانی که شرق
را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود و ملل مشرق زمین در نهایت
عداوت و بغضا بودند و مذاهب با یکدیگر در نهایت اجتناب
و یکدیگر را نجس میدانستند و همیشه مشغول جنگ و
جدال در چنان وقتی حضرت بهاء الله چون شمس از افق
شرق طالع شد و جمیع را بحبّت و معاشرت دعوت فرمود
و به نصیحت و تربیت آنها پرداخت از هر ملّت و مذهبی
هدایت کرد ملل و مذاهب مختلفه را التیام داد و بنهایت
اتّحاد و اتّفاق رسانید بدرجه ئی که چون در مجامع آنها
داخل میشوی نمیدانی کدام اسرائیلی است کدام مسلمان

است کدام فارسی و کدام مسیحی. پادشاه مستبد ایران
با جمیع علما بر خلاف قیام نمودند و به نهایت اذیت پرداختند
حضرت بهاءالله را حبس کردند تابعین ایشان را کشتند
بدرجه ئی اذیت می نمودند که هر نفسی اطاعت حضرت
بهاءالله میکرد جان و مالش بهدر میرفت ولی آخر مقاومت
او را نتوانستند و تعالیمش انتشار یافت. لهذا از ایران حضرت
بهاءالله را به بغداد و از بغداد به رومیلی و از آنجا به سجن عکا
فرستادند و در سجن عکا صعود فرمودند. من هم در آن حبس
بودم تا اعلان حریت از طرف جمعیت اتحاد و ترقی شد جمیع
محبوسین را آزاد کردند و من هم بیرون آمدم. اما از تعالیم
حضرت بهاءالله اول تحرّی حقیقت است اساس جمیع انبیا
حقیقت است و حقیقت یکی است. حضرت ابراهیم منادی
حقیقت بود حضرت موسی خادم حقیقت بود حضرت مسیح
مؤسس حقیقت بود حضرت محمد مروج حقیقت بود
حضرت اعلی مبشر حقیقت بود و حضرت بهاءالله نور حقیقت.
حقیقت ادیان الهی یکیست در حقیقت اختلاف نیست اما
تقالید چون مختلف است سبب اختلاف و جدال گشته اگر
تحرّی حقیقت و ترک تقالید شود جمیع ملل متحد گردند زیرا

اختلافی در حقیقت ادیان نیست بلکه در تقالید است. ثانی
 تعلیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیست که فرمود جمیع
 بندگان خداوندند کلّ را او خلق کرده رزق میدهد می پروراند
 جمیع در بحر رحمت او مستغرق اند و خدا بهمه مهربان، ما چرا
 به یکدیگر نا مهربان باشیم؟ ما باید اطاعت سیاست الهی نمائیم،
 آیا ما از سیاست الهی سیاستی بهتر میدانیم؟ ثالث فرمود
 دین با علم توأم است زیرا دین و علم هر دو حقیقت است اگر
 دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسئله دینی که
 مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتمادنه. پس
 تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقّی است باید زائل نمود.
 رابع دین باید سبب اتّحاد باشد قلوب را بیکدیگر ارتباط دهد
 حضرت مسیح و انبیای الهی بجهت الفت و اتّحاد آمدند پس اگر
 دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجّح است. خامس تعصّب
 دینی تعصّب جنسی و تعصّب وطنی و تعصّب سیاسی سبب جدال است
 و هادم بنیان انسانی باید جمیع این تعصّبات را ترک نمود. سادس
 صلح اکبر است عالم بشر باید در صلح اکبر باشد تا نور این صلح
 بر دول و ملل عالم نتابد عالم انسانی آسایش نیابد. سابع
 مساوات حقوق رجال و نساء است باید نساء تربیت و تعلیم یابند

تا ترقّی کنند و بدرجه رجال رسند از این قبیل تعالیم بسیار.

خطابه در هتل منزل مبارک شیکاگو ۵ می ۱۹۱۲

(صبح) (۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۰) (۱)

شما ها بفرموده حضرت مسیح اطفال ملکوتید و
بفرمایش حضرت بهاء الله شمعهای عالم انسانی. زیرا قلوبتان
در نهایت صفاست ارواحتان در نهایت تقدیس آلوده باین
عالم نیستید و مانند آئینه دلهای شما پاک و صاف است. پدران
و مادران شما باید شما را بکمال رأفت پرورش دهند بنهایت
آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت اتقان بفضائل عالم
انسانی متصف شوید و در جمیع مراتب ترقی نمائید تحصیل
علوم و صنایع کنید سبب ظهور فیوضات باقیه شوید و علت
ترقیات کلیه گردید (بعد خطاب بسایر احبّا نموده فرمودند)
من میروم لکن شما باید بر خدمت کلمه الله برخیزید قلبتان

(۱) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۷۱

ص ۵۸

پاک باشد نیتتان خالص شود تا مستفیض از فیوضات الهیه
گردید. ملاحظه نمائید که هر چند آفتاب بر جمیع اشیا یکسان
میتابد ولی در آئینه صاف جلوهء شدید نماید نه در سنگ سیاه
شدت جلوه و حرارت آن در زجاج و بلور بجهت لطافت آنست
اگر لطافت و صفا نباشد این تأثیرات ظاهر نشود. همچنین باران
اگر بر زمین شوره زار بیارد ابداً اثری از آن بظهور نرسد اما

اگر بر زمین پاک و طیب بیارد سبز و خرم شود و بار و ثمر آرد. امروز
 روزیست که قلوب صافیه از فیوضات ابدیه بهره گیرند و نفوس
 زکیّه از تجلیات باقیه روشن و منور گردد. شما الحمد لله مؤمن
 بالله و موقن بکلمات الله و متوجه بملکوت الله هستید ندای
 الهی را شنیدید قلوبتان به نسائم جنت الهی مهتز گردید نیت
 خیر دارید مقصدتان رضای الهی است مرادتان خدمت بملکوت
 رحمانی است. پس بکمال قوت برخیزید و با یکدیگر در نهایت
 اتحاد باشید ابداً از یکدیگر مکدر نشوید نظرتان بملکوت حق باشد
 نه عالم خلق خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود
 چون برای خدا دوست میدارید هیچوقت مکدر نمیشوید. زیرا
 انسان کامل نیست لابد هر انسانی نقصی دارد اگر نظر به نفوس
 نمائید همیشه مکدر میشوید اما اگر نظر بخدا نمائید چون

ص ۵۹

عالم حق عالم کمال است رحمت صرفست لذا برای او همه را
 دوست میدارید همه مهربانی میکنید. پس بقصور کس نظر
 نمائید جمیع را بنظر عفو ببینید زیرا چشم خطا بین نظر بخطا
 کند اما نظر خطاپوش به خالق نفوس بنگرد چه که جمیع را او
 خلق کرده کلّ را او می پروراند رزق میدهد جمیع را روح و روان
 مبذول میفرماید چشم و گوش عطا میکند لهذا کلّ آیات
 قدرت او هستند. باید جمیع را دوست داشت بجمیع مهربانی
 کرد فقرا را رعایت نمود ضعفا را حمایت کرد مریضان را شفا

بخشید نادانان را تعلیم و تربیت نمود. لذا من امیدوارم که اتحاد
و اتفاق احبای شیکاگو سبب اتحاد جمیع احبای امریکا شود جمیع
خلق از خلقشان استفاضه نمایند یعنی مقتدای کل شوند آن وقت
تأییدات ملکوت ابدی و فیوضات شمس حقیقت احاطه نماید.

ص ۶۰

خطابه در کلیسای گریس متودیک (۱)

نیویورک ۱۲ می ۱۹۱۲ (شب) ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۰ (۲)

هُوَالله

چون نظر بتاریخ میکنیم ملاحظه مینمائیم که از اول عالم الی زماننا
هذا بین بشر جنگ و جدال بوده یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب
بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دول بوده یا بین دو اقلیم
بوده و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت
منبعث. زیرا اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای
الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبانان بودند
نه گرگان و شبان بجهت جمع گوسفندان آمده نه برای تفریق
آنها. هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد از جمله حضرت
موسی بوده اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و با یکدیگر
الفت داد به ارض مقدس برد بعد از تفریق جمع کرد و با یکدیگر

(۱) - (۲) Grace Methodic Church - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۸۳

ص ۶۱

التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید لهذا ذلتشان به عزّت تبدیل
 شد و فقرشان بغنا و رذائل اخلاقشان بفضائل مبدّل گشت
 بدرجه ئی که سلطنت سلیمانی تأسیس یافت و صیت عزّتشان
 بشرق و غرب رسید. پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود
 زیرا اغنام متفرقهء اسرائیل را جمع نمود و با هم التیام داد. چون
 حضرت مسیح ظاهر شد سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه
 گشت اغنام متفرقهء اسرائیل را با اغنام یونان و رومان و کلدانیان
 و سوریان و مصریان جمع فرمود. این اقوام با هم در نهایت
 جدال و قتال بودند خون یکدیگر را می ریختند و مانند حیوانات
 درنده یکدیگر را می دریدند لکن حضرت مسیح این ملل را جمع
 و متحد و متفق نمود و ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان
 بر انداخت. پس معلوم شد ادیان الهی سبب الفت و محبت
 بوده دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال
 و قتال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات
 گردد اگر سبب ممات شود البتّه معدوم خوشتر و بی دینی بهتر.
 زیرا تعالیم دینی بمنزلهء علاج است اگر علاج سبب مرض شود
 البتّه عدم علاج خوشتر است. و همچنین وقتی که عشایر عرب
 در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را می ریختند

ص ۶۲

اموال تاراج می نمودند و اهل و اطفال اسیر می کردند و در صحراء
 جزیره العرب مقاتلهء دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ

قبیله ئی آرام نداشت در چنان وقتی حضرت محمد ظاهر شد
و اینها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد با یکدیگر متحد و متفق
نمود ابدأً قتال و جدال در میان نماند عرب بدرجه ئی ترقی کرد که
سلطنت اندلس و خلافت کبری تأسیس کرد. از این فهمیدیم که
اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی
یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط است ولی این
نزاع ها منبعث از تقلیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی
است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد
اختلاف در تقلید است و چون تقلید مختلف است لهذا سبب
اختلاف و جدال گردد. اگر جمیع ادیان عالم ترک تقلید کنند و
اصل اساس دین را اتباع نمایند جمیع متفق شوند نزاع و جدالی
نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول
نماید. اما امتیازات جنسی و اختلاف قومی و هم محض است زیرا
نوع بشریکی است کلّ یک جنسند و جمیع سلالهء یک شخص همه
ساکن یک کره ارضند و اختلاف جنس در آفرینش و خلقت الهی
نیست خدا جمیع را بشر خلق کرده یکی را انگیزی و دیگری را

ص ۶۳

فرانسوی و ایرانی و امریکائی خلق ننموده لهذا اختلافی در جنس
بشر نه جمیع برگ یک درختند و امواج یک بحر اثماریک شجرند
و گلهای یک گلستان. در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع
امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم می چرند

هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرد
و قوم دیگر نداند بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه
بچرند نزاع نوعی و ملی در بین آنها نیست. و همچنین طیور شرق
و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابداً
امتیازات ملیّه در میانشان نیست. این امور در بین حیوان
که عاری از دانشند سبب اوهام نمی شود، آیا سزاوار است
انسان اتباع این گونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است
و مظهر ودیعه الهیه است قوه مدر که دارد قوه متفکره
دارد؟ با وجود این مواهب، چگونه اتباع این گونه اوهام
کند؟ یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگیزی هستم
یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال
کنند و حرب و قتال نمایند، آیا این سزاوار است؟ لا والله
زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود چگونه انسان راضی
میشود با آنکه وهم است و محض تصوّر. آیا محاربات و اختلافات

ص ۶۴

اوطان یعنی این شرق است این غرب است این جنوب است
و این شمال است این جائز است؟ لا والله محض اوهام است
و صرف تصوّر و خیال. جمیع ارض قطعه واحده است و وطن
واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شود. حال الحمد لله
من از شرق بلینجا آمده ام می بینم این مملکت بینهایت معمور
است هوا در نهایت لطافت است اهالی در نهایت درجه آداب

و حکومت عادل و منصف، آیا جائز است بگویم اینجا وطن من نیست و سزاوار رعایت نه؟ این نهایت تعصب است. انسان نباید متعصب باشد بلکه باید تحرّی حقیقت نماید یقین است که بشر کلّ نوع واحدند و ارض وطن واحد. پس ثابت شد که باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است ابداً اساسی ندارد. ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید که از هجوم غیر مشروع ایطالی چه می شود چه قدر بیچاره ها در خون خویش میغلطند روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می شود چه قدر اطفال بی پدر و چه قدر پدران بی پسر می شوند و چه قدر مادران که در مرگ فرزندان ناله و فغان می نمایند آخر چه ثمری حاصل خواهد شد نه ثمری و نه نتیجه ئی انصاف نیست که انسان آنقدر غافل باشد. ملاحظه در حیوانات مبار که نمائید

ص ۶۵

که هیچ حرب ندارند و جدالی ندارند هزاران گوسفندان با هم میچرند و هزاران جوق کبوتران میپرند و ابداً نزاع نکنند و لکن گرگان و سگان درنده همیشه با هم در نزاع و جدالند ولی برای طعمه مجبور بشکار. لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض طمع و شهرت و ناجوئی این خونها میریزد اما بزرگان بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده اند ولی بیچارگان به میدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان بشر است ایجاد کنند ابداً بحال بیچارگان رحم ننمایند و ترحم

بمادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده اند

چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته اند چه

روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده اند تا آنها را به

بلوغ رسانیده اند. آیا سزاوار است مادران و پدران در یک

روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره

پاره بینند؟ این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و

این چه بغض و عداوت؟ حیوانات درنده محض قوت ضروری

میدرند ولی گرگ روزی یک گوسفند میدرد اما انسان بی

انصاف در یک روز صد هزار نفر را آغشتهء خاک و خون

نماید و نخر کند که من بهادری کردم و چنین شجاعی ابراز

ص ۶۶

نمودم که روزی صد هزار نفس هلاک کردم و مملکتی را

بیاد فنا دادم. ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه ئی

است که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص

نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند اما اگر انسانی صد هزار

نفر را روزی هلاک کند او را جنرال اوّل گویند و اوّل شجاع

دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن

و ظالم گویند اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند.

این چه قدر جهالت است چه قدر غفلت است. باری در ایران

در میان مذاهب و ادیان مختلفه نهایت عداوت و بغض بود

و همچنین در سائر ممالک آسیا ادیان دشمن یکدیگر بودند

مذاهب خون یکدیگر می ریختند اجناس و قبائل در جنگ
و جدال و همیشه در نزاع و قتال بودند همچو میدانستند که
نهایت نخر در این است که نوع خود را بکشند اگر دینی بر دینی
غلبه می نمود قتل و غارت می کرد و بی نهایت نخر می نمود. در همچو
وقتی حضرت بهاء الله در ایران ظاهر شد و تأسیس وحدت
عالم انسانی نمود و اساس صلح اکبر نهاد و جمیع را بندگان
خداوند فرمود که خالق کل خداست و رازق کل خدا. او
بجمیع مهربان است، ما چرا باید نا مهربان باشیم؟ او به بندگان

ص ۶۷

رؤف و رحیم است، ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم؟ مادام خدا
کل را دوست دارد، ما چرا باید بغض و عداوت داشته باشیم؟
مادام کل را رزق میدهد تربیت میفرماید بجمیع مهربان است
ما نیز باید کل را دوست مهربان باشیم این است سیاست الهیه
ما باید اتباع سیاست الهیه نمائیم. آیا ممکن است بشر سیاستی
بهتر از سیاست الهیه تأسیس کند؟ این ممکن نیست پس باید
متابعت سیاست او کنیم همین طور که خدا با جمیع بخت و مهربانی
معامله میفرماید ما نیز محب و مهربان بعموم باشیم. خلاصه
حضرت بهاء الله اساس صلح عمومی نهاد و ندای وحدت
عالم انسانی بلند فرمود تعالیم صلح و سلام را در شرق منتشر
ساخت و در این خصوص الواح بجمیع ملوک نوشت و کل را
تشویق کرد و به کل اعلان فرمود که عزّت عالم انسانی در

صلح و سلام است. و این قضیه بدایتش شصت سال پیش واقع
و بسبب این که امر به تعالیم صلح فرمود ملوک شرق مخالفت
او نمودند زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند هر
نوع اذیتی بر او وارد نمودند ضرب و حبس شدید وارد ساختند
و سرگون به بلاد بعیده کردند آخر در قلعه ئی او را حبس نمودند
و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترک

ص ۶۸

تقالید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون
بیست هزار نفر ریختند چه خاندانها را که پریشان نمودند چه
نفوس را که قتل و غارت کردند لکن دوستان بهاء الله ابداً
فتور نیاوردند و الی الآن بدل و جان در نهایت سعی میکوشند
که ترویج صلح و اتفاق نمایند و بالفعل بر این امر خطیر
قائمند. جمیع طوائف که تعالیم بهاء الله را قبول نمودند همه
حامی صلح عمومی هستند و مروج وحدت عالم انسانی
نهایت محبت را بنوع بشر دارند زیرا میدانند که جمیع
بندگان یک خداوندند و کلّ از جنس واحد و سلاله واحد
نهایت بعضی جاهلند باید تربیت شوند مریضند باید معالجه
گردند اطفالند باید تعلیم و آداب آموخت طفل را نباید دشمن
گرفت مریض را نباید مبعوض داشت باید معالجه کرد و نادان
را باید تعلیم و تربیت نمود. لهذا اسّ اساس ادیان الهی الفت
و محبت بشر است اگر دین الهی سبب بغض و عداوت بود

آن دین الهی نیست زیرا دین باید سبب ارتباط باشد سبب

ترویج الفت و یگانگی شود. اما هر چیزی مجرد دانستن

کفایت نکند. جمیع میدانیم عدالت خوب است لکن قوه

اجرائیه لازم. مثلاً اگر بدانیم معبد ساختن خوب است باین

ص ۶۹

دانستن بوجود نمی آید باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت

لازم مجرد دانستن کفایت نکند. ما جمیع میدانیم صلح خوب

است سبب حیات است لکن محتاج ترویج و عملیم. اما چون

این عصر عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل لابد بر این

است این افکار منتشر شود بدرجه اجرا و عمل آید یقین است.

زمان حامیان صلح می پرورد در جمیع اقالیم عالم حامی صلح

موجود و چون من بامریکا آمدم دیدم جمعی همه حامی صلح اند

و اهالی در نهایت استعداد و حکومت امریکا در نهایت عدالت

و مساوات بین بشر جاری است. لهذا من آرزویم چنان است

که اول پرتو صلح از امریکا بسایر جهات بر افتد اهالی امریک

بهتر از عهده برآیند زیرا مثل سایرین نیستند. اگر انگیز بر این

امر برخیزد گویند بجهت منافع خویش مبادرت باین امر نموده

اگر فرانسه قیام نماید گویند بجهت محافظت مستعمرات خود

برخاسته اگر روس اعلان کند گویند برای مصالح سلطنت خود

تکلم کرده اما دولت و ملت امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی

دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند و نه در صدد حمله

بسائر ملل و ممالک پس اگر اقدام کنند مسلم است که منبعث

از همت محض و حمیت و غیرت صرف است هیچ مقصدی

ص ۷۰

ندارند. باری مقصد من این است که شما این علم را بلند نمائید

زیرا شما سزاوار ترید در جمیع بلاد استعداد موجود است و فریاد

صلح عمومی بلند زیرا مردم به تنگ آمده اند دول هر سالی مبلغی

بر مصارف جیش می افزایند لهذا مردم خسته اند. الان زیر زمین اروپا پر

از آلات و ادوات شر است نزدیک است مواد جهنمی بنیان عالم انسانی

را براندازد. باری اعظم سبب صلح اساس ادیان الهی است اگر

سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می نمائید که جمیع حامی

صلحند و مروج وحدت عالم انسانی زیرا اساس کلّ یکی است و آن

حقیقت است و حقیقت تعدّد و تجزّی قبول نکند. مثلاً حضرت

موسی ترویج حقیقت نمود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود

حضرت محمد حامی حقیقت بود جمیع انبیاء نور حقیقت بودند

حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود ترویج صلح عمومی و وحدت

عالم انسانی فرمود در حبس و زندان آبی آرام نیافت تا در شرق علم

صلح را بلند فرمود نفوسی که تعالیم او را قبول نمودند جمیع حامی

صلح اند جان و مال خود را انفاق می نمایند. همین طور که امریکا

در ترقیات مادیّه شهره آفاق است و در ترویج صنایع و بذل

همت مشهور و معروف باید در نشر صلح عمومی نیز نهایت غیرت

نمایند تا مؤید شوند و این امر خطیر از اینجا بسایر جهات سرایت نماید

من در حق شما دعا میکنم که موفق و مؤید شوید.

خطابه در معبد ترمونت (۱) کنفرانس موحدین بستان (۲)

۲۲ می ۱۹۱۲ (شب) ۵ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۳)

هُوَاللّٰه

امشب من تازه از راه رسیده ام خسته ام با وجود این

مختصری صحبت میدارم زیرا جمع محترمی می بینم در این محضر

حاضر و بر خود فرض میدانم که صحبت نمایم. ملاحظه نمائید که

جميع کائنات متحرک است زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون

دلیل موت هر کائنی که متحرک بینید آن زنده است و هر کائنی

(۱) - Tremont Temple (۲) - (۳) Boston - شرح در بدايع الآثار ج ۱ ص ۹۹

که غیر متحرک یابید مرده است جميع کائنات در نشو و نما است

ابداً سکون ندارد. و از جمله کائنات معقوله دین است دین

باید متحرک باشد روز بروز نشو و نما نماید اگر غیر متحرک ماند

افسرده گردد مرده و پژمرده شود زیرا فیوضات الهیه مستمر است

مادام فیوضات الهیه مستمر است دین باید در نشو و نما باشد.

دقت کنید که جميع امور تجدد یافته است زیرا این قرن نورانی

قرن تجدید جميع اشیاء است علوم و فنون تجدد یافته

صنایع و بدايع تجدد یافته قوانین و نظامات تجدد یافته آداب

و رسوم تجدد یافته افکار تجدد یافته حتی علوم قرون ماضیه
 امروز ابداً ثمری ندارد قوانین قرون ماضیه ثمری ندارد
 عادات قدیمه ثمری ندارد زیرا این قرن قرن معجزات است
 قرن ظهور حقیقت است و آفتاب درخشنده قرون ماضیه است.
 قدری در علوم نظر کنید، آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد یا
 قوانین طبیعه قدیمه امروز ثمری دارد یا نظامات استبداد ادوار
 عتیقه امروز ثمری دارد؟ واضح است که هیچیک ثمری ندارد با
 وجود این چگونه تقالید ادیان ماضیه امروز ثمری دارد تقالیدی
 که منبعث از اوهام بوده نه اساس انبیای الهی آیا ممکن است امروز
 فائدهئی بخشد؟ علی الخصوص در نزد اهل عقل و علم زیرا نظر

ص ۷۳

میکنند که این تقالید مطابق حقیقت و علم نیست بلکه وهم است
 لهذا مادیون را بهانه عظیمی بدست آمده و مقاومت ادیان میکنند.
 ولی انبیای الهی تأسیس دین حقیقی کردند و از این تقالید بکلی
 بیزار بلکه معرفت الهی انتشار دادند و دلائل عقلیه اظهار کردند بنیان
 اخلاق انسانیه نمودند و فضائل عالم انسانی را ترویج کردند و
 دلائل عقلیه نیز اظهار فرمودند. تأسیسات انبیا سبب حیات بشر
 بود سبب نورانیت عالم انسانی بود ولی نهایت اسف در این است
 که بکلی تغییر و تبدیل یافت آن حقائق که انبیا بصدمات و بلیات
 عظیمه نشر دادند بواسطه تقالید از میان رفت. هریک از انبیا
 فوق طاقت بشر صدمات کشید عذابها دید شهید شد و بعضی

سرگون گشتند تا آن اساس الهی را تأسیس نمودند. ولی مدتی نگذشت که آن اساس حقیقت از میان رفت تقالید بمیان آمد و چون تقالید مختلف بود لهذا سبب اختلاف و نزاع بین بشر شد جدال و قتال بمیان آمد. و اما انبیا بکلی از آن تقالید بیخبر بلکه بیزار زیرا انبیا الهی مؤسس حقیقت بودند. حال اگر ملل عالم ترک تقالید کنند و تحرّی حقیقت نمایند متحد و متّفق شوند و حقیقت یکی است تعدّد قبول نکنند و حقیقت نورانیت توحید است اساس وحدت عالم انسانی است اما تقالید سبب تفریق بشر و مورث محاربه

ص ۷۴

و جدال است. جمیع ادیان که ملاحظه مینمائید الیوم منبعث از تقالید آباء و اجداد است شخصی که پدرش یهودی بود او هم یهودی است اگر پدرش مسیحی بود او نیز مسیحی آنکه پدرش بودائی بود او نیز بودائی و اگر پدرش زردشتی بود او نیز زردشتی این پسران جمیعاً تقلید آباء میکنند ابداً تحرّی حقیقت نمیکنند درخت تقالید مانده اند. این تقالید سبب شده که بکلی عالم انسانی مختل گردیده و تا این تقالید زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل نگردد و تا این تقالید محو نشود آسایش و راحت عالم انسانی جلوه ننماید. پس حقیقت ادیان الهی دو باره باید تجدید گردد زیرا هر دین بمنزله دانه بود نبات شد اغصان و اوراد پیدا کرد شکوفه و ثمر به بار آورد حال آن درخت کهنه گردیده برگها ریخته شده آن شجر از ثمر باز مانده بلکه پوسیده شده دیگر تشبّث

بآن فائده ندارد. پس باید دانه را دو باره بکاریم زیرا اساس ادیان الهی یکی است اگر بشر دست از تقلید بردارد جمیع ملل و ادیان متحد شوند و جمیع با یکدیگر مهربان گردند و ابداً نزاع و جدال نماند. زیرا جمیع بندهء یک خداوندند خدا مهربان بکلّ است خدا رازق کلّ است خدا محی کلّ است خدا معطی کلّ است چنانچه حضرت مسیح میفرماید که آفتاب الهی بر گنهکار و

ص ۷۵

نیکوکار هر دو میتابد یعنی رحمت پروردگار عالم است جمیع بشر در ظلّ عنایت حق بوده جمیع خلق غرق دریای نعمت پروردگار فیض و موهبت الهی شامل کلّ است. پس امروز از برای کلّ راه ترقّی مهیا و ترقّی بر دو قسم است ترقّی جسمانی و ترقّی روحانی ترقّی جسمانی سبب راحت معیشت است اما ترقّی روحانی سبب عزّت عالم انسانی زیرا خدمت بعالم انسانی و اخلاق مینماید مدنّیت جسمانی سبب سعادت دنیوی اما مدنّیت الهیه سبب عزّت ابدیه بشر. انبیای الهی تأسیس مدنّیت روحانیّه نمودند خدمت بعالم اخلاق کردند تأسیس اخوّت روحانی نمودند. و اخوّت بر چند قسم است اخوّت عائله است اخوّت وطن است اخوّت جنس است اخوّت آداب است اخوّت لسان است و لکن این اخوّتها سبب قلع و قمع نزاع و قتال بین بشر نمیشود و لکن اخوّت روحانی که منبعث از روح القدس است ارتباط تامّ بین بشر حاصل مینماید بکلّی اساس جنگ قلع و قمع کند امم مختلفه را یک ملت نماید اوطان متعدّده

را یک وطن کند زیرا تأسیس وحدت نماید خدمت بصلح عمومی
کند. لهذا باید بر اساس ادیان الهی پی بریم و این تقالید را فراموش
کنیم آنچه حقیقت تعالیم الهی است آن را انتشار دهیم و بموجب آن
عمل کنیم تا بین بشر اخوت روحانی عمومی نشر گردد و این جز

ص ۷۶

بقوت روح القدس نشود سعادت ناسوتی در این است عزّت
لاهوئی در این است در جمیع مراتب استفاضه ابدی در این
است اعلان صلح عمومی در این است وحدت عالم انسانی در این
است باین قوت روح القدسی قرن نورانی گردد نجات و فلاح حاصل
شود عموم بشر متحد گردند جمیع اوطان یک وطن شود جمیع ملل
ملت واحد گردند از برای عالم انسانی منقبتی بالا ترا از این نیست.
الحمد لله در این قرن علوم ترقی نموده فنون ترقی کرده حریت
ترقی نموده عدالت ترقی نموده لهذا سزاوار عنایات ربّانیّه گردیده و
قرن تأسیس صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شده.

ص ۷۷

خطابه در دارالفنون کلارک (۱) و وستر (۲)

بستن ۲۳ می ۱۹۱۲ عصر ۶ جمادی الاخر ۱۳۳۰ (۳)

ای انجمن مبارک بی نهایت مسرورم از این که در این جمعیت
دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل داشتم که این دارالفنون را
روزی مشاهده کنم. الحمد لله این تحقیق یافت زیرا این دارالفنون
منشأ فواید عظیمه است. و اعظم منقبت عالم انسانی علم است و

انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کشف اسرار
 کائنات است انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد انسان
 بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون
 کون ارض نماید انسان بعلم کشف حرکات اجسام عظیمه آسمان
 گردد. علم سبب عزّت ابدیه انسان است علم سبب شرف عالم
 انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم
 کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت آشکار نماید علم

(1) - Clark University (۲) Worcester - (۳) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۰۲

ص ۷۸

خدمت بعالم حقیقت کند علم ادیان سابقه را از تقلید نجات دهد علم
 کشف حقیقت ادیان الهی کند علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم
 انسانرا از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت درهم شکنند.
 زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه اسیر طبیعت است کره ارض
 باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت
 است هیچیک ابداً از قانون طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت
 بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم خرق قانون طبیعت
 کند و بقوه علم نظام طبیعت را درشکند و حال آنکه ذیروح خاکی است
 در هوا پرواز نماید بر روی دریا تازد در زیر دریا جولان نماید شمشیر از
 دست طبیعت گیرد و برجگراهِ طبیعت زند و جمیع اینها را بقوه علم کند.
 مثلاً ملاحظه میکنیم که انسان این قوه برقیّه عاصی و سرکش را

در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و محیط
 هوا را بموج آرد و مخابره کند کشتی بر صحرا راند خشکی را
 دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همدم غرب کند
 جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنونه
 طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است. جمیع
 این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیث غیب به عالم شهود آرد و جمیع
 این وقایع خارج از قانون طبیعت است ولی بقوه علم تحقیق و وجود یابد. خلاصه
 ص ۷۹

جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی
 بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت
 در هم شکند و این را بقوه علم کند. پس معلوم شد که علم اعظم
 مناقب عالم انسانی است علم عزّت ابدی است علم حیات سرمدی
 است. ملاحظه کنید حیات مشاهیر علما را که هر چند جسم متلاشی
 شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است ولی
 سلطنت شخص عالم ابدی است و صیت شهرتش سرمدی. انسان
 دانا بقوه علم شهیر آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد شخص
 ذلیل بعلم عزیز شود شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع
 روشن ما بین ملل درخشنده شود. زیرا علم انوار است و شخص
 عالم مثل قندیل درخشنده و تابان جمیع خلق میت اند و علماء
 زنده جمیع خلق گمنامند و علماء نامدار. مشاهیر علماء سلف
 را ملاحظه کنید که ستاره عزّیشان از افق ابدی درخشنده است

و تا ابدالآباد باقی و برقرار. لهذا من نهایت سرور را دارم که در این دارالفنون حاضرم امیدم چنان است که این مرکز عظیم شود و بانوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کور ها را بینا کند کران را شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را بنور مبدل نماید. زیرا علم نور است و جهل ظلمت چنانچه در انجیل ذکر

ص ۸۰

شده که حضرت اشعیا فرمود که این خلق چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند عقل دارند ولی نمی فهمند و حضرت مسیح در کتاب مقدس میفرماید که من آنها را شفا میدهم. پس ثابت شد که نادان میت و دانا زنده نادان کور و دانا بینا نادان کر و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است. الحمد لله در این اقلیم علم روز بروز به ترقی است و مدارس دارالفنونها بسیار تأسیس شده است و در این مدارس تلامذه به نهایت جهد میکوشند و کشف حقائق عالم انسانی میکنند. امیدم چنان است که ممالک سائر اقتداء باین مملکت نمایند و مدارس عدیده برای تربیت اولادهای خود برپا دارند و علم را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار کائنات ظاهر شود و این تعصبات جاهلیه نماند این تقالید موهومه که سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف بدل بایتلاف شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد و خیمه صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایه افکند. زیرا علم جمیع بشر را متحد کند علم جمیع

ممالک را یک مملکت نماید جمیع اوطان را یک وطن کند علم
جمیع ادیان را دین واحد نماید زیرا علم کاشف حقیقت است
و ادیان الهی کلّ حقیقت. ولی حال عالم بشر در بحر تقلید غرق

ص ۸۱

شده اند و این تقلید اوهام محض است علم این تقلید را
از ریشه برافکند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت
است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت
چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و متفق گردند اختلافی
در میان نماند نزاع و جدال از پایه برافتد و وحدت عالم
انسانی آشکار گردد. علم است که ازاله اوهام کند علم است که
نورانیّت ملکوت را هویدا نماید. لهذا از خدا خواهم که روز بروز
عَلَمِ بلند تر گردد و کوكب علم درخشنده تر شود تا جمیع بشر
از نور علم مستنیر گردند عقول ترقی کند احساسات زیاد شود
اکتشافات تزايد نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند
و در ظلّ خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل
جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقیق نیابد. من از ممالک بعیده آمده‌ام
تا در این مجامع محترمه علمیّه حاضر شوم و این نظامات و
ترتیبات را مشاهده کنم و نهایت سرور را پیدا نمایم و شاید
این نظامات علمیّه و فنیّه در ممالک شرق جاری گردد و در شرق
ترویج علوم شود. چون من مراجعت بشرق نمایم جمیع را بتحصیل
علوم و فنون نافعّه تشویق و تحریص کنم امیدم چنان است

که شما ها هم همت کنید و در ممالک شرق مدارس مهمه بنا

ص ۸۲

کنید و همچنین ابناء شرق که از هندی و چینی و ژاپنی و
عرب و ارمنی در اینجا تحصیل علوم و فنون مینمایند چون
باوطان خود مراجعت کنند ترویج علوم و صنایع و بدایع
نمایند تا ممالک شرقیه نیز مطابق غرب شود زیرا اهالی شرق
استعداد زیاد دارند ولی تا بحال اسباب تربیت عمومی مهیا
نبوده مدارس نظیر این بلاد نیست. لهذا امیدم چنان است
که شرق عنقریب از انوار علوم و حکمت الهیه و فنون عصریه
بهره وافر برد تا نور علم بجمیع آفاق بتابد و جمیع ممالک منور
گردد و ارتباط تام بین بشر حاصل شود و سعادت عالم
انسانی جلوه نماید تجلیات علوم الهیه در آفاق شرق و غرب
انتشار کلی یابد حقوق عموم محفوظ ماند و افراد انسانی روز
بروز سبب ترقی فضائل گردند و نهایت اتحاد و اتفاق در بین
امم حاصل شود. این است منتهای آرزوی من و این است
مقصد من از سفر خود بامریک.

ص ۸۳

خطابه در کمبریج (۱) نزدیک بستن پنجشنبه

۲۳ می ۱۹۱۲ (شب) جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۲)

ای احبای الهی امروز من بدارالفنون کلارک رفتم در شهر
ووستر در آنجا خیلی جمعیت بود صحبت کردم بی نهایت اظهار

سرور و شادمانی نمودند خیلی تشویق و تحریض بر تحصیل
علم کردم. زیرا علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب
کشف حقائق است ولی علم بر دو قسم است علوم مادّیه و علوم
الهیّه. علوم مادّیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیّه کشف
اسرار حقیقت نماید عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند
اکتفای به یک علم ننماید. زیرا هیچ پرنده ئی به جناح واحد پرواز
نکند باید به دو بال پرواز نماید یک بال علوم مادّیه و یک بال
علوم الهیّه این علم از عالم طبیعت و آن علم از ماوراء الطبیعه

(1) - Cambridge (2) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۰۲

ص ۸۴

این علم ناسوتی آن علم لاهوتی. مقصود از علم لاهوتی کشف اسرار
الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم حکمت بالغه الهی است
کشف حقیقت ادیان رحمانی است و ادراک اساس شریعت الله
است. باری امروز روز بعثت حضرت اعلی است روز مبارکی
است مبدأ اشراق است. زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع
صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب هر صبح نورانی
بشارت از شمس حقیقت دهد لهذا این یوم یوم مبارکی است
مبدأ فیض است بدایت طلوع است اول اشراق است
حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و نداء بملکوت
ابهی نمود و بشارت بظهور جمال مبارک داد و بجمع طوائف

ایران مقابلی کرد. جمعی در ایران متابعت نمودند و در بلایا
و مشقّات شدیدۀ افتادند و در مقام امتحان و افتتان نهایت
قوّت و ثبات آشکار نمودند. چه بسیار نفوس که شهید گشت
چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد چه بسیار نفوس که
عقوبات عظیمه دید. با وجود این با نهایت استقامت و ثبوت جانفشانی
نمودند ابداً متزلزل نشدند از امتحانات ملال نیاوردند
بلکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند. آن نفوس
منتخبین الهی هستند آن نفوس ستارهء اوج نامتناهی تقدیس

ص ۸۵

هستند که از افق ابدی درخشنده و تابانند. حضرت اعلی را
در شیراز اذیت کردند بعد باصفهان آمدند در اصفهان علما
اذیت زیاد کرده اعتراضات نمودند بعد حضرت را از اصفهان
به تبریز فرستادند و در تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز
به ماکو فرستادند در آنجا در قلعه ئی محبوس بودند بعد از
ماکو به چهریق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از
چهریق به تبریز آوردند و در آنجا به نهایت ظلم و جفا شهید نمودند.
حضرت اعلی مقاومت جمیع ایران را نمودند اذیت کردند
و هرچه خواستند آن سراج الهی را خاموش نمایند روشن تر
گردید و روز بروز امرش واضح تر شد. در ایّامی که در میان
خلق بودند در جمیع اوقات بشارت به بهاء الله میفرمودند
و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء الله نمودند و بشارت بظهور

بهاء الله دادند که در سنهء نه هر خیری شما می یابید در سنهء

نه سعادت کلی حاصل میکنید در سنهء نه به لقاء الله فائز می شوید

و از این قبیل بیانات بسیار و جمال مبارک را به اسم من یظهره الله

ذکر فرمودند. مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت جمال

مبارک جانفشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص میفرماید:

یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمّیت الا القتل فی محبتک

ص ۸۶

و السّب فی سبیلک وانت الکافی بالحقّ. ملاحظه کنید که آن وجود مبارک چه قدر

صدمه دیدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه محبت جمال مبارک

منجذب بودند و چگونه ما باید بایشان اقتدا کنیم و جانفشانی نمائیم و

بنار محبت الله مشتعل گردیم و از عنایات الهی بهره و نصیب گیریم. زیرا

آن وجود مبارک وصیت کرده که در ظهور جمال مبارک در نهایت انقطاع

باشیم جمیع بشر را از برای او دوست داریم و خدمت بعالم انسانی کنیم. بناء

علی ذلک مبارک باد امروز چه که امروز روز مبارکی است امشب من

از ملاقات شما ها بسیار مسرور شدم و از خدا خواهم که فیوضات ملکوت

الهی بر شما احاطه نماید وجود شما ها نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد

و جمیع ابناء و بنات ملکوت گردید و منسوب بخداوند جلیل شوید و بموجب

تعالیم حضرت بهاء الله عمل کنید.

خطابه در کنگرهء انجمن آزادی ادیان در تالار (فورد هال) (۱)

(بستن ۲۴ می) (۱۹۱۲ عصر) ۷ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۲)

ای طالبان حقیقت ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت

نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر یک هر پیغمبر را ضد دیگری میشمارند. مثلاً یهودیان مسیح

(1) - Ford Hall(2) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۰۴

ص ۸۷

را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند بودائیان حضرت زردشت را ضد بودا میدانند و کلّ حضرت محمد را ضدّ جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله و حال آنکه این بزرگواران مبدئشان یکی است حقیقت شریعتشان یکی است مقصدشان یکی است اساس تعالیشان یکی است و جمیع متحد و متفق اند جمیع به یک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند. مثلاً حضرت زردشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابداً مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء. این نفوس مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود و لکن یا اسفا که بعد از آن تقلیدی در میان آمد و آن تقلید سبب اختلاف شد. زیرا این تقلید حقیقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و بر ضدّ تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتی که ادیان باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند عوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند

عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند بحاربه با یکدیگر

پرداختند این است که عالم انسانی از بدایتش تا الآن راحت

ص ۸۸

نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده.

اگر نظر بحقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امرالله را

که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند. زیرا شریعت الله

مانند علاج است و اگر در محلّ خود صرف شود سبب شفا است

و لکن یا اسفا که این علاجه‌ها در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی

که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد

سبب ممات شد زیرا این علاجه‌ها در دست طبیب غیر حاذق افتاد

و طبیب غیرحاذق حیات نبخشد علاجش ثمری حاصل نگردد

بلکه سبب ممات شود. حضرت بهاء الله شصت سال پیش در

ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس

نهایت بغض و عداوت حاصل بود بدرجه ئی که رؤسای یکدیگر را

سبّ و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند. حضرت

بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین

باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین

سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آنست. زیرا مقصد محبت

بین بشر است از دین چون عداوت بین بشر حاصل شود البتّه

معدوم باشد بهتر است. همچنین حضرت بهاء الله اعلان نمود

که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت

است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود. و اگر مسئله ئی

از مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد آن وهم محض است

ابداً اساسی ندارد زیرا ضدّ علم جهل است مخالف عقل نادانی

است و این مثل آفتاب روشن است. عالم بشر در ظلّ خداوند

اکبر است جمیع بندگان خدا هستند جمیع در سایه شجر الهی راحت

نموده اند خدا کلّ را خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را تربیت

میفرماید جمیع را حفظ مینماید. مادامی که او بجمیع مهربان است،

ما چرا نا مهربان باشیم؟ خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما

چرا بغض و دشمنی نمائیم؟ خدا با کلّ صلح است، ما چرا بجنگ

و جدال مشغول شویم؟ خدا ما را برای محبت و اخوت خلق کرده

نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق نموده نه جنگ

و جدال. این چنین صفات رحمانی را چرا بصفات شیطانی تبدیل

نمائیم چنین نورانیت را چرا بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت

الهی را چرا با عداوت مقابله کنیم؟ شش هزار سال است که با هم

منازعه و محاصره می نمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت

و دوستی بهمدیگر نمائیم. امروز عداوت و بغضاء عظیم در بین ادیان

است، آیا از اینها چه ثمری حاصل شده چه فائده از برای بشر

مرتب گردیده آیا این کفایت نیست؟ این عصر عصر نورانی است

این عصری است که از این اوهام باید آزاد گردیم این عصری

است که باید خصومت و بغضا محو شود این عصری است که
 باید ادیان یک دین گردند مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی
 با همدیگر الفت جویند. زیرا جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت
 عظمی بوجود آمده ایم از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح
 حیات یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید بنهایت
 مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی طفل
 است باید تربیت نمود. تأسیس اخوت آسمانی این ابرهای تاریک
 را پراکنده نماید نباید کسی را مبعوض دانست نباید کسی را تعرض
 کرد جمیع پدرانند جمیع مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند
 اتحادی را که خداوند موجود نموده ما نباید سبب انفصال آن گردیم
 بنیانی را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنیم مقاومت اراده
 الهی نمائیم پیروی سیاست الهیه کنیم و بموجب آن حرکت کنیم
 البتّه سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا هر قدر
 سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه سیاست
 کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی که
 خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار نمائیم اقتدا بخدا
 کنیم ما مشاهده میکنیم آثار باهره او را ما مشاهده میکنیم حکمت
 ص ۹۱

او را ما مشاهده میکنیم رحمت او را ما مشاهده میکنیم قوت و
 قدرت او را باید دست از اوهامات و تقالید برداریم و تمسک
 بحق نمائیم و از اختلاف و افتراق اجتناب کنیم. معاذ الله هرگز

انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند
بجمیع بشریک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است
حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است پس
ما باید متابعت انبیای الهی کنیم.

خطابه در کلیسای مونت موریس بیتس (1)

کوچه ۱۲۵ خیابان پنجم نیویورک ۲۶ می ۱۹۱۲ (شب) ۹ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (2)
هُوَاللّٰهُ

امشب در این سرود ذکر از قریّت الهی بود. اعظم موهبت
در عالم انسانی قریّت الهیه است هر عزّتی هر شرفی هر فضیلتی

(1) - Mount Morris Beats Church (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۰۷

ص ۹۲

هر موهبتی که از برای انسان میسر میگردد به قریّت الهی میسر
میگردد. جمیع انبیا و رسل قریّت الهی را میخواستند چه شبها
که گریه و زاری کردند چه روزها که تضرّع و ابتهال نمودند
و قریّت الهیه را طلبیدند ولی قریّت الهیه حصولش آسان
نیست. در یومی که حضرت مسیح ظاهر شد جمیع بشر طالب قریّت
الهیه بودند و باین مقام هیچکس فائز نشد مگر حواریون آن نفوس مبارکه به
قریّت الهیه فائز شدند. زیرا قریّت الهیه مشروط به محبت الله است قریّت
الهیه مشروط بحصول معرفت الله است به انقطاع از ماسوی الله است قریّت
الهیه به جانفشانی است قریّت الهیه به فدای نفس و جان و

مال به جمیع شیئون است قرینت الهیه به تعمید روح و نار و ماء
 است. زیرا در انجیل میفرماید که هر نفسی باید تعمید به آب و روح
 یابد و در جای دیگر میفرماید باید به آتش و روح تعمید یافت.
 و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات است و مقصود
 از روح روح القدس است و مقصود از آتش نار محبت الله.
 مقصود این است که انسان باید بماء حیات و روح القدس و
 نار محبت الله تعمید یابد تا به حصول این مقامات ثلاثه قرینت
 الهیه حاصل گردد. قرینت الهی بآسانی حاصل نگردد قرینت
 الهیه بمثل بیست هزار بهائیان بجانفشانی حاصل شود. زیرا

ص ۹۳

بهائیان اموال خود را فدا کردند عزّت خود را فدا کردند راحت
 خود را فدا کردند جان خود را فدا کردند و در نهایت سرور
 بقربانگاه شهادت کبری شتافتند جسدشانرا پاره پاره کردند
 خانه هایشان را خراب نمودند اموالشان به یغما رفت اطفالشان
 اسیر شدند و جمیع این بلیّات را در نهایت سرور و شادمانی قبول
 کردند بچنین جانفشانی قرینت الهی حاصل شود. و این معلوم است
 که قرینت الهیه زمانی و مکانی نیست قرینت الهیه بصفای قلب است
 قرینت الهیه به بشارات روح است. ملاحظه نمائید که آئینه چون
 صاف و از زنگ آرایش آزاد است بآفتاب نزدیک است و لو صد
 هزار میلیون مسافت در میان است به مجرد صفا و لطافت آفتاب
 در آن مرآت بتابد. همین طور قلوب چون صاف و لطیف شود بخدا

نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و نار محبت الله در او
 شعله زند و ابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد انسان
 برآموز و اسرار الهی پی برد اکتشافات روحانیّه نماید و عالم
 ملکوت مشهود شود. جمیع انبیا باین وسائط قریبیت الهیه را حاصل
 نمودند پس ماها نیز باید متابعت آن نفوس مقدّسه بکنیم
 از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص
 شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او

ص ۹۴

بتابد. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه میفرماید که خداوند
 بواسطه انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آنرا پاک
 و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آنرا پاک
 و مقدّس کن تا من در آن جا گیرم. پس فهمیدیم که قریبیت الهیه
 به توجّه الی الله است قریبیت الهیه به دخول در ملکوت الله
 است قریبیت الهیه بخدمت عالم انسانی است قریبیت الهیه
 به محبت بشر است قریبیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم
 و ادیان است قریبیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است
 قریبیت الهیه به تحرّی حقیقت است قریبیت الهیه به تحصیل
 علوم و فضائل است قریبیت الهیه به خدمت صلح عمومی است
 قریبیت الهیه به تنزیه و تقدیس است قریبیت الهیه به انفاق جان
 و مال و عزّت و منصب است. ملاحظه کنید که آفتاب بر جمیع
 کائنات می تابد لکن در صفحهء پاک و مقدّس بتمام قوّت

است انوار شمس ساطع است اما سنگ سیاه بهره و نصیبی ندارد
و خاک شوره زار از اشراق آن پرتوی نگیرد و درخت خشک
از حرارت آن پرورش نیابد و چشم کور مشاهده انوار نکند بلکه
نفوسی که چشم پاک دارند مشاهده آفتاب کنند و درختانی که
سبزند از فیض او بهره گیرند. پس انسان باید استعداد حاصل

ص ۹۵

کند و قابلیت پیدا نماید تا انسان استعداد و قابلیت نداشته
باشد فیوضات الهیه در او ظهور و بروزی ندارد ابر رحمت
پروردگار اگر هزار سال بر شوره زار بیارد گل و ریاحین نروید. پس
مزرعه قلب را باید طیب و طاهر کنیم تا باران رحمت پروردگار
بر او بیارد و گلها و ریاحین از او بروید و چشم بینا پیدا کنیم تا انوار
آفتاب مشاهده گردد و مشامها پاک کنیم تا رائحه گلستان استشمام
شود و گوش را مستعد کنیم تا ندای ملکوت الله استماع گردد. اما
گوش که کراست هر آهنگی که از ملاء اعلی آید نشنود و نداء ملکوت
الله بسمع نرسد مشام که مزکوم است رائحه معطره استشمام
نکند. پس باید قابلیت و استعداد پیدا کرد تا قابلیت و استعداد
حاصل نشود فیوضات الهیه تأثیر نکند. حضرت مسیح در انجیل
میفرماید که این بیاناتی که من میگویم نظیر تخمی است که دهقان
می افشاند و آن دانه ها بعضی بر سنگ افتد و بعضی در خاک شوره
افتد و بعضی در میان علفها افتد و بعضی در ارض طیبیه مبارکه
افتد. آن تخمی که در شوره زار افتد فاسد گردد و بهیچ وجه انبات

نشود آن تخمی که بر سنگ افتد اندکی انبات شود و لکن چون
ریشه ندارد می خشکد و آن دانه که در میان علفها افتد خفه
گردد و انبات نشود اما آن دانه که در زمین پاک افتد انبات

ص ۹۶

شود و سبز گردد و خوشه شود و خرمن تشکیل گردد. و همین طور
بیاناتی که من میکنم به بعضی قلوب ابداً تأثیر نمیکند به بعضی
اندکی تأثیر میکند بعد فراموش میشود و بعضی چون اوهام
زیاد دارند این نصایح و وصایای من در آن غرق میشود
و اما نفوس مبارکه وقتی که وصیت و نصایح من می شنوند
در قلوبشان آن تخم پاک نابت میگردد و سبز و خرم میشود
روز بروز ترقیات ما لایحیه می نماید و چون ستاره ها
از افق هدایت می درخشند. ملاحظه فرمائید که تا لیاقت
و استعداد حاصل نگردد ندای ملکوت بسمع نرسد. پس
باید ما بکوشیم تا استعداد و لیاقت پیدا کنیم تا ندای ملکوت
ابهی بشنوم بشارات الهی را استماع نمائیم به نفثات روح
القدس زنده شویم و سبب اتحاد جمیع ملل و امم گردیم و علم
وحدت عالم انسانی بلند کنیم و اخوت روحانیّه بین بشر
نشر دهیم و برضای الهیه و حیات ابدیه فائز گردیم. ای پروردگار
ای آمرزگار این بندگان توجه بملکوت تو دارند و طلب فیض
و عنایت تو می نمایند خداوند قلوب را طیب و طاهر کن تا
لیاقت محبت تو یابند و روح ها را طاهر و مقدس نما تا پرتو

شمس حقیقت بتابد چشمها را پاک و مقدّس کن تا مشاهده

ص ۹۷

انوار تو نمایند گوشها را پاک و مقدّس کن تا ندای ملکوت تو

شنوند. خداوندا ما ضعیفیم و تو مقتدری و ما فقیریم و تو

غنی و ما طالبیم و تو مملوئی. خدایا رحم کن عفو فرما استعداد

و قابلیت عنایت کن که مستحقّ الطاف تو شویم و منجذب به

ملکوت تو گردیم و از ماء حیات سیراب گردیم و بنار محبّت

تو مشتعل شویم بنفثات روح القدس در این قرن نورانی

زنده شویم. الهی الهی باین جمع نظر عنایت فرما و جمیع را در حفظ

و حمایت خویش محفوظ و مصون فرما برکت آسمانی برای

این نفوس نازل کن در بحر رحمت خود مستغرق کن و به

نفثات روح القدس زنده نما. خداوندا این حکومت عادله

را تأیید و توفیق بخش این اقلیم در ظلّ حمایت تو است و

این ملّت بنده تو. خدایا عنایت خویش مبذول دار و فضل

و موهبت خود ارزان فرما این ملّت محترمه را عزیز کن

و در ملکوت خویش قبول فرما. توئی مقتدر توئی توانا توئی

رحمن توئی بخشنده و مهربان و توئی کثیر الاحسان.

ص ۹۸

خطابه در انجمن تیاسفی ها (۱)

نیویورک ۲۹ می ۱۹۱۲ (۱۳ جمادی الآخر ۱۳۳۰) (۲)

هو الله

از احساسات جناب رئیس نهایت خوشنودی را دارم
و همچنین از احساسات و کلهء ایشان نهایت سرور را دارم بجهت
این که مقاصدمان یکی است و آرزویمان یکی است. آرزوی ما وحدت
عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو
متّحدیم و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمیشود. زیرا
وحدت عالم انسانی سبب عزّت نوع بشر است و صلح عمومی سبب
آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متّحدیم و اعظم
از این مقاصد نه لهذا امیدوارم که بین بهائیان و تئوزوفیا نهایت
الفت و محبّت حاصل شود بجهت این که مقاصد هر دو یکی

(1) - The Theosophical Society (2) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۱۰

ص ۹۹

است و آرزوی هر دو یکی است در احساسات روحانیّه مشترکند
و در توحید ملکوت الهی متّفق اند. الیوم یک قوّه عظیمه ئی لازم
تا این مقاصد جلیله مجری گردد. شما ها میدانید که امر صلح
اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضدّ استقرار
این امر. این ملل چنان گمان میکنند که حرب سبب سرور است
و چنان گمان میکنند که تفرقه سبب عزّت است بگمان اینکه
اگر ملّتی بر ملّتی هجوم آورد و فتح و فتوحی نماید و مملکت و دولتی را
مغلوب کند این سبب ترقّی آن ملّت و دولت است و حال آنکه
این خطاء محض است. ملل را میتوان قیاس بر افراد عائله کنیم

عائله متشکل از افراد است و هر ملّتی نیز متشکل از افراد و اشخاص
 و اگر جمیع ملل را جمع کنید یک عائله عظیمه گردد. و این واضح است
 که نزاع و جدال بین افراد یک عائله سبب خرابی است همین
 نوع جنگ و حرب مابین ملل مورث انهدام عظیم است. خلاصه
 کلام جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمیعاً
 متّحد و متّفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب
 آبادی کلّ متّفق اند که جنگ بنیان انسانی براندازد ولی یک
 قوّتی عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند
 و وحدت عالم انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم به شیء کفایت
 ص ۱۰۰

نمیکند. انسان اگر بداند غنا خوب است غنی نمیشود انسان اگر
 بداند که علم ممدوح است عالم نمیشود انسان اگر بداند عزّت
 مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس دانستن سبب
 حصول نیست. کراراً بگوئیم از دانستن خوبی صحت انسان صحت
 نمی یابد بلکه معالجه لازم دارد استعمال ادویه لازم دارد
 حکیم حاذق لازم دارد که مّطلع بر جمیع اسرار امراض باشد
 و مّطلع بر جمیع معالجات باشد و به حکمت تامّ دستور العمل
 دهد تا صحتّ کامل حاصل گردد مجرد بدانیم که صحتّ
 خوب است صحتّ حاصل نمیشود قوّت و عمل لازم است. دیگر
 آنکه حصول هر شیء مشروط به سه چیز است اوّل دانستن
 دوم اراده سوم عمل در تحقّق هر مسئله جمیع این سه چیز

لازم اول تصور خانه است بعد اراده ساختن بعد عمل و
عمل موکول به قوه ثروت آن وقت امید حاصل گردد. لهذا
ما محتاج یک قوه عظیمه هستیم که سبب اجرای امید ها
شود و این واضح است که به قوای مادیه این مقصد و آمال
حاصل نمیشود. اگر بگوئیم بقوه جنسیت حاصل میشود
اجناس مختلفند اگر بگوئیم بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف
است و اگر بگوئیم اتحاد و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بقوه
ص ۱۰۱

سیاسی میشود سیاسیات ملوک مختلف است زیرا منافع دول
و ملل مختلف است و اگر بگوئیم بقوه تقالید دینیّه این وحدت
عالم انسانی تأسیس گردد این تقالید مختلف است. پس واضح
شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز
بقوه معنویه و قوه روحانیّه و فتوحات الهیه و نفثات روح
القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز باین ممکن نیست
و الا این مقصد در حیز قوه میماند بحیز فعل نخواهد آمد.
ملاحظه کنید در تاریخ چه چیز سبب اتحاد امم شد چه چیز
سبب تعدیل اخلاق عمومی شد چه چیز سبب ترقی جمیع بشر
شد؟ اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم می بینیم
که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب
بجهت وحدت بشر بوده است یعنی اساس ادیان الهی نه تقالید
که الآن در دست ناس است. زیرا این تقالیدی که الآن در

دست است بکلی مبین یکدیگر است لهذا سبب نزاع است
 سبب حرب است سبب بغض است سبب عداوت است
 ولی مقصد ما اساس ادیان الهی است. حال ببینیم اساس ادیان
 الهی چه چیز است اول اساس وحدت ایجاد است دوم وحدت
 اجناس است سوم وحدت اوطان است چهارم وحدت سیاست
 ص ۱۰۲

است یعنی امتیازات شخصی و امتیاز جنسی امتیاز وطنی امتیاز
 سیاسی نماند. مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت مسیح ظاهر
 شد امم مختلفه را جمع کرد ملل متحاربه را صلح داد ترویج
 وحدت عالم انسانی کرد ملت رومان که ملت قاهره بود ملت
 یونان که ملت فلسفه بود ملت مصر که ملت تمدن بود و سایر
 ملل مثل سریان و آشوریان و کلدانیان و غیره را جمع نموده.
 اینها در نهایت اختلاف و نزاع و جدال بودند حضرت مسیح
 این اقوام مختلفه را جمع کرده و تباین و نزاع و جدال را از میان
 برداشت این کار را بقوه جنسیه نکرد بقوه وطنیه نکرد و بقوه
 سیاسیه نکرد بلکه بقوه الهیه کرد بقوه روح القدس مجری
 داشت لهذا جز باین وسائط امکان ندارد و الا همین تخالف
 و تنازع الی الابد باقی خواهد ماند. ولی بخاطر خطور نماید
 که چون تحقق این امور عظیمه منوط بقوه الهیه و مشروط
 بنفثات روح القدس و فیوضات ربانیه است، این را از کجا بیاوریم؟
 فی الحقیقه این سؤال بخاطر می آید لهذا ما همین قدر میگوئیم

که این خدا خدای قدیم است خدای تازه نیست سلطنت خدا
سلطنت قدیم است سلطنت جدید نیست این سلطنت سلطنت
شش هزار ساله نیست این کون نامتناهی را نگاه کنید این دستگاه
ص ۱۰۳

باین عظمت و این سلطنت باین شوکت کار چند قرون نیست اسماء
و صفات الهی قدیم است و نفس اسماء و صفات الهی مستدعی
وجود کائنات است مستدعی خلقت است مستدعی جمیع حقایق
کونیّه است. خدا را خالق گوئیم بسیار خوب خالقیت بوجود مخلوق
منوط اگر مخلوق نباشد، خالقیت خدا چگونه تحقق یابد؟ میگوئیم
رازق است اگر رزق ندهد، چگونه رازق است؟ میگوئیم ربّ است
اگر مربوب نباشد، چگونه ربّ است؟ پس خدا خالق از قدیم است
رازق از قدیم است ربّ از قدیم است و از قدیم مخلوق داشته
و از قدیم مرزوق داشته و از قدیم مربوب داشته. پس هیچ شبهه
نماند که سلطنت الهی قدیم است سلطنت رعیت میخواهد لشکر
میخواهد خزائن و دفائن میخواهد وزراء و وکلاء میخواهد.
میشود پادشاهی تصور نمود بدون مملکت بدون رعیت بدون
لشکر بدون وزراء؟ آنان که میگویند وقتی بوده که خدا نه خلقی
داشته نه لشکری داشته نه رعیتی داشته فی الحقیقه خدا را عزل
میکند یعنی تازه منصوب شده تازه سریر سلطنت تأسیس نموده
طفل شیر خوار چنین چیز نمیگوید. لهذا خداوند باری تعالی
همیشه خالق بوده رازق بوده محیی بوده سمیع بوده و بصیر بوده.

همچنین که ذات الهی قدیم است فیض الهی نیز قدیم است و

ص ۱۰۴

فیوضات او من علی الارض را احاطه نموده. خداوند چون من
حیث الذّات نا محدود است من حیث الاسماء و الصّفات نیز
غیر محدود حقیقت الوهیت چون نا محدود است فیض او نیز
نا محدود است الوهیت او قدیم است نهایی ندارد کلمات او
قدیم است نهایی ندارد ربوبیت او قدیم است نهایی ندارد. پس
همان قسم که نفثات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض
بخشید همین قسم فیض روح القدس او مستمر است انتهائی
ندارد نمی توانیم بگوئیم که فیض او بآخر رسیده است اگر بگوئیم
فیض او منتهی میشود الوهیت او منتهی میشود. فیض آفتاب و حرارت
آفتاب ابدی است و سرمدی است و اگر روزی بیاید که فیض و
حرارت آفتاب منقطع گردد آفتاب در ظلمت ماند زیرا شمس
بدون حرارت و ضیاء شمس نیست تاریکی است. پس اگر بخواهیم
فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم. باری
مطمئن بفضل و عنایت حق باشید مستبشر به بشارات الهی باشید
آن خدائی که بر امم سابقه بفضل و رحمانیتش معامله کرد آن
خدائی که در ازمنه قدیمه روح الهی بخشید آن خدائی که
فیض ابدی عطا فرمود همان خدا در هر زمان در هر وقت
مقتدر است که عالم انسانی را مهبط انوار ملکوت نماید. لهذا

ص ۱۰۵

امیدوار باشید آن خدائی که از پیش داده حالا هم میتواند بدهد
و در هیکل انسان صورت و مثال خویش ظاهر نماید آن خدائی که
نفخه روح القدس دمید حال هم قادر است بدمد و خواهد
دمید فضل او انقطاعی ندارد و این روح همیشه ساری است این
فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود. ملاحظه کنید
که آیا هیچ ذرات جزئیّه را توان محدود کرد؟ زیرا در هیچ نوعی از
انواع کائنات فی الحقیقه محدودیت جایز نه، آیا میتوانید بگوئید
که این طبقه منتهی شد و طبقه ئی دیگر نیست دریا منتهی باین دریا
شد بعد دریائی نیست باران منتهی باین باران شد بعد از این
بارانی نیست اشراق شمس منتهی شد و بعد از این اشراق شمس
نیست؟ ممکن است این؟ استغفرالله وقتی که می بینیم در کائنات
جمادیه فیض الهی مستمرّ است، پس چگونه توان گفت که آن
فیض ربّانی و آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع
شد؟ این واضح است که حقایق فیوضات الهیه اعظم از جماد است
بعد از آنکه جسد نوع انسان مستمرّ البتّه روح حقیقت نیز
مستمرّ زیرا ممکن نیست که جسد نوع مستمرّ باشد و حقیقت و
روح مستمرّ نباشد. من خدا را شکر میکنم که در میان همچنین
جمع محترمی خود را می بینم که احساسات روحانیّه دارند تحرّی

ص ۱۰۶

حقیقت مینمایند نهایت آرزویشان صلح عمومی است مقصدشان
خدمت بعالم انسانی است. چون نظر در کائنات میکنیم ملاحظه میشود

که هر شیئی از اشیاء در جمیع مراتب سیر دارد مثلاً ماده اثیریّه در جمیع کائنات سریان دارد و در هر جا تمّوجی حاصل شود نظر از تمّوج آن متأثر میشود روشنائی می بیند همین طور فیوضات الهیه در جمیع کائنات سریان دارد و اوّلی نداشته و آخری نخواهد داشت در هر مقامی استعدادی حاصل شود آن فیض نامتناهی جلوه نماید. پس امیدوار باشیم که بعون و عنایت الهی بتوانیم که این روح حیات را در جمیع کائنات جاری نمائیم جمیع بشر را باین فیض زنده کنیم تا عالم انسانی عالم الهی گردد و عالم ناسوت مرآت عالم لاهوت شود و فضائل و خصائل عالم انسانی جلوه نماید و صورت و مثال الهی در این هیکل پرده برافکند. و من نهایت تشکر و رضایت را از حضرت رئیس دارم و شما از قِبَل من احترامات فائقه ابلاغ نمائید امیدوارم که کلّ برضای الهی موفّق شوید و همچنین از احساسات شما و از احساسات نفوس حاضره بی نهایت مسرورم و از خدا همیشه از برای کلّ تأیید و توفیق مبطلیم.

ص ۱۰۷

خطابه در بیت مبارک - نیویورک در معرفی میرزا ولی الله خان ورقا ۳۰ می ۱۹۱۲ عصر ۱۳ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۱) امروز میخواهم آقا میرزا ولی الله خان را بشما معرفی کنم. این جوان پسر آقا میرزا ورقاء است میرزا ورقاء پسر حاجی ملا مهدی است حاجی ملا مهدی در یزد مؤمن شد صدمات شدیده قبول کرد اذیتها دید چوبها خورد تا این که مجبور بر این شد که از وطن

خود خارج شود آمد رو به عکا. در این راه بسیار طولانی که تقریباً
چند مقابل از اینجا تا به شیکاغو است به تعب و بلایا گرفتار شد
بعضی راه را پیاده و بعضی را سواره رو به عکا آمد و در توی
راه وقتی که پیاده می آمد رو به عکا همه را مناجات میخواند
گریه و زاری میکرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و حنون
مینمود تا این که به مزرعه رسید نزدیک عکا در آنجا وفات
فرمود در نهایت انقطاع در نهایت انجذاب در نهایت توجه
در نهایت اشتعال قبر او را من بدست خود ساختم و الآن در

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 111

ص ۱۰۸

مزرعه است. پسرش آقا میرزا ورقاء از بدایت جوانی بلکه از
سنّ طفولیت در این امر داخل شد موفق و مؤید بود توجه بملکوت
ابهی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود
و دلیلش واضح هیچکس نمی توانست مقاومت کند با هر کس
صحبت مینمود غالب میشد و در شعر و انشاء وحید ایران بود
مشهور این عصر بود حتی ظلّ السلطان که قاتل احباء بود نزد
من شهادت داد که میرزا ورقاء اول شخص ایران بود و در نهایت
کامل. بعد این میرزا ورقاء به عکا آمد با برادرش میرزا حسین علی
از راه های دور پیاده آمدند تا وارد عکا شدند و بشرف لقای
مبارک مشرف شد این سفر اول بود. بعد جمال مبارک امر فرمودند

که برای تبلیغ سفر بایران کند و در جمیع شهرها اعلاء کلمة الله را بنمود بعد صعود واقع شده. بعد از صعود با دو پسرش میرزا عزیز الله و میرزا روح الله به عکا آمد و مدتی پیش من بودند بعد از عکا من امر کردم که بایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند لهذا رفتند و در آنجا به اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله ایام را می گذرانیدند تا آنکه بزنجان رسیدند. در زنجان او را با پسرش روح الله که دوازده ساله بود گرفتند و در زیر زنجیر در آورده در حبس انداختند و با زنجیر به طهران آوردند حبس کردند بعد در حبس خانه طهران

ص ۱۰۹

آن دو نفس محترم را باشد عقوبات شهید کردند. این روح الله مادامی که در زیر زنجیر بود زنجیر را بلند میکرد میوسید و میگفت خدایا تو را شکر میکنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند خدایا توئی قادر و مهربان هر چند طفلم مرا ثابت و مستقیم بر امرت نما. باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند و حضرت روح الله در وقت شهادت فریاد میکرد یا بهاء الله. حالا آن نفوس محترم دویاد گار برای ما گذاشتند یکی میرزا عزیز الله خان یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان آن میرزا ورقا نفسی بود که مثل و نظیری نداشت جوهر محبت الله بود در ساحت اقدس مقبول بود لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمائید علی الخصوص انقطاع آن طفل به چه نوع پر از محبت الله بود به چه سرور و شرف روحانی جانفشانی کرد و بشهادت کبری فائز شد.

بیانات مبارک در منزل مستر پن شو در پیلاق میلفورد (2)

نیویورک ۳ جون ۱۹۱۲ (۱۷ جمادی الاخر ۱۳۳۰) (3)

هُوَالله

امیدواریم در مجلس شما مائده آسمانی بخوریم آن

بتمامه مطابق مذاق ماست زیرا این جمعیتی است که به محبت جمع شده و هر

جمعی که به محبت جمع شده یقین است مائده آسمانی در آنجاست و اصل مائده

آسمانی محبت است. در انجیل مذکور است که مائده آسمانی

بر پطرس نازل شد و در میان اهالی شرق مذکور است که

بحضرت مسیح نازل شد و همچنین مذکور است که مائده

الهی بر حضرت مریم نازل میشد و یقین است که این صحیح

(1) - Mr. Pen Show (۲) - (3) Milford - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۱۳

است که هم بر حضرت مسیح و هم بر حضرت مریم مائده آسمانی

نازل میشد. اما مائده آسمانی بمقتضای آسمان است مائده روح

بحسب روح و مائده عقل بحسب عقل و آن مائده که بر

حضرت مسیح نازل میشد و بر حضرت مریم نازل میشد آن

محبت الله بود روح انسانی از او زنده میشد غذای قلوب بود.

تأثیرات این غذای جسمانی موقت است اما تأثیرات آن غذای

آسمانی ابدی است در این غذا حیات جسم است اما در آن

غذا حیات روح. (یکی عرض کرد که در جراید است که در منت کلر

خانه ئی خریده و خیال توطن کرده اند فرمودند) صادقند

در قولشان اما نفهمیده اند چه نوع منزلی است همهء عالم وطن

من است و همه جا متوطن هستم هر جا نفوسی مثل شماها باشند

آنجا وطن من است. اصل وطن قلوب است انسان باید در قلوب

توطن کند نه در خاک این خاک مال هیچکس نیست از دست همه

بیرون میرود اوهم است لکن وطن حقیقی قلوب است. (دیگری

از بعد از موت پرسید که بروح انسان چه میشود فرمودند) جسد

در زیر خاک میرود از آنجا آمده به آنجا میرود هر چه

می بینی از آنجا پیدا شده بهمان جا میرود جسم انسان چون

از خاک آمده بخاک میرود اما روح انسان از نزد خدا آمده

ص ۱۱۲

بنزد خدا میرود. الحمد لله شما خوشید اینجا جنت است خیلی

با صفا است خیلی خوب جائی است خیلی روحانیت دارد روح

انسان در اینجا یک اهتزاز می کند یک بهجت عظیمی

روی میدهد خوب جائی انتخاب کرده اید.

(زنی پرسید آیا اینجا برای اطفال هم خوب است چون خلوت

است یا مؤانس هم سن لازم دارند فرمودند) از برای اطفال

بسیار خوب است. از برای چشمشان فکرشان عقلشان همه

چیزشان خوب است. اما اطفال اگر با ادب باشند لازم است

بعضی اوقات با هم باشند ملاحظه میکنید وقتی که طفل بسن

دو سالگی میرسد میل به مؤانست اطفال دیگر مینماید مرغها را ملاحظه نمائید با همدیگر پرواز میکنند چه طور جمع میشوند. آیا در سنّ طفولیتان هیچ بخاطر دارید که چه قدر از اطفال هم سنّ خودتان خوشتان می آمد چه قدر مسرور میشدید؟ حضرت بهاء الله بسیار از این گونه مناظر طبیعی خوششان می آمد و فرموده اند که شهر عالم اجسام است اما کوه و صحرا عالم ارواح با وجود این در تمام حیات مسجون بودند و در بلایای شدید افتادند. شماها باید خیلی ممنون کلبوس شوید که چنین مملکت عظیمی برای شما کشف نمود از اغرب

ص ۱۱۳

غرائب آنکه او کشف کرد لکن بنام امریک مشهور گردید باید فی الحقیقه اسمش کلبیا باشد و حق و عدالت این بود. هر کائی از کائنات نا سوتیه و لو هر چه فائده داشته باشد لابد مضرتی هم دارد لکن باید نظر کرد که آیا فایده یا ضررش بیشتر است. حالا اگر چه از اکتشاف کلبوس ظاهراً عالم در مشقت و تعب افتاد مثلاً اگر کلبوس کشف امریک ننموده بود کشتی بزرگ مثل تیتانیک ساخته نمیشد و این همه نفوس غرق نمیگشت لکن این ضرر ها بالنسبه بمنافع هیچ است لهذا باید بفوائد دیگر نظر نمود. امروز چیزی که خیر محض است آن امور روحیه است که خیر محض و صرف خیر است ابداً از هیچ جهت ضرر ندارد بجهت اینکه نور است و از

نور ضرری حاصل نمیشود. (در باب نیوپورک فرمودند) قدری

خانه ها خفه است مثل قفسها میماند مثل خانهء زنبور

میماند اما اینجاها خوب است. ما وقتی در آراهه سوار شدیم

و وارد این بیلاق مثل این که از جهنمی به بهشت وارد

شدیم. امروز بعد از ورود رفتیم به آبشار وقت مراجعت

باران گرفت قدری باران خوردیم فرار کردیم در یک خانه

نزدیک. در الواح حضرت بهاء الله است که وقتی حضرت

ص ۱۱۴

مسیح در بیابان بود شب بود تاریک بود باران شدید گرفت حضرت

رو به یک مغارهئی تشریف بردند ملاحظه فرمودند که سباع ضاریه

در آنجا است بعد بیرون در باران ایستادند باران شدید بر

سر مبارک مبارک میبارید فرمودند ای خداوند از برای مرغان آشیانه

قرار دادی و از برای سباع ضاریه مغاره قرار دادی و از برای گوسفندان

مکان قرار دادی اما از برای ابن انسان جائی خلق نکردی که

خود را از باران حفظ نماید. ای پدر می بینی که بستر من خاک است

غذای من گیاه است چراغ من در شبها ستاره است (بعد فرمودند)

کیست غنی تر از من بجهت این که آن موهبتی که به پادشاهان

ندادی به امرا ندادی به فلاسفه ندادی به اغنیا ندادی بمن

احسان کردی، کیست غنی تر از من؟ در آثار مبارک حضرت بهاء

الله بعضی قضایا مذکور که در انجیل نیست و این روایات از

حیات مسیح است و مبنای آن بر علویت مسیح و بر بزرگواری

مسیح. یک حکایت دیگر از برای شما بگویم میگویند حضرت
مسیح یک روز داخل در دهی شد حکومت غدغن کرده بود
که اهالی غربا را در خانه قبول نکنند چون در آن اطراف دزدی
زیاد شده بود. حضرت آمدند در خانه یک پیره زنی، پیره زن
شرم کرد که حضرت را قبول نکند وقتی که نظر بجمال حضرت
ص ۱۱۵

کر و ملاحظه و قار حضرت نمود راضی نشد بگوید قبول نمیکنم
لذا بکمال احترام قبول کرد. بعد این پیره زن ملتفت احوال حضرت
شد دید در اطوار آثار بزرگواری هویدا است آمد دست حضرت را
بوسید عرض کرد من یک پسر دارم کسی دیگر را ندارم این پسر
عادل بود کامل بود کار میکرد بنهایت سعادت گذران می نمودیم.
حال چندی است مشوش شده ماتم زده است خانه ما را پر از
غصه و حزن کرده روزها کار میکند لکن شب میآید مشوش الحال
خواب ندارد و هر چه سؤال میکنم جواب نمیدهد. حضرت فرمودند
او را نزد من بفرست مغرب شد پسر آمد مادرش گفت ای پسر
این شخص بزرگواری است اگر دردی داری آن را باو بگو. بعد
آن پسر آمد حضور حضرت نشست فرمودند بگو ببینم، چه دردی
داری؟ عرض کرد دردی ندارم فرمودند دروغ مگو تو یک درد
بیدرمان داری بگو من امینم من سرّ کسی کشف نمیکنم من ستر
میکنم مطمئن باش بگو من سرّ تو را کشف نمیکنم. عرض کرد در من
دردی است دوا ندارد. فرمودند بگو من او را علاج میکنم. عرض

کرد چون درمان ندارد علاج ممکن نیست. فرمودند بگو من درمان دارم، گفت هر دردی باشد، فرمودند که هر دردی باشد. عرض کرد حیا میکنم شرم میکنم فرمودند بگو تو پسر من هستی. فکری کرد

ص ۱۱۶

گفت بزبانم نمی آید سوء ادب می بینم فرمودند من از تو عفو میکنم. عرض کرد که در شهری نزدیک باینجا پادشاهی هست که من تعلق بدختر او پیدا کرده ام وصنعت من خار فروشی است دیگر چه عرض کنم. حضرت فرمودند مطمئن باش من انشاء الله مراد تو را بتو میرسانم. باری مختصر این است حضرت از برای او اسباب فراهم آوردند رفت و آن دختر را گرفت و در شبی که وارد حمله گاه دختر شد بجزء دخول در اطاق پرزینت و جلال بخاطرش چیزی رسید و پیش خود گفت که این شخص از برای من چنین امر عظیم را محقق نمود، پس چرا برای خودش نکرد؟ مادام از برای من مهیا کرد از برای خود نیز مهیا می توانست و حال با این قوای معنوی باز در بیابانها میدود گناه میخورد روی خاک میخوابد در تاریکی می نشیند و نهایت فقر را دارد. بجزء این که این فکر باو رسید بدختر گفت تو باش من کاری دارم میروم و بر میگردم آمد بیرون رفت در بیابان عقب حضرت. آخر حضرت را پیدا کرد گفت ای مولای من تو منصفانه بمن معامله نکردی فرمودند چرا عرض کرد از برای من خیری را میخواهی که از برای خود نمی خواهی یقین است که پیش تو

شیئی اعظم از این موجود و اگر این مقبول بود از برای خودت

ص ۱۱۷

اختیار میکردی لهذا معلوم است که چیز دیگری داری که اعظم از این است پس انصاف ندادی بمن چیزی دادی که پیش تو مرغوب نیست. حضرت فرمودند راست میگوئی، آیا تو استعداد و قابلیت این را داری عرض کرد امیدوارم. فرمودند میتوانی از همه اینها بگذری؟ گفت بلی. فرمودند پیش من هدایت الله است آن اعظم از اینها است اگر میتوانی بیا او در عقب حضرت افتاد بعد حضرت نزد حواریون آمدند فرمودند من یک کنزی داشتم در این ده مخفی بود حال نجات داده ام این کنز من است من آنرا از زیر زمین بیرون آوردم و بشما میدهم (یکی از حاضرین اظهار حزن نمود که نمیتواند فارسی صحبت نماید فرمودند) الحمد لله در عالم روح این حجاب لسانی نیست قلوب با یکدیگر صحبت مینمایند. یک وقتی در ایران انجمنی تشکیل شد اساس این انجمن آن بود که تکلم من دون لسان می نمودند و به ادنی اشاره ئی یک قضیهء مهمهء کلیه را میفهماندند. این انجمن خیلی ترقی کرد بدرجه ئی رسید که به یک اشاره انگشت یک قضیهء کلیه مفهوم میشد. حکومت ترسید که اینها میتوانند جمعیتی تشکیل کنند ضد حکومت که هیچکس نتواند مقاصد آنها را بفهمد ضررهای زیاد خواهد داشت لهذا بقوه جبریّه منع کرد. یک قضیهء آن را برای شما بگویم. هر کس میخواست

ص ۱۱۸

داخل آن انجن بشود می آمد دم در می ایستاد اینها در این باب
 به یک اشاره با همدیگر مشورت میکردند و بدون تکلم رأی میدادند.
 وقتی یک شخص عجیب الخلقه آمد دم در ایستاد رئیس نگاه کرد
 به هیئتش دید عجیب الخلقه است فنجانی بر روی میز بود آب
 داشت و دوباره آب بر روی آن ریخت تا آنکه به لبالب رسید
 این علامت ردّ بود یعنی این مجلس ما جای این شخص ندارد.
 اما آن آدم با ذکاء بود لهذا یک پر گل خیلی نازک گرفت و بکمال
 احترام وارد اطاق شده روی آن فنجان بکمال دقت گذاشت
 که آب فنجان بحرکت نیامد همه مسرور شدند یعنی مرا اینقدر
 محلّ لازم نیست این قدر لطیفم که مثل این برگ گل محتاج بجا
 نیستم دست زدند و او را قبول کردند. جمیع مکالماتشان با اشارات
 بود و خیلی ترقّی نمودند و سبب شد که ذهن و ذکاء تندی پیدا
 کردند و ترقّی فراست آنها زیاد شد. اغلب با چشم با همدیگر صحبت
 میکردند و در نهایت پاکیزگی بحالت و حرکت چشم سخن میراندند.
 (بمناسبتی فرمودند) بمرور زمان جمیع قطعات امریک مثل
 مکزیکو کانادا امریکای جنوبی و مرکزی جمعیتش داخل اتحاد
 با عموم میشوند. (در باب جنگ بزرگ که بعضی منتظرند ما بین
 دول عالم اتفاق افتد شخصی پرسید فرمودند) لابد خواهد شد

ص ۱۱۹

اما امریکا داخل نمیشود این جنگ در اروپا میشود شما یک گوشه ئی
 را گرفته اید کار بکار دیگری ندارید نه بفکر گرفتن قطعات اروپ

هستید نه کسی طمع آن دارد که زمین شما را بگیرد راحت هستید
 زیرا محیط اتلانتیک یک قلعهء طبیعی بسیار محکم است. (در باب
 وضع حکومت جمهوری و مشروطه صحبت شد فرمودند) اروپا
 و سائر جهات مجبور خواهد شد که ترتیبات شما را اجرا کنند
 در جمیع اروپا تغییرات عظیمه رخ میدهد و مرکزیت حکومت
 به استقلال داخلی ولایات منتهی میشود. و فی الحقیقه این انصاف
 نیست که مملکتی بواسطهء یک نقطه حکومت شود زیرا هر قدر
 عقل و یکاست اعضا مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمهء بلد
 و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفاً
 نمی کوشند. مثلاً حالا جمیع آلمانیان برلین را خدمت میکنند جمیع
 فرانسه پاریس را خدمت مینمایند جمیع ممالک و مستعمرات انگلیس
 لندن را زینت میدهد. اما حکومت شما خوب ترتیباتی دارد.
 (شخصی از حاضرین از اشکالات سیاسی و اقتصادی عرض کرد
 فرمودند) امریکا را به اروپا نتوان قیاس نمود مشکلات امریکا
 بالنسبه به مشکلات اروپا هیچ است یکی از مشکلات اروپا کثرت
 جیوش است. در فرانسه و آلمان عموم ملت عسکرند ولی شما

ص ۱۲۰

از این مصیبت کبری راحتید خدا را شکر کنید که شما را از این بلا
 نجات داده در داخلهء امریکا امن و امان است و اول علم صلح
 در اینجا بلند میشود یقین بدانید که این میشود چون که انسان
 از مبادی نتیجه میگیرد و آن این است که اینجا صلح در میان

خود ملت بر قرار شد و از اینجا سرایت به اطراف خواهد نمود.

(یکی از حضار سؤال نمود که آیا حکومت مملکتی باید علی الاطلاق در دست جمیع مردم باشد یا در دست عقلا فرمودند) معلوم است اگر عمومیت ملت اعزّه را انتخاب نمایند که آنها رؤسای جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رئیس منتخب منتخب باشد زیرا عموم عوام چنانچه باید و شاید از این مسائل سیاسیّه آگاه نیستند عوام بحبّ صیت میروند و هر مطلبی را فی الحقیقه عقلاء ترویج دهند و این طبیعی است عوام بآنها میگردند. کار باید اصلاً در دست عقلا باشد نه در دست عوام ولی عقلاء هم باید در نهایت صداقت و خلوص نیت خدمت بعموم ملت نمایند و خیر آنها را حفظ و صیانت کنند. در کلیات امور ملاحظه کنید چون در دست عوام دهید خراب میشود اگر کار در دست عمه دهید خانه ساخته نمیشود لابد یک مهندس عاقلی لازم است. کار را عقلا میکنند عوام همان تعبش را میکشند خریطه جنگ را سردار میکشد

ص ۱۲۱

ولی عوام جنگ میکنند نمیشود خریطه را دست آنها بدهند. آیا میشود یک اردو را دست افراد اردو داد؟ اما اگر فتح و ظفر خواهیم باید شخص با تجربه عاقلی را جنرال کرد. (سؤال در مسائل اقتصادی مالیون و رنجبران شد فرمودند) این یکی از مسائل اساسیّه حضرت بهاء الله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد

کشید. اشتراک و تساوی تامّ ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم

مختل میگردد اما یک طریق معتدlane دارد که نه فقرا این

طور محتاج بمانند و نه اغنیاء این طور غنی گردند هم فقراء

هم اغنیا بر حسب درجات خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی

نمایند. در دنیا اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه

مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل

از ولادت اسکندر یونانی بود. این فکر در سر او افتاد که خدمتی

بکند که مافوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت

جمعی شود. لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود یک قسمتش

اهالی قدیمه بودند که زراع بودند یک قسمتش اهل صنعت

بودند یک قسمتش یونانیانی بودند که اصلشان از فنیکیان بود.

لوکورکوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی

ص ۱۲۲

بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس حکومت عادلانه نماید.

گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند فقط

مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف به چیز

دیگر نیستند. اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند

ولی مکلف به چیز دیگر نه. اما طبقه سوم که نجبا و سلاطه حکومت

بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک وظیفهء

آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان

این فرقه تقسیم کرد. مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را

نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سرآمد آنرا یک سهم داد بالمساوات و گفت هر عשרی که از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد. و در میان اهالی بعضی قوانین و نظامهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلتخواه خود بانجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم به سوریا لکن میترسم بعد از این که من بروم این قوانین مرا بهم بزنید لهذا شما ها قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابداً بهم نزنید آنها هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید. ولی او از معبد

ص ۱۲۳

بیرون آمد و سفر کرد و دیگر بر نگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند. و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد و یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد تفاوت حاصل شد و بهم خورد. لهذا مسئله مساوات مستحیل است اما آنچه هست این است که اغنیا رحم بفقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ئی ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند. مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم یک شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا

انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد. اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست. پس در این صورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضرری به او نمیرسد. مثلاً اگر دو هزار کیلو بدهد باز هشت

ص ۱۲۴

هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی بر این منوال لازم است. این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کار گران ضم کنند باز یک ماه یا یک سال دیگر فریاد بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد. حالا شریعت الله را بشما بگوئیم بموجب شریعت الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند مثلاً زراع در هر دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیاء و فقراء بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد آن وقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر

خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود. باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کلو لازم دارد ولی پانصد هزار کلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او

ص ۱۲۵

گرفته میشود و در آخر سال هر قدر انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود. این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است و به اعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عمله ها محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتّمام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است. مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر

ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران
شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملجات
بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومیه کارخانه
داشته باشد تا بجان در کار بکوشد. در آینده احتکار باقی نمی ماند
ص ۱۲۶

مسئله احتکار بکلی بهم میخورد. و همچنین هر فابریقه که ده هزار
سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را باسم
کارگران نمایند که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد آخر
ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر
حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند. فی الحقیقه
تا حال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران
ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب
کنند و آخر الامر ضرر مالیون است. اعتصابی در قدیم در عسکر
عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد
کرد دولت مجبوراً ضمّ کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند
عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که
سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیاد تر نکردی که ما بیشتر
بگیریم. یک مملکتی ممکن نیست براحت زندگی کند بدون قانون
باید قانون محکمی در این خصوص گذاشت که جمیع دول حامی
آن قانون باشند. جوهر کلام این که اعتصاب سبب خرابی است
اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون

طلبید نه باعث صاب و جبر و عنف. شما امشب از سیاسیات
صحبت کردید ولی ما عادت نداریم از سیاست صحبت کنیم
ص ۱۲۷

ما از عالم روح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت میکنیم
نه از ثروت ناسوت سیاست امر اجباری است اما سعادت
ابدی بامر اجباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن
نیست. مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملت در نهایت
فضائل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگانی کند آن
حکایت دیگر است و این حکایت دیگر.

خطابه در منزل مسس نیوتن (۱) و مسس ریورز (۲)
بروکلین (۳) ۶ جون ۱۹۱۲ عصر ۳۰ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۴)
هو الله

در عالم وجود امری اعظم از این گونه محافل نیست که

(۱) - Rivers - (۲) Newton - (۳) Brooklyn - (۴) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۶

ص ۱۲۸

محض محبت الله انعقاد گشته. ملاحظه نمائید قومی از مشرق
قومی از مغرب چگونه در نهایت الفت در یک بساط جالسیم. این
گونه الفت و اتحاد مستحیل بود قوه حضرت بهاء الله این قلوب
را الفت داده و این نفوس را در ظلّ کلمه واحده در آورده. هرگز
یک خاندان باین درجه از محبت جمع نمیشوند و باین فرح

و سرور با یکدیگر معاشرت نمیکنند این بقوه الهیه است و
 نفوذ کلمه الله که باین بشارت و بهجت مجتمعی توجه بملکوت
 ابهی داریم و مانند نهالهای گلشن و گلستان از نسائم عنایت و
 احسان در اهتزازیم. امروز روزی است که فراموش نخواهد
 شد زیرا در ظلّ جمال مبارکیم قلوب ما مستبشر به بشارت
 اوست مشام ما معطر به نفحات ملکوت ابهی است گوش ما
 ملتذ به ندای الهی و روح ما زنده به فیوضات رحمانی یقین است
 چنین روزی فراموش نخواهد شد.

ص ۱۲۹

خطابه در کلیسای موحدین (۱) فیلادلفیا (۲) یکشنبه

۸ جون ۱۹۱۲ صبح ۲۲ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۳)

من از مملکت بعیده شرق می آیم مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع
 نموده مملکتی که مظاهر مقدسه از آن ظاهر شده که محلّ ظهور قدرت
 الهیه بوده و مراد و مقصدم این است بلکه انشاء الله ارتباطی مابین شرق
 و غرب حاصل شود محبت الهیه جهتین را احاطه کند نورانیت الهیه هر دو
 اقلیم را روشن نماید نفحات روح القدس جمیع را زنده کند. لهذا تضرّع
 بدرگاه الهی میکنم که این شرق و غرب را یک اقلیم فرماید و این ادیانرا
 یک دین نماید این نفوس را یک نفس کند جمیع بمنزله انوار یک شمس و
 امواج یک دریا گردند. جمیع درختان یک بوستان شوند و کلّ اوراق و ازهار
 یک گلستان گردند. حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدّس و
 منزّه از ادراک کائنات. زیرا ادراک کائنات محدود و حقیقت الوهیت

نا محدود، و چگونه محدود میتواند احاطه بغیر محدود نماید؟

ما فقر محضیم و حقیقت الوهیت غناء صرف، فقر بحت

چگونه احاطه بغناء مطلق کند؟ ما عجز صرفیم و حقیقت الوهیت

(1) - Unitarian Church (۲) Philadelphia - (۳) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۱۸

ص ۱۳۰

قدرت محض، عجز صرف چگونه تواند بقدرت محض پی برد؟

کائناتی که مرکب از عناصرند و همیشه در انقلاب و انتقال از

حالی بحالی، چگونه میتوانند که تصوّر حقیقت را بکنند که حیّ قیوم

و قدیم است؟ یقین است که عاجزند. زیرا چون در کائنات نظر

می کنیم می بینیم که تفاوت مراتب مانع از ادراک است هر رتبه

مادون ادراک رتبه مافوق نتواند. مثلاً جماد هر قدر صعود کند

ادراک عالم نبات نکند و نبات هر چند ترقّی کند حقیقت حیوان

را ادراک نکند و از عالم سمع و بصر خبر نگیرد حقیقت حیوان هر

قدر ترقّی کند از حقیقت انسان خبر نگیرد و قوه عقیله انسان

را درک نتواند. پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک

است و هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق را نتواند. دقت نمائید

که این گل هر چند ظریف است لطیف است معطر است در عالم

نبات بدرجه کمال است اما ادراک حقیقت انسان را نمیکند

سمع و بصر عالم انسان را تصوّر نتواند عقل و ادراک انسان را

تحقّق نماید از عالم انسان خبر ندارد و حال آنکه هر دو حادث

ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است زیرا رتبه انسان بلند
و رتبه نبات پست است. پس چگونه میتواند حقیقت بشریه ادراک
حقیقت الوهیت نماید، چگونه میتواند انسان محدود ربّ غیر

ص ۱۳۱

محدود را ادراک کند؟ شبهه ئی نیست که نتواند به تصوّر انسان
نیاید زیرا آنچه به تصوّر انسان آید آن محدود است و حقیقت الهیه
نا محدود. ولی آن حقیقت الوهیت افاضه وجود بر جمیع کائنات
فرموده مواهب او در عالم انسانی ظاهر انوار او در عالم وجود
مانند انوار آفتاب منتشر. چون آفتاب را ملاحظه میکنید انوار
و حرارتش بر جمیع اشیاء تابیده همین طور انوار شمس حقیقت
بر کلّ تابیده نورش یکی است حرارتش یکی است فیضش یکی
است و بر جمیع کائنات تابیده. و لکن مراتب کائنات متعدّد
است استعدادشان متفاوت است هر یک بقدر استعداد
خویش از آفتاب استفایده دارد. سنگ سیاه پرتوی از آفتاب
دارد اشجار پرتوی از آفتاب دارد حیوانات پرتوی از آفتاب
دارد و بحارات آفتاب تربیت شده آفتاب یکی است فیض یکی
است. ولی نفوس کامله بشریه مثل آینه که شمس به تمام قوّت
در او اشراق نموده و کمالات آفتاب در آن ظاهر و آشکار میشود
حرارت و ضیاء آفتاب در آن هویدا است بتمامه حکایت از
آفتاب میکند. این مرایا مظاهر مقدّسه هستند که از حقیقت
الوهیت حکایت میکنند مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است

و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است همین طور

ص ۱۳۲

صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدّسه
ظاهر و آشکار. این است که حضرت مسیح میگوید الاب فی الابن
مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار
است. اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و
آمده در این آینه جای گرفته زیرا حقیقت الوهیت را صعود و
نزولی نیست دخول و خروجی نیست مقدّس و منزّه از زمان و
مکان است همیشه در مرکز تقدیس است زیرا تغییر و تبدیلی
از برای حقیقت الوهیت نیست تغییر و تبدیل و انتقال از حالی
بحالی از خصائص حقیقت حادثه است. در وقتی که در بلاد شرق

اختلاف شدید بود و نزاع و جدال عظیم مذاهب و ملل
با یکدیگر جنگ و جدال داشتند اجناس مختلفه با یکدیگر
در بحث و نزاع بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله از افق
شرق ظاهر گشت و اعلان وحدت فیوضات الهیه و وحدت
انسانیه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع
از فیض ایجاد الهی وجود یافته خداوند به جمیع مهربان است
و جمیع را می پرورد به هر جنس باشد به هر نوعی به هر ملّتی مهربان
است جمیع را رزق میدهد جمیع را می پروراند جمیع را حفظ
میکند و با جمیع با الطاف معامله می نماید. مادام که خدا بکلّ

ص ۱۳۳

مهربان است ما چرا نامهربان باشیم؟ مادام خدا با کلّ باوفا است
 ما چرا بی وفا باشیم؟ مادام خدا با کلّ برحمت معامله میکند ما چرا
 به قهر و غضب معامله کنیم؟ این است سیاست الهیه البتّه اعظم
 از سیاست بشریه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست
 که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد. پس ما باید متابعت
 سیاست الهیه کنیم جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم
 به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت
 دانیم زیرا جمیع از سلاله یک خاندان از اولاد یک آدم امواج
 یک دریا جمیع سبزه یک چمن جمیع در پناه یک خدا نهایت
 این است که یکی علیل است باید معالجه نمود جاهل است
 باید تعلیم کرد در خواب است باید بیدار کرد بیهوش است
 باید هوشیار نمود. وحدت عالم انسانی را اعلام کرد و همچنین
 وحدت ادیان را زیرا جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است
 و حقیقت تعدّد قبول نکند حقیقت یکی است اساس جمیع
 انبیای الهی حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است.
 و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی
 است نهایت این است که تقلیدی بمیان آمده آداب و
 رسوم و زوائدی پیدا شده این تقلید از انبیا نیست این

ص ۱۳۴

حادث است بدعت است و چون این تقلید مختلف است
 سبب اختلاف ادیان شده. اما اگر ما این تقلید را دور بیندازیم

و حقیقت اساس ادیان الهی تحرّی کنیم یقین است که متحد می شویم. و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه ئی نیست که امتیازی نخواهد ماند. زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است یکی اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش باز ماند. خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذاشته است لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کلّ را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هرکس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد. چه بسیار زنان پیدا شده اند

ص ۱۳۵

که نفر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که نفر رجال بوده و مریم مجدلیّه غبطهء رجال بود مریم امّ یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر فرعون نفر رجال بود سارا زن ابراهیم نفر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه

شمع انجمن نساء بود حضرت قرّة العین کوکب نورانی روشن
بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که نخر رجال اند
عالم اند شاعرند واقف اند در نهایت شجاعت هستند.
تریت نساء اعظم و اہمّ از تریت رجال است زیرا این دختران
روزی مادران شوند و اطفال را مادر تریت میکند اوّل
معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل
باشند تا بتوانند پسران را تریت کنند و اگر مادران ناقص
باشند اطفال نادان و جاہل گردند. همین طور حضرت بہاء
اللہ وحدت تریت را اعلان نموده کہ بجهت اتّحاد عالم
انسانی لازم است کہ جمیع بشریک تریت شوند رجالاً و نساءً
دختر و پسر تریت واحد گردند و چون تریت در جمیع
مدارس یک نوع گردد ارتباط تامّ بین بشر حاصل شود
و چون نوع بشریک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء
اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقّق
ص ۱۳۶

این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تریت مورث (موجب)
جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب
و قتال است زیرا نسوان راضی بہ جنگ و جدال نشوند. این
جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی شوند
کہ آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را
کہ بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقّت تریت نموده،

آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟
 هیچ مادری راضی نمی شود و لو هر اوهامی بعنوان محبت
 وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد و وحدت
 مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و
 برای این اوهامات کشته شوند. لهذا وقتی که اعلان مساوات
 بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته
 خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند
 کرد. و از جمله تعالیمی که حضرت بهاء الله اعلان کرد این بود
 که باید دین مطابق عقل باشد مطابق با علم باشد علم تصدیق
 دین نماید و دین تصدیق علم هر دو به یکدیگر ارتباط تامه
 یابند این اصل حقیقت است. و اما اگر مسئله ئی از مسائل دینی
 مخالف عقل باشد مخالف علم باشد آن وهم محض است.

ص ۱۳۷

چه قدر از این دریا های اوهام در قرون ماضیه موج زد
 اوهامات ملت رومان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها
 بود اوهامات ملت یونان را ملاحظه نمائید که اساس دین
 آنها بود و اوهامات مصریان را ملاحظه کنید که اساس دین
 آنها بود اینها جمیع مخالف عقل مخالف علم لهذا حال واضح
 و آشکار گردید که اوهام بود ولی در زمانشان در نهایت
 تمسک بودند. مثلاً مصریان قدیم چون در نزد آنها ذکر صنی از اصنام آنها می شد
 در پیش چشمشان معجزه ئی مجسم و حال آنکه یک پارچه سنگ بود.

پس ما باید از اوهمات بگذریم تحرّی حقیقت کنیم آنچه
 را که دیدیم مطابق حقیقت است قبول نمائیم و آنچه را علم
 تصدیق نمیکند عقل قبول نمی کند حقیقت نیست تقالید
 است این تقالید را باید دور بیندازیم و تمسّک به حقیقت
 نمائیم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبول کنیم. و چون
 چنین شود بکلی اختلاف نماند و جمیع عائلهء واحده ملّت
 واحده جنس واحد وطن واحد سیاست واحده احساسات
 واحده و تربیت واحده گردیم.

پرورد گارا آمرز گارا این بندگان را پناه توئی واقف اسرار
 و آگاه توئی. جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما گنه کاریم

ص ۱۳۸

و توئی غافر الذّنوب و رحیم و رحمن. پرورد گارا نظر بقصور
 ما منما به فضل و موهبت خویش معامله کن خطاء ما بسیار
 است ولی بحر رحمت تو بی پایان عجز ما بسیار است و لکن
 تأیید و توفیق تو آشکاره. پس تأیید ده و توفیق بخش و ما را
 بر آنچه سزاوار در گاه تو است موفّق نما دلها را روشن کن
 و چشمها را بینا نما و گوشها را شنوا کن مردگان را زنده فرما
 و مریضان را شفا بخش فقیران را غنی نما و خائفان را امنیت
 بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن
 کن. توئی مقتدر توئی توانا توئی کریم توئی رحمن و توئی مهربان.
 خطابه در کلیسای باپتیست (۱)

فیلا دلفیا ۸ جون ۱۹۱۲ (شب) ۲۲ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۲)

هُوَ اللَّهُ

نهایت سرور را امشب دارم که بین جمع محترم حاضر شدم

(۱) - Baptist Church (۲) - در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۸

ص ۱۳۹

فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات ملکوتی

در قلوب شما در نهایت قوت توجهتان به خدا است نیتان

خالص است بشارات روحانی در وجوه مشاهده می نمایم

لذا مقتضی می بینم چند کلمه صحبت کنم. از بدایت خلق آدم

تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده یک طریق طریق

طبیعت یک طریق طریق دیانت. طریق طبیعت طریق حیوانی است

زیرا حیوان به مقتضیات طبیعت حرکت می کند هر چه شهوات

حیوانی اقتضا می نماید آن را مجری میدارد لهذا حیوان اسیر

طبیعت است از قانون طبیعت ابداً تجاوز نتواند و از احساسات

روحانیه هیچ خبر ندارد از قوای معقوله هیچ خبر ندارد اسیر

محسوسات است بی خبر است یعنی آنچه را که چشمش می بیند

گوشش می شنود مشامش استنشاق می کند ذائقه اش میچشد

قوه لامسه اش لمس می کند میداند. حیوان اسیر این پنج

قوت است و آن چه محسوسات این قوی است قبول میکند

و آن چه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات

و از ملکوت الهی و از حسیّات روحانیّه و از دین الهی حیوان
بی خبر است زیرا اسیر طبیعت است. از غرائب آنکه مادیّون
افتخار به این می کنند و میگویند آن چه که محسوس است

ص ۱۴۰

مقبول است و اسیر محسوساتند ابدأً از عالم روحانی خبر ندارند
از ملکوت الهی بی خبرند از فیوضات رحمانی بی خبرند. و اگر این
کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابدأً
از ملکوت و روحانیّات خبر ندارد منکر روحانیّات است. اگر
ما بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکل ممکّات
حیوان است زیرا ابدأً احساسات روحانی ندارد ابدأً از ملکوت
الهی خبر ندارد. باوجود این که خدا در حقیقت انسان یک قوّه
عظیمه و دیعه گذارده است که باین قوّه عظیم بر عالم طبیعت
حکم کند. ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است
این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این نجوم عظیمه
اسیر طبیعتند این کوههای باین عظمت اسیر طبیعت است
این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات
نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت
نمیتوانند ابدأً خارج گردند. مثلاً آفتاب باین عظمت که
عبارت از یک ملیون و نصف بزرگتر از کره ارض است
بقدر سر سوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خودش
تجاوز نماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر

طبیعت است. ملاحظه کنید که به مقتضای قانون طبیعت

ص ۱۴۱

انسان ذی روح خاکی است و لکن این قانون را می شکند در
هواپرواز می کند در زیر دریا می رود در روی اقیانوس می تازد
انسان این قوهء کهربا را که باین سرکشی است در یک زجاجی حبس
می کند با شرق و غرب در دقیقه واحده مخبره مینماید اصوات
را گرفته حبس می کند در زمین است کشف حقایق آسمانی مینماید
اسرار کره ارض را هویدا میسازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است
آشکار می کند جمیع اسرار کائنات را ظاهر میسازد که بقانون طبیعت
سرّ مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند.
و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت
می کند و این مخالف قانون طبیعت است حقائق مکنونه طبیعت
را ظاهر می کند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد
که انسان حاکم بر طبیعت است. و از این گذشته طبیعت ترقّی
ندارد انسان ترقّی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد
طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف حقائق
نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد
انسان خبر دارد طبیعت از خدا بی خبر است انسان از خدا خبر
دارد انسان کسب فضائل میکند و طبیعت محروم از آن است
انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند. پس معلوم

ص ۱۴۲

شد که انسان اشرف از مادّه است یک قوّه معنویّه دارد که
 فوق عالم طبیعت است انسان قوّه حافظه دارد طبیعت ندارد
 انسان قوّه معنویّه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی
 دارد طبیعت ندارد پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا
 قوّه معنویّه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم
 است. سبحان الله این جای غرابت است باوجود آنکه در
 انسان چنین قوای معنویّه و دیعه گذارده شده انسان طبیعت
 را که مادون اوست میپرستد خداوند روح مقدّسی در او
 خلق کرده است که باین روح مقدّس اشرف از کائنات شده
 با وجود این کمالات می‌رود اسیر مادّه میشود و مادّه را خدا
 میکند و آنچه خارج از عالم مادّه است انکار مینماید. اگر
 این کمال است این کمال را باعظم درجه حیوان دارد زیرا
 حیوان از عالم الهی ماوراء الطبیعه خبر ندارد پس حیوان
 فیلسوف اعظم است زیرا از عالم ملکوت بیخبر است احساسات
 روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر
 ندارد خلاصه القول این است طریق طبیعت.

ص ۱۴۳

آسمانی است اعمال ممدوحه است. این طریق دیانت سبب
 نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان

است این طریق دیانت سبب تهذیب اخلاق است این طریق
 دیانت سبب محبت الله است این طریق دیانت سبب معرفت
 الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدّسه الهی است
 و آن حقیقت است. و اساس ادیان الهی یکی است تعدّد و تجزّی
 قبول نکند خدمت بعالم اخلاق کند تصفیه قلوب و ارواح
 نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانی
 است. و لکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقلید
 شده هر چند حقیقت ادیان الهی یکی است و لکن افسوس
 که ابرهای اوهمات انوار حقائق را ستر نموده است و
 این غماهای تقلید عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت
 دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا
 تقلید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده.
 و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانی است سبب
 محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب اکتساب
 فضائل است و لکن ناس در بحر تقلید مستغرق شده و
 بواسطه اکتساب این تقلید بکلی از طریق اتحاد دور شده اند

ص ۱۴۴

و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و به اوهای متشبّث اند
 که میراث آباء و اجداد است. چون این تقلید سبب ظلمت شد
 نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد
 آنچه برهان دانائی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویت

و ترقّی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد لهذا
 عالم دیانت روز بروز تدنّی کرد و عالم مادیات روز بروز غلبه
 نمود و آن حقیقت قدسیّه ادیان الهی مستور ماند. آفتاب چون
 غروب کند این خفاشها پرواز کنند زیرا این ها مرغان شب اند
 چون نورانیت دیانت غروب کند این مادیون خفاش آسا
 پرواز آیند زیرا طیور لیل اند وقتی که نور حقیقت مخفی شد اینها پرواز آیند.
 باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد حضرت
 بهاء الله از افق ایران مانند آفتاب درخشید جمیع آفاق را به انوار
 حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را ظاهر ساخت ظلمت
 تقالید را دفع نمود تعالیم جدیدی گذارد و به آن تعالیم شرق را زنده کرد.
 اوّل تعلیم حضرت بهاء الله تحرّی حقیقت است. باید انسان
 تحرّی حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل عالم هر
 یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید

ص ۱۴۵

سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت
 عالم انسانی مستحیل است. پس باید تحرّی حقیقت نمود تا بنور
 حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحده است
 تعدّد و تجزّی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزّی و تعدّد قبول
 نکند اگر جمیع ملل تحرّی حقیقت کنند شبهه ئی نیست که کلّ متحد
 و متّفق شوند. جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحرّی
 حقیقت نمودند نهایت متّحد و متّفق گشتند و الآن در نهایت اتّحاد و

اتفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی مینمایند و ابداً رائحهء
 اختلاف در میان آنها نیست. ملاحظه نمائید حضرات یهود منتظر ظهور
 حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزو می کردند اما چون غرق
 در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند
 عاقبت بر صلب آن حضرت قیام نمودند. از اینجا معلوم میشود که پیروی
 تقالید کردند زیرا اگر تحرّی حقیقت می کردند البته بحضرت مسیح
 ایمان می آوردند. این تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید
 سبب حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته
 پس باید تحرّی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقّات خلاص شویم و بصیرت
 روشن شود و بملکوت الهی راه بیاییم.
 دوم تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است.

ص ۱۴۶

جمیع بشر نوع انسان اند جمیع بندگان الهی جمیع را خدا خلق کرده
 جمیع اطفال الهی هستند خدا کلّ را رزق میدهد کلّ را می پروراند
 بکلّ مهربان است، چرا ما نامهربان باشیم؟ این است سیاست الهیه
 که انوارش بر جمیع خلق تابیده است آفتابش بر جمیع اشراق نموده
 بر مکرمتش بر جمیع باریده نسیم عنایتش بر جمیع وزیده. پس معلوم
 شد که نوع انسان جمیعاً در ظلّ رحمت پروردگار است نهایت بعضی
 ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند
 مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند.
 طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی باید او را تربیت نمود

مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی باید نهایت رحمت و محبت به او داشت. از این واضح شد که عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد ظلم و اعتساف بر داشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد.

ثالث تعلیم حضرت بهاء الله این است که دین باید سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش بهتر بی دینی به از دین است بلکه بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد.

ص ۱۴۷

تعلیم چهارم حضرت بهاء الله آنکه دین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقایق اشیاء را تحقیق نماید اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد وهم است زیرا مقابل علم جهل است. و اگر بگوئیم دین ضدّ عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود. اگر مسئله ئی مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است.

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله آنکه تعصّب جنسی تعصّب دینی تعصّب مذهبی تعصّب وطنی تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانی است و تعصّب مخربّ اساس نوع بشر است از

هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زائل نگردد ممکن نیست
عالم انسانی راحت یابد. و برهان بر این اینکه هر حرب و قتالی
و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شد یا منبعث از
تعصب وطنی بوده یا منبعث از تعصب سیاسی. شش هزار
سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش
این تعصبات است و تا تعصب باقی جنگ باقی بغض باقی عداوت
باقی اذیت باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع

ص ۱۴۸

این تعصبات را باید بریزیم و الا ممکن نیست که آسایش یابد.
تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات
است. یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحث زندگانی
کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع
موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و
گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت
بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.
تعلیم هفتم حضرت بهاء الله مساوات حقوق است.
جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد امتیازی
از برای نفسی نیست کلّ در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه
در نزد حق امیر و فقیر یکسان اند عزیز و حقیر مساوی.
تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عموم لازم است
و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت

واحد گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است.

ص ۱۴۹

یک لسان ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمیهای عالم قبول نمایند
یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی
نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشورت
نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع
مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته
باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن
و یک لسان گردد زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.

تعلیم دهم حضرت بهاء الله وحدت رجال و نساء

است که رجال و نساء در نزد خدا یکسان اند جمیع نوع انسان اند
جمیع سلاله آدم اند زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد
در عالم نبات ذکور و اناث موجود در حیوان ذکور و اناث موجود
و لکن بهیچوجه امتیازی نیست. ملاحظه در عالم نبات کنید آیا
میان نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست بلکه مساوات
تام است و همچنین در عالم حیوان ابداً بین ذکور و اناث امتیازی
نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند پس انسان که اشرف
کائنات است، آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد؟ تأخر

جنس زن تا بحال بجهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند.

ص ۱۵۰

اگر نسوان مانند مردان تربیت می شدند شبههئی نیست که نظیر رجال میگشتند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان.

تعلیم یازدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است

و تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمهء کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جووانان نو رسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادر های مهربان در ماتم نو جووانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهر ها خراب شود ممالک ویران گردد. چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است.

تعلیم دوازدهم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی

به قوای عقلیه و قوای مادیّه ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری

و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس

لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق

بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده بدرجهء

ص ۱۵۱

کمال برسد. زیرا جسم انسان محتاج به قوای مادیّه است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح میفرماید مرده ها را بگذارید مرده ها دفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلوم است که روحی که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است. لهذا واضح شد که روح انسان محتاج به تأییدات روح القدس است و الا به قوای مادیّه تنها انسان ترقّیات تامّه ننماید بل ناقص می ماند. خطابه در مجمع عمومی نیویورک ۱۶ جون ۱۹۱۲ اوّل رجب ۱۳۳۰ (۱) هوالله

عالم مادی هر قدر ترقّی کند لکن باز محتاج تعلیمات روح

(۱) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۲۶

ص ۱۵۲

القدس است زیرا کمالات عالم مادی محدود و کمالات الهی نا محدود است. چون کمالات عالم مادی محدود است لهذا احتیاج انسان به کمالات الهی است زیرا کمالات الهی نا محدود است. ملاحظه در تاریخ بشر نمائید کمالات مادی هر چند بدرجه اعلی رسید لکن باز محدود بود اما کمالات الهیه نا محدود پایانی ندارد لهذا محدود محتاج نا محدود است.

مادّیات محتاج روح است و عالم جسمانی محتاج نفثات روح
 القدس جسد بی روح ثمر ندارد هر قدر جسد در نهایت
 لطافت باشد احتیاج بروح دارد قنديل هر قدر لطیف باشد
 محتاج سراج است بی سراج زجاج ثمری ندارد جسد بی روح
 ثمری ندارد تعلیم معلّم جسمانی محدود است و تربیت او محدود.
 فلاسفه گفتند که مربّی بشرنده ولی در تاریخ نظر کنید قادر بر تربیت
 خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را از عهده بر نیامدند
 ولی قوّه روح القدس تربیت عمومی مینماید. مثلاً حضرت مسیح
 تربیت عمومی کرد ملل کثیره را از عالم اسارت بت پرستی نجات داد
 جمیع را به وحدت الهی دلالت کرد ظلمانی را نورانی کرد جسمانی را
 روحانی کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس ارضی را آسمانی
 فرمود و این به قوّه فلاسفه نمی شود بلکه به قوّه روح القدس می شود

ص ۱۵۳

لهذا هر قدر عالم انسانی ترقّی نماید باز ممکن نیست بدرجه کمال
 برسد الاّ به تربیت روح القدس. لهذا بشما وصیت میکنم که در
 فکر تربیت روحانی باشید چنانچه در مادّیات باین درجه رسیده اید
 همین طور بکوشید تا در مدنیت روحانیّه ترقّی نمائید احساسات
 روحانی یابید توجّه بملکوت نمائید و استفاضه از روح القدس
 کنید قوّه معنویّه حاصل نمائید تا علویّت عالم انسانی ظاهر و
 نهایت سعادت حاصل شود حیات ابدیّه یابید عزّت سرمدیّه
 جوئید ولادت ثانویه یابید و مظهر الطاف ربّانیّه شوید و ناشر نفعات رحمانیّه گردید.

نطق در منزل مستر مکات (1) بروکلین ۱۷

جون ۱۹۱۲ دوم رجب ۱۳۳۰ (2)

مژده باد مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمود. مژده
باد مژده باد که صهیون برقص آمد. مژده باد مژده باد که اورشلیم
الهی از آسمان نازل شد. مژده باد مژده باد که بشارات الهی

(1) - (2) Mr. MacNutt - در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۲۷

ص ۱۵۴

ظاهر گشت. مژده باد مژده باد که اسرار کتب مقدسه اکمال گردید.
مژده باد مژده باد که یوم اکبر الهی ظاهر شد. مژده باد مژده باد که
علم وحدت عالم انسانی بلند گردید. مژده باد مژده باد که خیمه
صلح اکبر موج زد. مژده باد مژده باد که نسیم رحمانی وزید. مژده
باد مژده باد که سراج الهی روشن شد. مژده باد مژده باد که در این
قرن اعظم جمیع اسرار و نبوات انبیاء ظاهر و هویدا گشت. مژده باد
مژده باد که بهاء کرم بر آفاق تجلی نمود. مژده باد مژده باد که
شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند. مژده باد مژده باد
که آسیا و امریکا مانند دو مشتاق دست به یکدیگر دادند.

خطابه در بیت مبارک - نیویورک ۳ جولای ۱۹۱۲ (شب) ۱۸ رجب ۱۳۳۰ (1)

هو الله

امشب میخواهم از برای شما سبب احتجاب ناس را از
مظاهر مقدسه الهی بیان کنم این مسلم است که در جمیع عهدها

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۴۵

ص ۱۵۵

مردم منتظر موعود بودند. مثلاً در زمان مسیح یهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب و روز در معابد دعا می نمودند که خدایا ظهور مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استفاضه کنیم و به آنچه سبب سعادت ابدی است برسیم بسا شبها در قدس الاقداس گریه می کردند و تا صبح جزع و فزع می نمودند که خدایا مسیح را بفرست. اما وقتی مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انکار نمودند بلکه تکفیر کردند و عاقبت بصلیب زدند. سبب چه بود اسباب بسیار بود اما سبب بسیار قوی دو سبب بود که این دو سبب همیشه سبب احتجاج ناس بوده و سبب محرومی کل گردیده است.

سبب اول آنکه شخص موعود را در کتاب مقدس شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است نه مفهوم لفظی و چون بحسب مفهوم لفظی گرفتند لهذا اعراض و استکبار می کردند می گفتند این موعود آن موعود نیست چنانچه یهود عبارات را گرفته. حین ظهور حضرت مسیح علماء یهود گفتند این مسیح آن مسیح نیست این آن موعود نیست بلکه نسبت های دیگر دادند که زبان حیا کند و تمسک بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند.

شرط اول این که در کتاب مقدس منصوص است

که مسیح از مکان غیر معلوم می آید این شخص از ناصره آمده ما او را می شناسیم.

شرط ثانی آن که عصایش از آهن است یعنی بشمشیر

شبابی میکند و این مسیح شمشیر که سهل است عصای چوب هم ندارد.

شرط ثالث آن که بموجب کتاب مقدس حضرت موعود

باید بر سریر داود نشیند و تأسیس سلطنت بکند این مسیح را نه

سلطنتی نه لشکری نه مملکتی نه وزرائی نه وکلای فرید و وحید

است لهذا این مسیح آن مسیح موعود نیست.

شرط رابع آن که مسیح شریعت تورات را ترویج کند و

این مسیح سبت را بهم شکست شریعت تورات را نسخ نمود، چگونه

این مسیح آن مسیح است؟

شرط خامس آن که باید شرق و غرب را فتح کند این

مسیح یک لانه و آشیانه ندارد، چگونه این مسیح آن مسیح است؟

شرط سادس آن که باید حیوانات نیز در زمان مسیح

در نهایت راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجه ئی رسد که

حیوانی نتواند به حیوان دیگر تعدی کند گرگ و میش با هم از

یک چشمه آب بنوشند باز و کبک در یک لانه آشیانه کنند

شیر و آهو در یک چراگاه بچرند. حال در زمان این مسیح

ظلم و عدوان بدرجه ئی است که حکومت رومان در فلسطین غلبه

کرده یهود را می کشد میزند نفی میکند حبس مینماید ظلم و عدوان

بی پایان است حقّ خود مسیح را به فتوای علمای یهود به صلیب زدند، چگونه این مسیح آن مسیح است؟ این بود سبب احتجاج ملت یهود از ایمان به مسیح. و حال آنکه جمیع این شرایط ظاهر شد جمیع این آثار باهر گشت و لکن کلام رمزی بود علماء یهود نفهمیدند گمان کردند که این شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظی است و حال آنکه جمیع رموز بود.

اولاً این که از مقامی غیر معلوم می آید. روح مسیح از مقام غیر معلوم آمد نه جسمش هر چند جسمش از ناصره بود اما روح مسیح نه از ناصره نه از حیفا آمد نه از شرق و نه از غرب بود روح مسیح از عالم الهی بود از مقامی غیر معلوم بود اما علمای یهود نفهمیدند.

ثانیاً این عصای او از آهن بود. عصا آلت شبانی است آلت شبانی حضرت مسیح لسان مبارک بود لسان مبارک سیف قاطع بود فصل بین حق و باطل می کرد. ثالثاً این که بر سریر داود بنشیند و سلطنت نماید. حضرت مسیح سلطنتش سلطنت ابدی بود نه سلطنت ناپلئون نه سلطنت

ص ۱۵۸

جنگیزخان نه سلطنت آتیبال سلطنت مسیح سلطنت روحانی بود سلطنت ابدی بود سلطنت وجدانی بود ممالک او قلوب بود در قلوب سلطنت می کرد نه در خاک و الی الابد سلطنتش باقی است و نهایت ندارد. رابعاً این که ترویج تورات می نماید یعنی اساسی را که

حضرت موسی گذاشته است آن را از تقلید خلاص می کند آن
 حقیقت را ترویج می کند. هیچ شبهه نیست که حضرت مسیح اساس
 موسی را ترویج کرد از جمله وصایای عشره را ترویج کرد حقیقت
 شریعت موسی را ترویج کرد. اما بعضی امور که موافق عصر موسی بود
 و در زمان مسیح موافق نبود از زوائد بود یا از تقلید تلمودیه بود
 آنها را نسخ کرد اساس اصلی را مجری داشت و ترویج فرمود.
 خامساً این که شرق و غرب را فتح می کند. چون حضرت
 مسیح کلمه الله بود بقوه الهی شرق و غرب را فتح کرد و فتوحاتش
 الی الآن باقی و برقرار نهایت ندارد.

سادساً این که در ایام ظهورش گرگ و میش از یک
 چشمه آب می خوردند. مقصد از این آن است که نفوسی که مانند
 گرگ و میش اند آنها به حضرت مسیح مؤمن می شوند و جمیع آنها از
 چشمهء انجیل مینوشند. مثلاً یک شرقی و یک غربی که مناسبتی
 مابین آنها نبوده معاشرتی با هم نداشته اند و از هر جهت مخالف

ص ۱۵۹

بودند و بمنزله گرگ و میش بودند و اجتماع اینها ممکن نبود چون
 مؤمن بحضرت مسیح شدند جمیع بر چشمه واحد جمع شدند. اینها کلمات
 رمزی بود چون علمای یهود نفهمیدند و به حقیقت معانی پی نبردند
 و بصورت ظاهر نگاه کردند و مطابق ندیدند این بود که انکار کردند و اعتراض نمودند
 سبب ثانی مانع ثانی این است که در مظاهر مقدسه الهیه
 دو مقام است یک مقام بشر است و دیگری مقام رحمانی نورانی. مقام

ظهور و تجلّی ربّانی مستور است و مقام بشریت ظاهر. خلق آن حقیقت
 مقدّسه را ظاهر در آن هیکل نمی بینند قوّه روح القدس را نمی بینند
 نظر به بشریت می کنند و چون می بینند در مقام بشریت مشترک با سائر
 بشرند نظیر سائرین میخورند میخوابند مریض میشوند ناتوان
 میگردند لهذا قیاس به نفس خود نموده میگویند اینها مثل ماها
 هستند امتیازی ندارند چرا اینها مظاهر مقدّسه باشند و ما
 نباشیم چرا اینها ممتاز از ماها باشند چرا اینها آسمانی باشند و ما
 زمینی چرا آنها نورانی باشند و ما ظلمانی و حال آنکه در جمیع
 شیئون بشری مثل آنها هستیم ابداً فرق و امتیازی در میان نیست
 و امتیازی خصوصی از ما ندارند ما فرق نمی بینیم اینها مثل ما
 هستند لهذا انکار و استکبار مینمودند. مثل ابلیس که نظر بجسم

ص ۱۶۰

آدم کرد گفت من اشرف از آدم هستم ولی نظر بروح آدم نکرد روح
 آدم را ندید و چون جسم آدم از تراب بود آن را دید روح او را ندید
 استکبار کرد و الا سجده میکرد. حال در یوم ظهور مظاهر الهی چون
 مردم نظر به بشریت آنها مینمایند و مانند خودشان می بینند لهذا
 استکبار میکنند اعتراض مینمایند تعدّی میکنند ظلم و مخالفت
 مینمایند و بر قتل آنها قیام میکنند. پس شما باید نظر به بشریت
 مظاهر مقدّسه الهیه نکنید باید نظر بحقیقت آنها بکنید آن
 حقیقت ساطعه که آفاق را روشن میکند آن حقیقت ساطعه
 که عالم بشر را نورانی مینماید آن حقیقت ساطعه که نفوس را از

نقائص خلاص مینماید آن حقیقت ساطعه که هیئت جامعه را

به اعلی درجه کمال میرساند مافوق تصورات بشری است ما

باید نظر به زجاج نکنیم زیرا چون نظر به زجاج کنیم چون بلور است

از انوار محروم مانیم باید نظر را به سراج نمائیم یعنی آن سراجی که در این

زجاج میتابد و آن فیض و تجلی حضرت الوهیت است.

که در زجاج بشریت ظاهر و هویدا است و چون چنین کنیم محتجب نمائیم.

ص ۱۶۱

خطابه در نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲ (۲۰ رجب ۱۳۳۰) (۱)

بسیار بسیار خوش آمدید. در جمیع کتب مقدسه الهیه بشارتی

است که بشارت میدهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب

ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد علم صلح و

سلام بلند خواهد شد وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید در

میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند جمیع قلوب ارتباط به یکدیگر

نماید در تورات مذکور است در انجیل مذکور است در قرآن

مذکور است در زند اوستا مذکور است در کتاب بودا مذکور است.

خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم

را احاطه نمود آن روشنائی طلوع نماید نظیر آن است که چون

شب خیلی تاریک شود دلیل بر ظهور روز است. و همچنین هر وقت

که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا

غافل شوند و مادیات بروحانیت غلبه نماید جمیع ملل مانند

حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بی خبر و خدا را فراموش نمایند زیرا حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای روحانیّه اعتقاد ندارند و بکلی از خدا و انبیا بی خبر و بیزارند و طبیعی و فیلسوف مادی هستند ولی انسان باید سالها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفه مادیون است و در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد. ملاحظه نمائید امروز بکلی مادیات به روحانیت غلبه نموده در بین بشر ابداً احساسات روحانیّه نمانده مدنیت الهیه نمانده هدایت الله نمانده معرفت الله نمانده جمیع غرق در بحر ماده هستند. اگر چنانچه جمعی بکائس و یا بمعابد میروند عبادت میکنند این بجهت تقلید آباء و اجداد است نه این است که تحرّی حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند و حقیقت را می پرستند از آباء و اجداد از برای آنها تقلیدی میراث مانده و به آن تقلید متشبّث و عادت کرده اند که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن تقلید را مجری دارند. و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است پسر هر مسیحی مسیحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی زردشتی

پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای او آمده است
و تقلید آباء و اجداد می نماید بجهت این که پدرش یهودی بوده
او هم یهودی شده نه این که تحرّی حقیقت کرده و به تحقیق
رسانیده که دین یهودی حقّ است و متابعت آن را کرده بلکه
دیده که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده او هم این مسلک
را پیش گرفته است. مقصد این است که ظلمت تقلاید عالم را
احاطه کرده متابعت تقلاید طریق الهی را گم نموده نور حقیقت
مخفی مانده. اگر این امم مختلفه تحرّی حقیقت کنند لابد بر این
است که بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل
یک ملّت گردند. امّا مادام متمسک به تقلایند و از حقیقت
محروم و این تقلاید مختلف است لهذا نزاع و جدال در میان
است بغض و عداوت بین ملل شدید است. امّا اگر تحرّی حقیقت
بکنند ابداً عداوتی نماند بغض نماند جنگ و جدالی نماند
با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند. در ایّامی که در شرق
ظلمت ضلالت در نهایت قوّت بود و غرق در تقلاید بدرجه ئی
که این ملل شرق تشنه خون یکدیگر بودند یکدیگر را نجس
می شمردند و ابداً با یکدیگر ملاقات نمی کردند در همچو وقتی حضرت
بهاء الله در شرق ظاهر شد و بنیان تقلاید را برانداخت نور

ص ۱۶۴

حقیقت سطوع کرد ملل مختلفه که متابعت نمودند متحد
شدند چون تحرّی و پرستش حقیقت کردند متفق گشتند. جمیع

بشر بندگان الهی هستند و همه از سلاله آدم اند و همه از
 یک خاندان و جمیع اینها اساسشان یک اساس و چون تعالیم
 انبیاء حقیقت است لهذا یکی است و نزاع و جدال بین ملل
 از جهت تقالید است. ولی امروز در ایران قلوب با یکدیگر
 متحد گردیده جانها با یکدیگر التیام یافته بغض و عداوت
 شدیده به محبت و مودت تغییر نموده کلّ به محبت عظیم قیام
 کرده اند. مسیحی یهودی زردشتی مسلمان بودائی همه اینها
 از تعالیم بهاء الله به حقیقت رسیدند در نهایت الفت و محبت
 با یکدیگر امتزاج یافته اند. انبیاء الهی با یکدیگر در نهایت
 محبت اند هر سلفی بشارت از خلف داده و هر خلفی تصدیق
 سلف نموده اینها در نهایت اتحادند ولی ملتشان در نهایت
 اختلاف. مثلاً موسی خبر از مسیح داد بشارت از ظهور مسیح
 داد و مسیح تصدیق نبوت موسی را کرد پس در میان مسیح
 و موسی اختلافی نیست نهایت ارتباط است لکن میانه یهودی
 و مسیحی نزاع است. ولی اگر تحرّی حقیقت نمایند چون حقیقت
 یکی است تعدّد ندارد بکلی با یکدیگر مهربان می شوند و در نهایت

ص ۱۶۵

محبت الفت می جویند و جمیع تصدیق جمیع انبیاء می کنند و جمیع
 تصدیق جمیع کتب مینمایند این نزاع و جدال نمی ماند همه
 ما ها یکی می شویم با یکدیگر در نهایت محبت و الفت زندگی
 می کنیم همه پدر و پسر می شویم همه برادر و خواهر می شویم در

نهایت محبت در نهایت الفت با یکدیگر معاشرت می نمائیم. این
 قرن نورانی است نسبت به قرون سالفه ندارد ظلمت
 در آن قرون شدید بود حالا عقول ترقی نموده ادراکات زیاد
 شده عالم بشر در حرکت است هرکسی تحرّی حقیقت می کند
 دیگر زمانی نیست که با یکدیگر نزاع کنیم وقت آن نیست که از
 یکدیگر کره داشته باشیم در زمانی هستیم که باید در نهایت
 محبت و الفت با هم باشیم. حضرت بهاء الله بجمیع اقالیم عالم
 رسائل فرستاد و بجمیع ملوک الواح فرستاد حتی به رئیس
 جمهور امریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ ذکری از صلح
 عمومی نبود. در آن رسائل جمیع را به صلح عمومی دعوت نمود
 و جمیع را به وحدت عالم انسانی خواند و جمیع را به اصول انبیای
 الهی دعوت نمود. بعضی از ملوک اروپا استبکار کردند از جمله
 ناپلیون ثالث بعد رسالهء ثانی باو نوشتند مضمون این است
 و آن رساله در سنهء شصت و نه صادر گشت و طبع شده که ای
 ص ۱۶۶

ناپلیون تو بسیار مغرور شدی متکبر شدی خداوند را فراموش
 کردی گمان می کنی که این عزّت از برای تو باقی می ماند این دولت
 از برای تو باقی می ماند من نامه ئی که از برای تو فرستادم باید آن را
 در کمال محبت قبول کنی بلکه تو استبکار کردی لهذا خدا انتقام
 شدید خواهد کشید سلطنت تو را برمیاندازد و مملکت از دست
 تو بیرون میرود و در نهایت ذلت میافتی زیرا آنچه که بتو تکلیف

شد به آن قیام نمودی و حال آنکه آنچه بتو تکلیف گردید آن
 سبب حیات عالم است منتظر باش نعمت الهی را. و این رساله
 در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد و بعد از یک
 سال بود که بنیان سلطنت او بکلی برداشته شده. از جمله رساله
 ای است بسیار مفصل که به پادشاه ایران نوشته شده و مطبوع
 است و در جمیع ممالک عالم منتشر و آن رساله نیز در سنه هزار
 و هشتصد و شصت و نه صادر شد. در این رساله پادشاه ایران را
 نصیحت می کند بعدالت امر می کند باین که با جمیع ملل از رعایای
 خود مهربان باش امتیازی بین ادیان نگذار با مسیحی با مسلمان
 با یهودی با زردشتی با جمیع یکسان معامله کن و این تعدّیات
 که در مملکت است ازاله نما زیرا این خلق جمیع بندگان خدا
 هستند در نظر حکومت باید جمیع یکسان باشند حکومت باید
 ص ۱۶۷

بجمیع مهربان باشد اگر چنانچه عدالت نمودی و این ظلم ها را
 ازاله نکردی و موافق رضای خداوند حرکت نکردی بنیان سلطنت
 متزلزل شود. و همچنین میفرماید که تو باید علما را جمع کنی و مرا
 بخواهی من حاضر شوم من اقامه حجّت و براهین می کنم و بر
 جمیع حجّت را ظاهر می نمایم این بود که اعتنائی نکرد و جواب رساله
 جمال مبارک را نداد بعد خدا بنیان سلطنت او را برانداخت
 و خود او کشته شد. از جمله به عبدالعزیز پادشاه عثمانیان
 رساله مرقوم شده. در این رساله تهدید فرمودند که تو مرا

به سجن فرستادی مسجون نمودی گمان میکنی که سجن از
 برای من ضرر دارد و یا آنکه سجن از برای من ذلت است این
 سجن از برای من عزّت است زیرا در سبیل الهی است من جرمی
 نکردم که در حبس بمانم در راه خدا این بلایا و رزایا وارد
 لهذا من نهایت سرور را دارم بی نهایت خوشنودم و لکن تو منتظر
 باش خدا از تو انتقام می کشد و عنقریب ملاحظه میکنی که بلا مثل
 باران بر تو میبارد و معدوم خواهی شد و همین طور شد. باین
 عظمت حضرت بهاء الله بجمیع سلاطین عالم رسائل شتی فرستاد
 و جمیع را به محبت و الفت دعوت نمود جمیع را به صلح عمومی دعوت
 کرد جمیع را به وحدت عالم انسانی دعوت نمود جمیع را به اتحاد
 ص ۱۶۸

و اتفاق دعوت کرد تا کلّ متحد و متفق گردند و این جنگ و جدال
 نماند این حرب و قتال نماند این عداوت و بغضا نماند کلّ
 متحد و متفق شویم و به عبودیت پروردگار قیام نمائیم و در
 طریق او جانفشانی کنیم. باری دو پادشاه به مقاومت حضرت
 بهاء الله برخاستند یکی ناصرالدین شاه یکی عبدالحمید و
 حضرت بهاء الله را در قلعه عکا حبس کردند تا شمع او را خاموش
 کنند و امر او را معدوم نمایند. لکن حضرت بهاء الله در حبس
 نامه های شدید مرقوم فرمود که این حبس سبب می شود که
 امر من بلند گردد و این حبس سبب میشود که تعالیم من انتشار
 یابد و من ضرری حاصل نخواهم کرد زیرا من جانم را فدا

کردم دولتم را فدا کردم مالم را فدا کردم آنچه داشتم فدا کردم
 از برای من این بجن ضرری ندارد و همین طور که فرمود
 در بجن علم خود را بلند فرمود آوازه امرش به شرق و غرب
 رسید حتی به امریکا رسید. حالا در جمیع قطعات عالم امر
 بهاء الله منتشر است اگر به آسیا سفر کنید بهر جا بروید می بینید
 در انتشار است در افریقا در انتشار است در اروپا در انتشار است
 لکن در امریکا در بدایت امر است و حال در جمیع آفاق منتشر.
 این دو پادشاه ابداً نتوانستند که مقاومت او نمایند و لکن

ص ۱۶۹

خدا این دو پادشاه را بکلی برانداخت ناصرالدین شاه کشته شد
 و عبدالحمید در حبس افتاد. اما من عبدالهء چهل سال در
 حبس بودم خدا زنجیر را از گردن من برداشت و بر گردن عبد
 الحمید گذارد و این در یک دفعه چون کمیته اتحاد ترقی
 اعلان حریت کردند مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من
 برداشته و بر گردن عبدالحمید گذاردند همان کاری را که او
 با من کرد بسر او آوردند الآن در نهایت مذلت در حبس است
 مثل آنکه من در حبس بودم ولی من در حبس مسرور بودم نهایت
 انشراح قلب داشتم زیرا من مجرم نبودم بجهت سبیل الهی
 حبس را قبول نموده بودم هر وقت در خاطر می آمد که من
 برای خدا حبس شده ام نهایت سرور را پیدا میکردم ولی
 عبدالحمید به نکبت اعمال خود گرفتار به سبب نگاه در

حبس افتاد هر ساعت میمیرد و زنده می شود در نهایت حزن
در نهایت یأس است اما من در نهایت امیدواری بودم
و مسرور بودم که الحمد لله در سبیل الهی محبوسم حیاتم
هدر نمیروود هر کس مرا میدید ابداً گمان نمی کرد که من
محبوسم در نهایت سرور در نهایت تشکر در نهایت صحت
بودم ابداً اعتنائی به این حبس نداشتم.

ص ۱۷۰

خطابه در بیت مبارک - نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲

(شب) ۲۱ رجب ۱۳۳۰ (۱)

هو الله

انسان در عالم وجود طی مراتب کرده است تا بعالم انسانی
رسیده است در هر رتبه استعداد صعود برتبهء ما فوق پیدا
کرده است. در عالم جماد بوده استعداد ترقی برتبه نبات پیدا
کرده لهذا بعالم نبات آمده در عالم نبات استعداد ترقی
بعالم حیوان حاصل نموده لهذا بعالم حیوان آمده و از عالم
حیوان بعالم انسان آمده در بدایت حیاتش انسان در عالم
رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل
کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود.
چشم لازم داشت در این عالم در عالم رحم حاصل نمود گوش
لازم داشت در این عالم در عالم رحم پیدا کرد جمیع قوائی که در
این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد در عالم رحم مہیای

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۴۸

ص ۱۷۱

این عالم شده. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیّه و تدارک آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند. در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است؟ چون آن عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم عالم کمالات

است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم عالم
نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح
القدس نمود آن عالم عالم حیات ابدی است در این عالم باید
حیات ابدی حاصل نمود. انسان بتمام همت باید این مواهب
را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید
بدست آورد و آن این است

اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال
خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس
و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از
حیات ابدیه محروم است. اما اگر به معرفت الله موفق گردد و
بنار محبت الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و
سبب محبت بین بشر شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد
البتّه تولّد ثانی یابد و بروح القدس تعمید گردد و حیات ابدیه
مشاهده کند. سبحان الله تعجب اینجا است که خدا جمیع
بشر را بجهت معرفت خود خلق نمود بجهت محبت خود خلق
نمود بجهت کمالات عالم انسانی خلق نمود بجهت حیات ابدیه
خلق نمود بجهت روحانیت الهی خلق نمود و بجهت نورانیت
آسمانی خلق نمود با وجود این بشر از جمیع غافل معرفت هر چیزی را

تحرّی می نماید جز معرفت الله می خواهد بفهمد که در اسفل

درجات زمین چه چیز است نهایت آرزو را دارد شب و روز
 میکوشد که بفهمد در زیر زمین چه چیز است توی این سنگ
 چه چیز است زیر این خاک چه چیز است بجمیع قوی میکوشد
 و به نهایت مشقت سعی میکند تا کشف سری از اسرار خاک کند
 اما ابداً در فکر آن نیست که از اسرار ملکوت مطلع شود در عالم
 ملکوت سیر کند بر حقائق ملکوت اطلاع یابد کشف اسرار الهی
 کند و به معرفت الله برسد و مشاهده انوار حقیقت کند و
 به حقائق ملکوتیه پی برد ابداً در این فکر نیست ولی با اسرار
 ناسوت چه قدر منجذب است اما از اسرار ملکوت بکلی
 بی خبر است بلکه از اسرار ملکوت بیزار است. چه قدر این
 جهل است چه قدر نادانی است چه قدر سبب ذلت است
 مثل آن است که انسان یک پدر مهربانی داشته باشد که از برای
 او کتب نفیسه مهیا نموده تا به اسرار عالم کون مطلع گردد زینت و
 راحت و آسایش و نعمت مهیا نموده لکن پسر از مقتضای طفولیت
 و بی ادراکی از جمیع اینها چشم پوشیده و در کنار دریا تعلق بریگها
 یابد و به ملاعب اوقات خود را بگذراند و از جمیع این مواهب که
 پدر برای او مهیا نموده دوری جوید. چه قدر این طفل نادان است

ص ۱۷۴

چه قدر این طفل جاهل است پدر از برای او عترت ابدیه خواسته
 و او بذلت کبری راضی پدر از برای او قصر ملکوتی مهیا نموده و
 لکن او بخاک بازی مشغول پدر از برای او خلعتی از حریر دوخته

و لکن او برهنه راه می‌رود پدر از برای او اعظم موائد و لذیذترین

نعمت ها حاضر نموده و لکن او عقب گناه تباه می‌دود. باری شما

الحمد لله ندای ملکوت شنیدید و چشمهای خود را گشودید توجه

بخدا نمودید مرادتان رضای الهی نهایت آملتان معرفت الهی

مقصودتان اطلاع به اسرار ملکوت و افکارتان حصر در کشف حقائق

حکمت الهیه شب و روز فکر کنید و بکوشید و تحرّی نمائید تا به اسرار

خلقت الهی موفق گردید و بدلائل الوهیت مطلع شوید و به یقین

معرفت پیدا کنید که این عالم را موجدی هست خالق هست محیی

هست رازقی هست مدبری هست لکن بدلائل و براهین نه بجز

احساسات بلکه به براهین قاطعه و دلائل واضح و کشف

حقیقی یعنی مشاهده موفق گردید آفتاب را چگونه مشاهده میکنید

آیات الهی را چنین مشاهده عینی لازم. و همچنین به معرفت مظاهر

مقدسّه الهیه پی بریم باید مظاهر مقدّسه الهیه را بدلائل و براهین

عارف شوید و همچنین تعالیم مظاهر مقدّسه الهیه را باید اطلاع

یابید اسرار ملکوت الهی را باید مطلع شوید باید حقائق اشیاء را

ص ۱۷۵

کشف کنید تا مظهر الطاف الهی شوید و مؤمن حقیقی گردید و ثابت

و راسخ در امرالله.

الحمد لله ابواب معرفت الله را حضرت بهاء الله گشوده

و از برای کلّ تأسیسی فرموده تا به جمیع اسرار ملک و ملکوت

مطلع شوید و نهایت تأیید را نموده. او است معلّم ما او است ناصح

ما او است رهبر ما او است شبان ما جمیع الطاف خویش را مهیا
 نموده عنایتش را مبدول داشته هر نصیحتی را از برای ما نموده
 هر تعلیمی را از برای ما بیان کرده اسباب عزّت ابدیه برای ما مهیا
 کرده نفثات روح القدس از برای ما حاضر نموده ابواب محبت
 الهی را بروی ما باز کرده انوار شمس حقیقت بر ما تابیده ابر
 رحمت بر ما باریده بحر الطاف بر ما موج زده بهار روحانی آمده
 فیوضات نامتناهی الهی جلوه نموده، دیگر چه موهبتی است اعظم
 از این چه الطافی است اکبر از این؟ باید قدر این را بدانیم و بموجب
 تعالیم حضرتش عمل نمائیم تا کلّ خیر از برای ما حاصل گردد در
 دو جهان عزیز شویم و نعمت ابدیه را بیابیم و لذّت محبت الله
 را بچشیم و اسرار معرفت الله را درک کنیم و موهبت آسمانی را
 ببینیم و قوّه روح القدس را مشاهده کنیم این
 است نصیحت من این است نصیحت من.

ص ۱۷۶

خطابه در نیویورک ۸ جولای ۱۹۱۲ (23 رجب ۱۳۳۰) (1)

خوش آمدید خوش آمدید. انسان دو حیات دارد یک
 حیات جسمانی یک حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات
 حیوانی است. ملاحظه می کنید که حیات جسمانی انسان عبارت از
 خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء
 محسوسه را نظیر کائنات سائر از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و
 دره ها و چشمه ها و جنگلها دیدن است این حیات حیات حیوانی

است. مشهود و واضح است که حیوان با انسان در معیشت جسمانی
مشترک است یک چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در
معیشت جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی
خود در تعب. ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا
هستند در کوه ها هستند در دریا ها هستند اینها بسهولت معیشت
جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست می آورند. این مرغ ها
در این صحرا نه کسی نه صنعتی نه تجارتی نه فلاحی هیچوجه من الوجوه

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 149

ص ۱۷۷

زحمتی ندارند هوای بسیار لطیف استنشاق می کنند و بر اعلی شاخه های
درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه می نمایند و از این دانه های
موجود در این صحرا تناول می کنند جمیع این خرمها ثروت آنها
است به مجرد اینکه گرسنه می شوند دانه حاضر بعد از خوردن
دانه ها بر اعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و آسایش بدون
زحمت و مشقت راحت و آسایش می نمایند و همچنین سائر حیوانات.
لکن انسان بجهت معیشت جسمانی خود باید تحمل مشقات عظیمه
کند شب و روز آرام نگیرد یا فلاحت کند یا صناعت نماید یا به
تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا
در نهایت زحمت و مشقت باین طرف و آن طرف سفر کند و زیر
زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر

گردد. ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترک است و با وجود این راحت نتیجه ای از این معیشت جسمانی آنها نیست و اگر صدسال زندگانی کند از حیات جسمانی عاقبت ابداً نتیجه ئی نیست. فکر کنید ببینید آیا هیچ نتیجه ئی در حیات جسمانی هست این همه ملیونها نفوس که از این عالم رفتند آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه ئی گیرند جمیع حیاتشان هدر رفت زحماتشان هدر رفت مشقاتشان هدر رفت

ص ۱۷۸

صناعتشان هدر رفت تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم در کف چیزی نداشتند نتیجه ئی نگرفتند. اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است سرمدی است پرتو فیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزّت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است. ملاحظه کنید نفوسی را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فنائی نبود اضمحلالی نبود و از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمره ئی بردند آن ثمره چه چیز است آن قُرَیْبُ الهیّه است آن حیات ابدیه است نورانیت سرمدیه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات

روشنائی و سائر کمالات انسانی. حتّی چون در نقطهء تراب
 ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی
 نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شد نه ذکرى نه اثرى و نه
 ثمرى نه صیتی حتّی در نقطه تراب نه قبرى نه اثرى نهایت ایّامی
 چند قبورشان معمور بود بعد مطمور شد و رفت لکن نفوسی که
 ص ۱۷۹

حیات روحانی داشتند اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره
 درخشیدند عزّت ابدیّه دارند در محفل تجلّی الهی هستند از
 مائدهء آسمانی مرزوق اند از مشاهدهء جمال الهی مستفیض اند
 عزّت ابدیّه از برای آنها است. در جمیع مراتب الهی حتّی در عالم
 ناسوت ملاحظه کنید می بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است
 اخلاق اینها باقی است. مثلاً سه هزار سال یا دو هزار سال پیش
 نفسی بوده منسوب به عتبه الهیّه بوده مؤمن بوده و مستقیم بر
 امرالله بوده الی الآن آثار آنها باقی است الی الآن بذکر آنان خیرات
 و مبرّات میشود الی الآن بنام آنها مدارس تشکیل می گردد و معابد
 تأسیس میشود الی الآن بنام آنها شفا خانه هائی ترتیب میشود. مثلاً
 حواریون حضرت مسیح، حیات جسمانی پطرس حیات ماهی گیری
 بود دیگر حیات یک ماهیگیر معلوم است چه چیز میشود اما حیات
 روحانیش به نفثات مسیح در نهایت روشنائی که حتّی در نقطهء
 تراب آثار او باقی است و امپراطوری رومان نیرون بآن عظمت
 نه اثرى و نه ثمرى نه بروزی و نه ذکرى و نه ظهورى. پس

معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این
حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسان
باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی
ص ۱۸۰

انسان عرّت سرمدی است الحمد لله بعنایت حضرت بهاءالله
از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه
نموده این شمع روشن افروخته شده. جمیع نفوسی که ملاحظه
می کنید در روی زمین از ملوک گرفته تا مملوک حیات آنان را
نتیجه ئی نه ثمری نه اثری نه عنقریب ملاحظه می کنید که بکلی
محو شده اند و از این عالم رفته اند نهایتش پنجاه سال زندگانی
نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجه ئی مرتّب لکن
شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله حیات روحانی یافتید
و به نورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه می نمائید.
لذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن
هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتّی در نقطهء تراب
آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهید شد و در عوالم الهی
مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در
محفل تجلّی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال
مستغرق خواهید بود شکر کنید.

ص ۱۸۱

خطابه در منزل مسس نیوتن (۱) و مسس ریورز (۲)

بروکلین جمعه ۱۲ جولای ۱۹۱۲ (۲۷ رجب ۱۳۳۰) (۳)

عالم امکان نظیر انسان است. انسان مقام نطفه مقام شیرخواری اوقات نشو و نما وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد همین طور عالم عالم امکان درجاتی دارد. انسان در سن شیرخواری حسّاس است و در سن مُراهقه یعنی بدایت ادراک احساس و تمیز دارد اما ادراکاتش ضعیف است. ولی چون بسن بلوغ می رسد جمیع قوای معنوی و قوای صوری او در نهایت درجه قوّت جلوه می نماید قوّه ادراک بدرجه ئی رسد که کشف حقائق اشیاء کند اما در سن طفولیت و شیرخواری این ممکن نیست این کمالات در سن بلوغ جلوه می نماید نه در سن طفولیت. عالم امکان نیز یک زمانی بود که شیر خوار بود بعد مثل طفل مراهق شد روز بروز نشو و نما نموده حالا بعالم رشد رسیده است. این قرن سلطان قرون

(۱) - Mrs. Rivers - (۲) Mrs. Newton (۳) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۵۴

ص ۱۸۲

است این عصر آئینهء جمیع اعصار است آنچه در قرون اولی بوده صور جمیع در این آئینه آشکار است. و از آن گذشته نفس این قرن کمالات خاصه دارد اکتشافات عظیمه دارد صنایع بدیعه دارد تأسیسات عجیبه دارد علوم غریبه دارد و از جمیع جهات در نهایت کمال جلوه نموده و خواهد نمود. یعنی فضائل قرون سابقه صنایع قرون سابقه خصائل قرون سابقه و اکتشافات قرون سابقه

را دارد با وجود این فضیلت خاصه صنایع خاصه و اکتشافات
 خاصه این قرن را هم دارد که در قرون سالفه ابداً نبوده. مثلاً
 در قرون سابقه فنّ معماری بوده و در این قرن به نهایت بلوغ
 رسیده اما این قوه برقیّه نبوده این تلگراف که بدقیقه با شرق
 و غرب مخابره کند نبوده این فونوگراف نبوده این تلفون نبوده
 اینها از خصائص این قرن است در این قرن فضائل قرون
 قدیمه و فضائل قرون جدیده موجود لهذا این قرن جامع
 قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب جمیع
 اعصار است. و چون ما در این قرن هستیم بشکرانه این مواهب
 باید قیام بر اعمالی کنیم که سزاوار این قرن است. مثلاً چون
 انسان به بلوغ رسد باید احوال و اطواری داشته باشد که
 سزاوار سنّ بلوغ است. همین طور این عالم امکان چون

ص ۱۸۳

ترقی کرده باین درجه رسیده که قرن انوار است قرن ظهور اسرار
 است قرن فضائل عالم انسانی است قرن روز خدا است قرن ملکوت
 ابهی است باید ما به آنچه سزاوار این قرن است رفتار نمائیم چه که
 امکان بدرجه بلوغ رسیده و اگر تا بحال نرسیده قریب
 به بلوغ است. ملاحظه کنید که دائره عقول و دائره افکار چه قدر
 اتّساع یافته اکتشافات جدیده چه قدر زیاد شده تأسیسات عظیمه
 چه قدر ظهور یافته صنایع بدیعه چه قدر جلوه نموده علوم نافع
 چه قدر انتشار یافته. با وجود این مواهب الهیه، آیا سزاوار است

که بشر در دریای مادیات مستغرق باشد در عالم طبیعت اسیر
 باشد؟ این قرن قرن است که قوای معنویه انسان جلوه نموده
 کالات روحانیه انسان ظاهر گردیده نورانیت عالم انسانی
 باهر شده فیوضات لانهای الهی جلوه نموده و چون کالات جسمانی
 به اعلی درجه رسیده همین طور کالات روحانی باید به اعلی
 درجه برسد تا ظاهر و باطن انسان روشن گردد و سعادت دنیویه
 و سعادت ملکوتیه هر دو حاصل شود فضائل طبیعی و فضائل
 الهیه همه ظاهر گردد. هر چند فکر انسان مرآت حقایق اشیا است
 یعنی در انسان قوه ئی هست که آن قوه کاشف حقایق است همین طور
 حقیقت انسان مرآت انوار ملکوت است استعداد دارد که

ص ۱۸۴

حقایق ملکوتیه در او جلوه کند و اسرار الهیه در او ظاهر گردد و صور
 ملأ اعلی در او انطباع یابد پس اگر هر دو جهت یعنی جهت جسمانی
 و جهت روحانی هر دو ترقی نماید آن وقت حقیقت انسانیه در نهایت
 جمال و کمال جلوه کند. الحمد لله خداوند در این قرن هر بابی را
 بر ما گشوده هر شمع را برای ما روشن نموده باران رحمتش جمیع را
 احاطه کرده نسیم عنایتش وزیده از هر جهت اسباب کمال از برای
 ما فراهم نموده جائز نیست که ما این مواهب الهیه را هدر دهیم
 این فیوضات رحمانیه را هدر دهیم این انوار لاهوتیه را هدر دهیم
 باید بجان و دل بکوشیم تا این مواهب الهیه در حقیقت انسانیه
 به کمال قوت جلوه کند تا بشر آئینه ملکوت ربّ جلیل گردد و عالم

ناسوت آئینهء ملکوت شود آن وقت سعادت دنیویّه سعادت اخرویّه
 مواهب الهیّه روحانیت عظیمه نورانیت ملکوتیه از برای عالم
 بشر حاصل گردد. پس بکوشید تا شکرانه این الطاف نمائید
 و این نفثات روح القدس را تلقی نمائید و این نورانیت را حاصل
 کنید و این فضل و موهبت را شکرانه نمائید. اگر چنین همّی
 نمائید شرق و غرب عالم دست در آغوش یکدیگر نمایند
 بنیان بغض و عداوت بکلی بر افتد محبت ملکوتی انتشار یابد
 الفت روحانی حاصل گردد وحدت عالم انسانی جلوه کند

ص ۱۸۵

صلح اکبر تحقیق نماید جمیع بشر در نهایت مودّت با یکدیگر
 آمیزش نمایند و سعادت ارض و سعادت ملکوت هر دو
 حاصل گردد. امیدم چنان است که کلّ به این
 مقام فائز گردید این است وصیت من.

خطابه در انجمن تیا سفی ها - بستن ۲۴ جولای ۱۹۱۲ (۱۰ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدّسه خوانده اید دیگر
 لازم نیست که من مجدّداً بگویم شنیده و خوانده اید. حال من از
 برای شما دلائل عقلی میگویم تا مطابق کتاب مقدس شود زیرا
 کتاب مقدّس ناطق است که روح انسان باقی است و حال ما
 دلائل برهانی برای شما اقامه می کنیم.
 دلیل اوّل این واضح است که کافّه کائنات جسمانی مرکّب
 از عناصر است و از هر ترکیبی یک کائنی موجود شده است. مثلاً

از ترکیب عناصر این گل موجود شده است و این شکل را پیدا کرده است چون این ترکیب تحلیل شود آن فناست و هر ترکیب

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۶۶

ص ۱۸۶

لابد به تحلیل منتهی می شود. اما اگر کائنی ترکیب عناصر جسمانیّه

نباشد این تحلیل ندارد موت ندارد بلکه حیات اندر حیات

است. و چون روح بالاصل از ترکیب عناصر نیست لهذا تحلیل

ندارد زیرا هر ترکیبی را تحلیلی و چون روح را ترکیب نه تحلیل ندارد.

دلیل ثانی - هر یک از کائنات را در تحقق صورتی مثلاً

یا صورت مثلث یا صورت مربع یا صورت محمّس یا صورت مسدّس

و جمیع این صور متعدّده در یک کائن خارج در زمان واحد

تحقق نیابد و ممکن نیست که آن کائن به صور نامتناهی تحقّق

یابد صورت مثلث در کائنی در آن واحد صورت مربع نیابد

صورت مربع صورت محمّس نجوید صورت محمّس صورت مسدّس

حاصل نکند آن کائن واحد یا مثلث است یا مربع یا محمّس

لذا در انتقال از صورتی بصورت دیگر تغییر و تبدیل حاصل

گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد. و چون ملاحظه کنیم درک

می نمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقّق به صور نامتناهی

است صورت مثلث صورت مربع صورت محمّس صورت مسدّس

و صورت مثنی روح بکل محقّق و در حیّز عقل موجود و انتقال

از صورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل و روح متلاشی نشود.

زیرا اگر در کائنات خارجه بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث

ص ۱۸۷

بسازیم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب

نمائیم اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است

لهذا ممکن نیست که منقلب به صور دیگر گردد این است که تغییر

و تبدیلی در آن پیدا نمیشود و الی الابد باقی و برقرار است این دلیل عقلی است.

دلیل ثالث - در جمیع کائنات اول وجود است بعد

اثر، معدوم اثر حقیقی ندارد. اما ملاحظه می کنید نفوسی که دو هزار

سال پیش بودند هنوز آثارشان پی در پی پیدا گردد و مانند آفتاب

بتابد. حضرت مسیح هزار و نهصد سال قبل بود الآن سلطنتش

باقی است این اثر است و اثر بر شیء معدوم مترتب نشود اثر را لابد وجود مؤثر باید.

دلیل رابع - مردن چه چیز است مردن این است

که قوای جسمانی مختل شود چشمش نبیند گوشش نشود

قوای درآ که نماند وجودش حرکت ننماید با وجود این مشاهده

می نمائی که در وقت خواب با وجود آنکه قوای جسمانی انسان

مختل شود باز می شنود ادراک می کند می بیند احساس می نماید

این معلوم است که روح است که می بیند و جمیع قوا را دارد و

حال آنکه قوای جسمی مفقود است پس بقای قوای روح منوط

ص ۱۸۸

به جسد نیست.

دلیل خامس - جسم انسان ضعیف می شود فربه

می شود مریض می گردد صحت پیدا می کند ولی روح بر حالت واحد خود برقرار است. چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمی شود و چون فربه گردد روح ترقی نماید جسم مریض شود روح مریض نمی شود چون جسم صحت یابد روح صحت نیابد پس معلوم شد که غیر از این جسم یک حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد.

دلیل سادس - در هر امری فکر می کنید و اغلب اوقات با خود مشورت می نمائید آن کیست که بشما رأی میدهد مثل آنست که انسانی مجسم مقابل شما نشسته است و با شما صحبت می کند. وقتی که فکر می کنید با کی صحبت می کنید یقین است که روح است. آمدیم براین که بعضی می گویند ما روح را نمی بینیم صحیح است زیرا روح مجرد است جسم نیست پس چگونه مشاهده شود مشهودات باید جسد باشد اگر جسم است روح نیست. الآن ملاحظه می کنید این کائن نباتی انسان را نمی بیند صدا را نمی شنود ذائقه ندارد احساس نمی کند بکلی از عالم انسانی خبر ندارد و از این عوالم مافوق بی خبر است و در عالم خود

ص ۱۸۹

می گوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست مافوق نبات جسمی دیگر نیست و بحسب عالم محدود خودش می گوید که عالم حیوان و انسان وجودی ندارد. حالا آیا عدم احساس این نبات دلیل

بر آن است که عالم حیوانی و انسانی وجود ندارد؟ پس عدم احساسات بشر دلیلی بر عدم عالم روح نیست دلیل بر موت روح نیست زیرا هر مادون مافوق خود را نمی فهمد عالم جماد عالم نبات را نمی فهمد عالم نبات حیوان را درک نتواند عالم حیوان به عالم انسان پی نبرد. و چون ما در عالم انسان نظر کنیم به همان دلائل انسان ناقص از عالم روح که از مجردات است خبر ندارد مگر به دلائل عقلیه. و چون در عالم روح داخل گردیم می بینیم که وجودی دارد محقق و روشن حقیقی دارد ابدی مثل این که این جماد چون به عالم نبات رسد می بیند که قوه نامیه دارد و چون نبات به عالم حیوان رسد به تحقق می یابد که قوه حسّاسه دارد و چون حیوانی به عالم انسان رسد می فهمد که قوای عقلیه دارد و چون انسان در عالم روحانی داخل گردد درک می کند که روح مانند شمس بر قرار است ابدی است باقی است موجود و بر قرار است.

ص ۱۹۰

خطابه در منزل مسیس پارسنز (۱) - دویلین (۲)

۳۱ جولای ۱۹۱۲ (عصر) (شعبان ۱۳۳۰) (۳)

من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده با شماها ملاقات و معاشرت می کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید ممکن نبود اجتماع ما در یک جا لهذا مسس

پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام لهذا
 از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است. من از شرق آمدم
 چون باین بلاد رسیدم به بلاد امریکا رسیدم دیدم ملت در مادیات
 خیلی ترقی کرده است چه در تجارت چه در صناعت چه در علوم
 مادیّه ترقی زیاد نموده است مملکت از هر جهت معمور است همچنین
 در بلاد اروپا ترقیات مادیّه در نهایت درجه است و روز بروز
 هم تزايد پیدا می کند و لکن دیدم که ترقیات روحانی تدنی کرده
 است احساسات روحانیّه ملکوتیه کم شده است توجه بخدا کم

(1) - Mrs. Parsons (۲) - (3) Dublin - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۱۷۳

ص ۱۹۱

شده است جميع قلوب متوجه به امور دنیا شده است هر کس
 آرزو می نماید که حیات جسمانیش ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد
 راحت و آسایش ناسوتی حاصل نماید. مختصر این است احساسات
 مادی بسیار است و احساسات ملکوتی کم و در جميع اطراف جهان
 چنین است ولی از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول
 احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر راحت و اطمینان
 جز با توجه بملکوت الله حاصل نشود. جسد از مواهب مادیّه
 متلذذ گردد اما روح از فیوضات الهیه زنده شود سرور حقیقی
 و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست زیرا عالم بشری
 محاط بلایا و رزایا است انسان معرض هر بلائی و مصیبتی است

هر انسان لابد بر این است که غمی و غصّه ئی دارد هر یک از جهتی.

مثلاً شخصی است در نهایت ثروت اما مزاجش علیل است

از این جهت محزون است شخصی در نهایت صحت است

اما یک مصیبتی بر او وارد می شود یک طفلی از اطفالش یا یکی

از نزدیکترین اقربانش یا یکی از بهترین دوستانش میمیرد و از این

جهات محزون است شخصی دیگر ملاحظه می شود دشمن دارد

و دشمنان پای او می شوند از این سبب مغموم است و اگر از

جمع جهات سرور او مکمل باشد محسود واقع می شود و از این

ص ۱۹۲

جهت در غم و غصّه است. خلاصه راحتی از برای انسان در این

جهان نیست نفسی نمی توانید بیابید که غم و غصّه نداشته باشد

اما اگر احساسات روحانی داشته باشد توجه به ملکوت الهی

داشته باشد این از برای او مدار تسلی است. وقتی که توجه بخدا

می کند احساسات روحانی می یابد هر غم و غصّه را فراموش

می کند اگر از جمع جهات بلایا بر او هجوم کند تسلی قلب دارد. وقتی

توجه بخدا می کند جمیع این حزن و هموم و غموم زائل می شود

نهایت فرح و سرور حاصل می کند بشارات الهی احاطه می نماید

در نهایت ذلت عزّت برای خود می بیند در نهایت فقر خود را

غنی می بیند. در زمان قدیم وقتی آمد که احساسات روحانی

نماند مادیات غلبه کرد و جمیع افکار بشر حصر در ناسوت شد

کسی را توجهی بخدا نماند ابواب معرفت الله مسدود شد

نار محبت الله بکلی خاموش گشت جمیع بشر در بحر ماده غرق

شدند حضرت ابراهیم ظاهر شد بحر روحانیات به موج آمد

انوار ملکوت طلوع کرد نفحه حیات در قلوب دمید روحانیات

ظاهر شد قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادیات کرد

نور هدایت برافروخت تا آنکه عالم بشر به انوار ملکوت الهی

احاطه گردید. بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد ظلمات

ص ۱۹۳

مادیّه جهان را در بر گرفت از خدا غافل شدند توجّهی

به ملکوت نماند حضرت موسی ظاهر شد علم دیانت را بلند کرد

به بیان ملکوت مباشرت نمود شمع هدایت روشن شد انوار

ملکوت از هر جهت تایید اسرائیلیان منجذب بملکوت الله

شدند. بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت عالم را ظلمات

احاطه کرد مردم مشغول به امور جسمانی شدند احساسات

جمیع بشر مادی شد جمیع قلوب تعلق به عالم ناسوت یافت و

جمیع ناس مانند حشرات تنزل در اعماق زمین کردند و جمیع

نوع انسان مانند حیوان شد ابداً احساسات روحانی نماند

ابدأ نور هدایت نماند جمیع ملل غرق مادیات شدند در چنین

حالتی کوکب مسیح طالع شد صبح هدایت دمید انوار ملکوت

روشن شد احساسات روحانیّه نبغان کرد قلوب منجذب

بخدا شد ارواح مستبشر به بشارات گردید روحانیات بر مادیات غلبه

کرد بدرجه ئی رسید که مادیات را هیچ حکمی نماند. مدتی بر این

منوال گذشت بعد جزیره العرب تاریک شد وحشیت به میان
آمد خونخواری به میان آمد اقوام عرب با یکدیگر بحرب پرداختند
خون یکدیگر را ریختند اموال یکدیگر را غارت می کردند اولاد
یکدیگر را اسیر می نمودند در همچو حالتی حضرت محمد در جزیره

ص ۱۹۴

العرب ظاهر شد این قبائل و عشائر وحشیّه را تربیت کرد این نفوس
گمراه را هدایت نمود این نادانان را به نورانیت مدنیت منور ساخت
نفوس تربیت شد احساسات روحانیّه حاصل گردید توجّه بخدا
تحقق یافت. بعد باز بهم خورد کوكب نورانی هدایت غروب کرد
ظلمت ضلالت احاطه نمود قوای مادّیه بروز و ظهور کرد احساسات
دینیّه نماند قلوب تاریک شد عقول تدنّی کرد در این وقت حضرت
باب در ایران ظاهر شد کوكب حضرت بهاء الله طلوع نمود
انوار ملکوت به اشدّ قوی بتابید قوای مادّیه در شرق مضمحل
گردید احساسات مادّیه نماند نورانیت آسمانی طلوع کرد وحشیت
مندفع شد تربیت الهیّه ظاهر گردید قوای معنویّه تأثیر نمود و غفلت
و ضلالت خلق کم شده و الآن در ایران نورانیت بهاء الله چنان
احاطه کرده است که نفوس تربیت می شوند خلقی پیدا شده اند که
مثل ملائکه گشته اند که بجان و دل متوجّه ملکوت الله هستند
و غرق در بحر روحانیات هستند رحمانی هستند نورانی هستند
آسمانی هستند ابداً اعتنائی به این دنیا ندارند کار می کنند
صنعت دارند مشغول بتحصيل معیشت هستند و نهایت همت

را می نمایند لکن قلوبشان متوجه بخدا است روحشان مستبشر
به بشارات الله است اخلاقشان بسیار ترقی کرده است از اخلاق

ص ۱۹۵

مذمومه در میانشان نمانده به جمیع خلق عالم مهربانند جمیع
بشر را دوست میدارند کلّ را اقوام و خویشان خود میدانند
عالم انسان را یک شجر می نامند و جمیع افراد بشر را بمنزله برگها
و شکوفه ها و ثمار آن شجر میدانند نهایت آرزویشان صلح
عمومی است و اعتقادشان وحدت عالم انسانی مشتاق ترقی
علوم و فنونند و ساعی در آنچه سبب علو عالم انسانی تعصباتی
ندارند تعصب مذهبی ندارند تعصب جنسی ندارند تعصب
وطنی ندارند تعصب سیاسی ندارند تعصب لسانی ندارند از جمیع
این تعصبات آزادند روی زمین را یک وطن میدانند و جمیع
بشر را یک ملت میدانند و جمیع نفوس را بندگان حق می شمردند
و خدا را بجمیع بشر مهربان میدانند لهذا آنان با جمیع بشر
مهربانند هیچ مقصودی ندارند جز رضای خدا آرزویی ندارند
جز محبت قلوب انسان. بجهت حصول این مقام بلاهای زیاد
دیده اند احزاب سائره بر اینها هجوم آوردند و به نهایت تعصب
برخاستند اموال اینها را غارت کردند و بدرجه ئی که بعضی
نفوس را جسدشان را سوزانیدند و لکن اینها ابداً فتور نیاوردند و
هر روز هدف تیری شدند و در هر وقت جانفشان بودند و
به کمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند. تا این که ناصرالدین شاه

مُرد تعرض به اینها کم شد قدری امنیت پیدا کردند و حالا بیشتر از پیش میکوشند تا جمیع بشر با یکدیگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عائله واحده یابد و در این خصوص نهایت جانفشانی می نمایند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظلمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زائل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند. نظر به این جهت است که من این سفر بعید را قبول کردم و تا به اینجا آمدم که تا شرق و غرب بهم التیام یابد نهایت ارتباط حاصل کنند معاونت یکدیگر نمایند و سبب راحت یکدیگر شوند. اگر شرق و غرب بهم دیگر الفت پیدا کنند علم صالح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کل راحت و آسایش حاصل شود. لهذا تضرع و زاری بملکوت الهی میکنم که خدا این وجوه را روشن و این قلوب را نورانی نماید جانها را به بشارت آسمانی مستبشر کند تا جمیع در پناه خدا محفوظ مانیم و در ظلّ عنایت او به نهایت سعادت برسیم راحت جسمانی یابیم و سعادت روحانی جوئیم و از جمیع جهات به نهایت آرزو و آمال خویش برسیم این است آمال من این است مناجات من بخدا.

خطابه در منزل مسیس پارسنز - دویلین

۱۲ اگست ۱۹۱۲ (۱۹ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

خوش آمدید خیلی خوش آمدید. از این احساسات که
 در عالم انسانی پیدا شده است باید خدا را شکر کرد زیرا در قرون
 اولی ملل از همدیگر فراری بودند و ابناء اوطان از ابناء اوطان
 دیگر مشمئز و بیزار زیرا تعصبات جاهلیه زیاد بود. الحمد لله
 در این قرن نورانی این پرده ها دریده شد و این ابرها از افق حقیقت
 زائل گشت ملل متنوعه با یکدیگر الفت می کنند اهالی شرق و غرب
 با همدیگر مؤانست می جویند و در نهایت محبت صحبت میدارند
 مثل این جمعیت ما که مجمع شرق و غرب است و تا بحال هم چنین
 چیزی وقوع نیافته. در تواریخ ملاحظه کنید، آیا اهالی شرق
 وقتی به غرب آمدند باین محبت با همدیگر معاشرت کردند؟
 این از معجزات این قرن است زیرا در این قرن وحدت عالم
 انسانی اعلان شده. و چون از جمله اساس تعالیم حضرت بهاء
 الله وحدت عالم انسانی است می خواهیم که برای شما از وحدت

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 175

ص ۱۹۸

عالم امکان صحبت نمایم که جمیع کائنات یکی است و باین واسطه دایره وحدت را
 توسیع دهیم. وحدت عالم انسانی واضح است و به اندک تدقیقی می بینیم که
 جمیع بشریکی است این اختلافات لسانی این اختلافات جنسی این اختلافات
 وطنی این اختلافات سیاسی این اختلافات مذهبی اینها همه اوهام است
 در ایجاد الهی ابداً اختلافی نیست جمیع بشریکی است.

این است که حضرت بهاء الله خطاب بعالم انسانی
 نموده میفرماید که همه برگ و شکوفه و ثمر یک درخت
 از درخت دیگر نیستید. لهذا باید با یکدیگر در نهایت
 الفت و اتحاد باشید ولی اگر چنانچه ناقصی باشد باید
 کوشید تا کامل شود و اگر چنانچه مریضی باشد باید معالجه
 کرد و اگر چنانچه نادانی باشد باید تعلیم نمود و الا همه
 یکی است. حالا من از وحدت عالم وجود ذکر می کنم این معلوم
 است که جمیع کائنات مرکب از اجزاء فردیه است و این اجزاء
 فردیه چون جمع شود یک کائنی وجود یابد. مثلاً اجزاء فردیه
 جمع شده و از آن انسان خلق گردیده اما این اجزاء فردیه
 بحالت واحد نمی ماند این اجزاء انسان متلاشی میشود از
 اجزاء کائن دیگر میشود. مثلاً اجزاء این گل متلاشی میشود
 بلکه بعد جزء یک حیوانی شود بلکه جزء یک انسانی شود

ص ۱۹۹

بلکه جزء یک درختی شود بلکه جزء یک حجری شود. لهذا
 متصلاً این اجزاء فردیه از کائنی به کائنی دیگر انتقال می یابد
 این جزء فرد یک روزی جماد است یک روز انتقال به عالم نبات
 می کند و کمالات نباتی پیدا می نماید یک روز این جزء فرد انتقال
 به عالم حیوان می کند یک روز انتقال به عالم انسانی می نماید
 یک روز انتقال به کائن دیگر می کند. لهذا هر جزئی از اجزاء
 فردیه کائنات در صور نامتناهی انتقال می کند یک روز در

دریا است یک روز در صحرا است یک روز در هوا است یک
 روز باران است یک روز ابر است یک روز گل است یک روز
 انسان است یک روز حیوان است یعنی در جمیع کائنات انتقال
 و سیر دارد و در هر کائی کمالی دارد. مثلاً در عالم انسانی کمال
 انسانی دارد در عالم حیوانی کمال حیوانی دارد و در عالم نباتی
 کمال نباتی مقصد آنکه هر جزئی از اجزاء در صور نامتناهی انتقال
 و سیر دارد و در هر صورتی کمالی دارد. پس جمیع کائنات یکی است
 وحدت صرف است یعنی کلّ شیء فیهِ معنی کلّ شیء نهایتش
 این است که هر جزئی از اجزاء کائنات در جمیع این مراتب سیر
 و حرکت دارد. این است که حکمای الهی گفته اند در هر چیز
 کمال هر چیز هست هیچ شیئی محروم نیست. مثلاً الآن

ص ۲۰۰

در جزئی از اجزاء این جماد فی الحقیقه کمال انسانی موجود است
 زیرا این جزء البتّه به عالم انسانی انتقال نماید مثلاً بعالم نبات
 انتقال می کند و آن نبات را انسان می خورد انتقال به عالم انسانی
 می کند کالات انسان را می یابد و لابد روزی این انتقال تحقّق
 یابد و می توانیم گفت که این ذره جماد جامع جمیع کالات است
 اگر حالا نیست یک روزی حاصل خواهد نمود. پس در جمیع
 کائنات اسرار جمیع کائنات هست ببینید چه وحدتی موجود
 است دیگر وحدتی اعظم از این نه و این از مواهب الهی است
 که میانه کائنات چنین ارتباط و چنین اتّحاد و چنین موهبتی

بر قرار نمود هیچ شیئی را محروم نکرده است هر جزئی را از هر موهبتی نصیب داده است این است که از برای آن کائنات ابداً انعدامی نیست نهایتش انتقال است انتقال از رتبه به رتبه ئی. مثلاً این انسان فوت میشود اجزاء او معدوم نمی گردد آن اجزاء فردیه انتقال به رتبه دیگری کند. پس از برای وجود انعدامی نیست وجود حیّ است هر شیء حیّ و زنده است موجود است نهایتش این است انتقال از مقامی به مقام دیگر دارد و تا آنکه کائنات در جمیع مراتب سیر نکند کمال حاصل نمی شود کمال از سیر در جمیع مراتب حاصل می شود. و حال آنکه

ص ۲۰۱

مسئله واضح و مشهود است عجب است که بعضی نفوس گمان می کنند که روح انسان معدوم می شود با وجود این که جسد انسان که اجزاء ترکیبی است باقی است، چگونه میشود که روح مجرد انسان معدوم گردد؟ مقصد از این بیان وضوح و اعلام وحدت عالم وجود است که جمیع کائنات عبارت از جمیع کائنات است هر ذره ئی کالات جمیع ذرات را دارد. در صورتی که جسم این قسم است و معرض عوارض است یعنی یک روز ترکیب می شود یک روز تحلیل می گردد با وجود این بر قرار است دیگر روح انسان که مقدّس از ترکیب و تحلیل است چگونه است بر حال واحده است و تغییر و تبدیلی در آن نیست و وجود مجرد است ترکیب ندارد و چون ترکیب ندارد تحلیل ندارد.

ملاحظه نمائید که مواهب الهیه به چه درجه است ما بشکرانه
 این مواهب الهی باید اقلّاً در عالم انسانی نهایت الفت و محبّت
 را با هم داشته باشیم و با یکدیگر ارتباط داشته باشیم و
 همچنین بدانیم که قطرات یک دریائیم و اشعه یک آفتاب
 باران یک ابریم و ریاحین یک گلستان اثمار یک شجریم
 و بندگان یک خدا باید بجهت این مواهب شکر کنید و در این
 مسئله خیلی فکر نمائید و هر قدر بیشتر در آن تعمّق نمائید

ص ۲۰۲

فکرتان وسیع تر میشود و مطلع بر اسرار کائنات می گردید. لهذا
 در حق شما دعا می کنم که خدا ابواب عنایتش را بر وجوه شما
 باز کند و این ابرهای اوهام زائل گردد شمس حقیقت بتابد
 اسرار ملکوت الهی ظاهر شود و پرتو فیوضات الهی طلوع نماید
 و این تاریکی عالم طبیعت محو گردد و آنچه را که انبیاء بشارت
 دادند در این قرن ظاهر و آشکار شود.

خطابه در منزل مسیس پارسنز - دوبلین

۴ اگست ۱۹۱۲ عصر (۲۱ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

هو الله

سه هفته است که من در دوبلین هستم در حقیقت
 دوبلین جای بسیار خوشی است جای بسیار با صفائی است
 جای بسیار خوش هوائی است علی الخصوص نفوسی که در دوبلین
 هستند نفوس محترمه هستند اخلاقشان بسیار خوش است

مهمان نواز ند غریب پرستند نہایت رعایت را از آنها دیدم و این

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۷۱۷

ص ۲۰۳

محبت و رعایتشان فراموش ننمایم همیشه درخاطر است لهذا
دعا می کنم که خدا تأیید کلی بفرماید و این نفوس محترمه را
مبارک کند الطافش را بکلّ شامل نماید تا روز بروز بهتر شوند.
باری چون باین اقلیم امریکا آمدم آثار رحمت پروردگار را از هر
جهت مشاهده کردم مملکتی دیدم در نہایت اتّسع جمیع
کمالات طبیعت را شامل است ملّتی است در نہایت نجابت
زن و مرد در ترقّی هستند لهذا بسیار از این جهت ممنون و مسرور
هستم. لکن چون من از شرق آمدم پیام الهی را آوردم زیرا در این
ممالک روحانیات ترقّی نکرده است لهذا من پیام الهی آوردم
بشارت آسمانی آوردم جمیع را به سطوع انوار ملکوت بشارت دادم
تعالم بهاء الله را بیان کردم دلائل و براهین عقلیه بر وجود
الوہیّت آوردم دلائل عقلیه بر وجود وحی آوردم حجج عقلیّه
اقامه کردم کہ رحمت پروردگار مستمرّ است ابواب ملکوت
مفتوح است فیض الهی ابدی است انوار شمس حقیقت ساطع
است آن را انقطاعی نیست و چون سلطنت الهی دائمی است لهذا
فیض الهی دائمی است. هر کس فیوضات الهیّه را محدود به حدودی
نماید خدا را محدود به حدّی کرده مادام خداوند محدود

به حدودی نیست فیوضات الهی را انتهای نه. خلاصه هر برهانی را

ص ۲۰۴

بیان و هر دلیلی را واضح نمودم که در عالم انسانی یک قوه روحانیّه
است یک روح فعّال است و انسان به آن ممتاز از مادون انسان
است. انسان با جمیع کائنات در جمیع مراتب مشترک است اما
به موهبت روح ممتاز از جمیع کائنات است این روح نفحه ئی
از نفحات الهی است و شعاعی از شمس حقیقت. و براهین قاطعه
بر بقاء روح اقامه کردم و واضح و آشکار نمودم که روح انسان
بدون هدایت الله ظلمت است لهذا قلوب باید توجه بملکوت
الهی نمایند تا انوار فیوضات نامتناهی جلوه کند تا این ملت
نجیه امریکا که در مادیات نهایت ترقی نموده اند همچنین ترقیات
روحانی نمایند و از عالم ماوراء الطبیعه خبر گیرند و سلطنت
الهی را به بصیرت خود مشاهده کنند تا به روح القدس تعمید
یابند و بماء الحیات تعمید جویند و به نار محبت الله تعمید
جویند چنانچه حضرت مسیح می فرماید تا حیات ابدیه یابند
تا انوار ملکوت الهی مشاهده کنند تا در ملکوت الهی داخل شوند.
باری حالا روز آخر است من فردا عازم رفتن هستم و شما ها را
نصیحت می کنم همّتتان را بلند کنید و مقصدتان را عالی فرمائید
این عالم جسمانی حیات موقت است لابد منتهی میشود حیات
و لذا تذکر این عالم فانی است راحتش منتهی به زحمت عزّتش

۲۰۵

منتهی به ذلت حیاتش منتهی به ممات بقایش منتهی به فنا میشود.

هر چیزی که بقا ندارد در نزد عاقل جلوه ندارد زیرا انسان عاقل
توجه به عالم فانی نمی کند توجه به عالم باقی می کند به حیات موقت
قناعت نمی کند حیات ابدی می طلبد در ظلمت طبیعت نمی ماند

آرزوی ملکوت انوار میکند. لهذا قناعت به این حیات فانیه

نکنید یک حیاتی طلبید که نهایت ندارد عزّتی طلبید که ابدی و سرمدی است

یک راحتی طلبید که آسمانی است روحانیتی طلبید که ربّانی است کالات

معنویه طلبید و فضائل ملکوتیه جوئید قرینت خدا را آرزو نمائید توجه بملکوت

الله کنید پس آنچه نهایت کالات عالم انسانی است به آن فائز گردید و

منتهی فیوضات آسمانی را طلبید. ملاحظه کنید عقلائی که

از پیش گذشته اند دانایانی که از پیش گذشته اند انبیائی

که از پیش گذشته اند آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت

نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند

اعتنائی به حیات موقتی این دنیا نمودند حیات ابدی میطلبیدند

هر چند در زمین بودند لکن در ملکوت ابدی سیر مینمودند

هر چند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا

می جستند تا آنکه ارواح مقدّسه آنها به ملکوت ابدی صعود

نمودند و حیات ابدی یافتند. ملاحظه کنید که جمیع اعظم دنیا

ص ۲۰۶

کلّ معدوم شدند اثری از آنها باقی نیست و لکن آن نفوس مقدّسه

الی الابد آثار شان باقی است شمع جمیع ملوک خاموش شد و

لکن شمع آنها روز بروز روشن تر گشت. چه قدر در این عالم
 ملکه ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند جمیع آنها معدوم
 شدند اثری از آنها نمانده است مگر آنکه در بعضی کتب تاریخ
 اسمی از آنها مذکور و لکن مریم مجدلیّه یک زن دهاتی بود
 چون به انوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت و الی الابد
 از افق عزّت ابدیّه میدرخشده. از اینجا قیاس کنید که نفوسی
 که در ملکوت ابهی داخل میشوند چه عزّت ابدی می یابند
 صیت آنها الی الابد باقی است و از افق ملکوت مانند ستاره
 میدرخشند حیات آنها ابدی است نام آنها ابدی است ذکر
 آنها ابدی است آثار آنها ابدی است. پس بکوشید تا انوار ملکوت
 ابهی بیابید تا به فضل الهی زنده شوید تا به نفثات روح القدس
 حیات یابید. این است وصیّت من در حق شما، دعا میکنم که خدا
 الطاف بی پایان خود را بر شما نازل کند من محبّت
 شما ها را ابداً فراموش نمیکنم آنچه در حق
 من مجری داشتید در مراسلات
 ذکر نموده و خواهم نمود.

ص ۲۰۷

خطابه در منزل مستر و مسیس پارسنز - دویلین

۱۷ اگست ۱۹۱۲ (عصر) (۲۴ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

هُوَالله

اول باید ثابت کنیم که از برای وجود فنائی نیست زیرا

فنا عبارت از تفریق اجزاء مرگبه است. مثلاً جمیع این کائناتی را که می بینیم مرگب از عناصرند یعنی عناصر مفرده ئی ترکیب یافته و صور نامتناهیة تشکیل شده و از هر ترکیبی کائی پدید گشته مثل اینکه از ترکیب عناصری این گل پیدا شده. و اما فنا عبارت از تحلیل این ترکیب است نه انعدام عناصر مفرده و اجزاء اصلیه زیرا آن عناصر باقی است و از میان نمی رود. پس میگوئیم این گل معدوم شد یعنی آن ترکیب تحلیل یافت اما آن عناصر اصلیه باقی است ولی ترکیب بهم خورده. همین طور انسان از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده پس موت او عبارت از تفریق این عناصر است اما عناصر باقی است از میان نمی رود

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 179

ص ۲۰۸

در این صورت حیات عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر از حالی بحالی است چنانکه انتقال نبات بعالم حیوان موت نباتی است و قس علی هذا همچنین انتقال انسان از عالم جسمانی و تفریق عناصر موت انسانی است. پس بدانید که از برای وجود موت نیست نهایت انتقال از حالی به حالی است زیرا روح انسانی مرگب نه و ترکیب از عناصر نیست تا تحلیل شود اگر از ترکیب بود می گفتیم مرد اما چون ترکیب نیست لهذا تحلیل ندارد و این واضح است که حتی در اجزا و عناصر

مفرده هم چون ترکیب نیست تحلیل نه و در این شبهه نمی نیست.

و ثانی از انتقال جسد از حالی بحالی برای روح تغییر و تبدیلی

نیست مثلاً جسم انسان جوان است پیر شود اما روح بر حالت

واحد است جسم ضعیف میشود اما روح ضعیف نمی شود جسم

ناقص یا فالج میگردد اما برای روح تغییری نیست. بسا می شود

عضوی از اعضای انسان قطع میشود اما روح بر حال واحد است

هیچ تغییری نمی نماید. پس از تغییر جسم برای روح تغییری

نیست مادام تغییر پیدا نمی کند باقی است زیرا مدار فنا تغییر و تبدیل است.

ثالث انسان در عالم خواب جسمش معطل و قوایش مختل است

ص ۲۰۹

چشم نمی بیند گوش نمی شنود و جسم حرکت نمی کند با وجود این

روح می بیند می شنود سیر می کند و کشف مطالب می نماید. پس معلوم

شد که از مردن جسد روح فانی نمی شود به مردن جسم روح نمی میرد

و به خوابیدن جسم روح نمی خوابد بلکه ادراک دارد اکتشافات

دارد پرواز می نماید و سیر می کند.

رابعاً جسم در اینجا است لکن در شرق و غرب حاضر در غرب

ترتیب امور شرق میدهد در شرق کشف امور غرب می نماید امور

مهمه ممالک را مرتب و منظم می کند جسد در مکان واحد است

روح سائر اقطار و اقالیم مختلفه در اسپانیا است اما کشف امریکا

می نماید. پس روح تصرف و نفوذی دارد که جسد ندارد جسد

نمی بیند اما روح می بیند و اکتشافات دارد لهذا حیاتش منوط به جسد نیست.

خامساً اثر بی مؤثر نمی شود ممکن نیست مؤثر معدوم باشد
 شعاع و تابش او موجود آتش معدوم باشد و حرارت محسوس
 نور معدوم و اجسام نورانیّه مشهود عقل معدوم و ادراکات
 موجود باشد. خلاصه اثر بی مؤثر نمی شود مادام اثر موجود
 لابد مؤثری هست. پس با وجودی که حضرت مسیح هزار
 و نهصد و دوازده سال پیش ظاهر بود تا امروز آثارش باقی
 است و سلطنتش ظاهر و نفوذش باهر. آیا میشود آن روح الهی
 ص ۲۱۰

فانی باشد و این آثار عظیمه باقی؟ پس ثابت شد که مؤثر این آثار
 آن مبدأ انوار باقیه و فیوضات ابدیه است.
 سادساً هر کائنی صورت واحد دارد یا مثلث است یا مربع
 است یا تخمس است نمی شود کائنی در آن واحد صور مختلفه
 داشته باشد. مثلاً این سجّاده مربع مستطیل است آیا می شود
 به شکل دائره هم در آید نمی شود مگر آنکه این شکل را ترک
 کند و مدور گردد. پس در حالتی که ممکن نیست کائنی از کائنات
 در آن واحد اشکال مختلفه داشته باشد روح انسانی جمیع
 اشکال را داراست و در آن واحد صور مختلفه را دارد دیگر
 محتاج به تغییر و انتقال از صورتی بصورت دیگر نیست که
 شکلی را ترک کند تا شکل و صورت دیگر گیرد. چون مستغنی
 از تغییرات و اشکال است لهذا غیر مادی و غیر فانی است.
 سابعاً انسان چون بکائنات نظر می کند دو چیز می بیند

محسوسات و معقولات کائنات محسوسه مثل جمادات و نباتات

و حیوانات آنچه به حواس محسوس شود یعنی به چشم دیده

شود یا به گوش شنیده گردد یا مشموم شود یا ملموس گردد یا

به ذائقه در آید قابل تغییر است اما معقولات باین حواس

احساس نشود مانند عقل و علم حقیقت معقوله است و

ص ۲۱۱

حقیقت معقوله هیچ تغییر و تبدیلی ندارد چشم او را نمی بیند و

گوش نمی شنود و ممکن نیست علم که حقیقت معقوله است منقلب

به جهل شود همچنین روح از حقایق معقوله است لهذا تغییر

و فنا ندارد. باری انسانی که بصیرت دارد روحانی است و رحمانی

است می یابد که روح انسانی فنائی نداشته و ندارد و احساس

می کند که جمیع اشیا با او و در ظلّ او بوده و خود را باقی و برقرار

و ثابت و بیزوال و مستغرق در انوار خداوند ذوالجلال

می بیند زیرا احساسات روحانی و تأثیرات وجدانی دارد نه

محدود به قواعد عقلیه و احساسات بشریه است اما انسانی

که بی بصیرت و وجدان است همیشه خود را پرمرده و مرده

می بیند هروقت احساس موت می کند می ترسد و خود را فانی

میداند ولی نفوس مبارکه چنین نیستند احساس می نمایند

که باقی و نورانند ابداً فنائی ندارند مثل حواریین حضرت

مسیح. این است که در وقت شهادت و موت بهائیان

در نهایت سرورند زیرا میدانند که موت

و فنائی ندارند منتها این است که جسد

متلاشی می شود ولی روح در عالم

الهی باقی و ابدیست.

ص ۲۱۲

خطابه در کلیسای موحدین دویلین ۱۱ اگست ۱۹۱۲

صبح ۲۸ شعبان ۱۳۳۰ (۱)

هُوَاللّٰه

در نزد عموم عقلا مسلم است که عالم طبیعت ناقص است

و محتاج تربیت. ملاحظه می کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت

توحش است انسان را تربیت انسان کند اگر بر حالت طبیعت گذارده

شود مثل سائر حیوانات است. نظر به ممالک متمدنه کنید که انسان

تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود

کامل گردد لکن در ممالک متوحشه مثل اواسط افریقا چون تربیت

نمی شود لهذا بر حالت توحش می ماند. فرقی که در ممالک امریکا و

اواسط افریقا است این است که اینجا تربیت شده اند آنجا تربیتی

نیست و اهالی افریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده اند.

تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی ثمر

را با ثمر کند خارستان را سنبلستان نماید تربیت ممالک مخروبه را

(۱) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۸۶

ص ۲۱۳

آباد کند متوحّش را متمدّن نماید تربیت جاهل را کامل کند
 انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا باخبر نماید انسان را
 روحانی کند کاشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر حقائق اشیاء کند.
 خلاصه نزد جمیع مسلمّ است که عالم طبیعت ناقص است و کمال
 طبیعت منوط به تربیت است اگر تربیت نباشد انسان مثل سائر
 حیوانات درنده است بلکه پست تر مثل اینکه بعضی اطوار از
 انسان گاهی صادر شده که از حیوان صادر نشده. مثلاً حیوان
 بی تربیت هر چند درنده است روزی یک حیوان میدرد اما انسان
 بی تربیت درنده روزی هزار نفر میدرد. ملاحظه کنید که
 نفوس درنده ئی که آمده اند از گرگ درنده تر و از حیوان پست تر
 بوده اند. پس اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بد تر است و تربیت
 دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی. فلاسفه عالم معلّمین
 مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی می نمودند لهذا سبب
 تربیت و ترقّی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدّسه الهیه مربّی الهی
 بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه
 عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدّسه عالم ارواح را. مثلاً
 حضرت مسیح علیه السلام مربّی روحانی بود مربّی ملکوتی بود مربّی
 الهی بود ارواح را تربیت نمود عالم اخلاق را تربیت کرد حقائق

ص ۲۱۴

معقوله را ترویج نمود اما حضرات فلاسفه مدنیّت را خدمت
 کردند بشر را من حیث الماده تربیت نمودند. و فی الحقیقه

انسان محتاج هر دو هست تربیت طبیعی و تربیت الهی. اگر چنانچه تربیت آسمانی نیابد مثل سایر حیوانات است مجرد کاشف حقائق محسوسه اند لکن خدا در انسان قوه ئی گذارده که کاشف حقائق معقوله است کاشف حقائق ملکوتی است آن قوه کاشف فیوضات الهی است آن قوه سبب حیات ابدی است آن قوه سبب حصول کمالات معنوی است آن قوه انسان را از حیوان ممتاز نماید زیرا حیوان کاشف حقائق ناسوتی است انسان کاشف حقائق لاهوتی. پس انسان هر چه ترقیات مادیّه حاصل کند باز محتاج نفثات روح القدس است محتاج تربیت الهی است محتاج فیض ملکوتی است تا انسان این تربیت را نیابد کامل نشود. لهذا مظاهر مقدّسه در هر کوری ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند تا نقائص طبیعت را زائل نمایند کمالات معنویه ظاهر کنند. طبیعت نظیر جنگل است و حضرت مسیح باغبان الهی این جنگل را بوستان کرد اشجار بی ثمر را با ثمر نمود این زمین ها که به مقتضای طبیعت پر از خس و خاشاک بود

ص ۲۱۵

باغ پر گل و ریحان نمود زمین را شخم کرد علفهای بیهوده را بیرون ریخت خارهایی که به مقتضای طبیعت روئیده بود جمیع را قلع و قمع نمود بعد از آنکه خارستان بود مزرعه و گلستان شد. اگر بر حالت طبیعی می ماند شبهه ئی نیست جنگل یا خارستان بود لکن

دهقان جنگل را بوستان کند خارستان را مزرعه نماید این
 درختهای بی ثمر را با ثمر سازد و علف زار را کشتزار کند. مقصود
 این است که انسان هر قدر ترقیات طبیعی نماید کسب کجالات
 مادی کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفثات روح است
 محتاج تربیت الهی است تا حقیقت انسانی در نهایت جمال و کمال
 جلوه نماید تا ما صدق آیه تورات شود صورت و مثال الهی
 گردد استفاضه از حقائق ملکوتی کند بعد از آنکه زمینی است
 آسمانی شود ناسوتی است لاهوتی گردد جسمانی است روحانی
 شود ظلمانی است نورانی گردد و این جز به نفثات روح القدس
 ممکن نیست که حیات ابدیه یابد و الا از حیات حیوانی بهیچوجه
 امتیازی ندارد. مظاهر مقدسه روح جدیدی در اجساد میدمند
 عقل جدیدی به نفوس میدهند ترقیات عظیمه می بخشند
 عالم را روشن میکنند لکن مدتی نمی گذرد که باز تاریک می شود
 نورانیت آسمانی نمی ماند احساسات طبیعی غلبه می کند. مثل

ص ۲۱۶

این که دهقان زمینی را معمور میکند بعد از آنکه علفزار بود زراعت
 پاکیزه می نماید خرمن حاصل میشود اما اگر متروک گذارده شود
 باز خارستان گردد علفزار شود. عالم وقتی به قوت مظاهر مقدسه
 مزرعه با برکتی بود باغ و بوستان بود ظلمت نادانی نبود نورانیت
 الهی آشکار بود لکن بعد از مدتی عالم بکلی تاریک شد ابداً نورانیت
 الهیه نماند فیض الهی نماند تربیت روحانی نبود در هیچوقت

حضرت بهاء الله ظاهر شده. در آن زمان ملل شرق در نهایت
 نزاع و جدال بودند ادیان خون یکدیگر می ریختند مذاهب به
 جنگ و جدال مشغول بودند ابداً آثار محبت نبود نوراً نیت
 آسمانی نبود در همچو وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد اعلان
 وحدت عالم انسانی فرمود که بشر همه بندگان خداوندند
 و جمیع ادیان در ظلّ رحمت پروردگار نهایت این است که
 بعضی جاهل و ناقص و کودک اند باید دانا و کامل و بالغ گردند
 در ظلمت طبیعت غرق اند باید نورانی شوند خدا بهمه مهربان
 است الطاف الهی شامل کلّ است جمیع در بحر رحمت او مستغرقند
 و از فیوضات الهی مستفیض. خلاصه نزاع و جدال را زائل
 کرد عداوت را از میان برداشت جمیع ادیان را با یکدیگر
 التیام داد مذاهب را با هم الفت بخشید بعد از آنکه در نهایت
 ص ۲۱۷

بغض بودند نهایت محبت حاصل نمودند. امروز در ایران کسانی
 که اطاعت امر بهاء الله نموده اند در نهایت الفت و التیامند
 جمیعاً با هم در نهایت الفت و محبت اند. حضرت بهاء الله فرمود
 عالم بشر از یک شجر است و جمیع ملل و اجناس عبارت از اوراق
 و افنان آن و خدا باغبان هیچ فرقی نگذاشته همه را تربیت
 فرموده نهایت بعضی جاهلند باید آنها را عالم نمود بعضی ناقصند
 باید آنها را کامل کرد مریضند باید معالجه نمود اطفالند
 طفل را باید تربیت کرد تا به بلوغ رسد. اما همه بندگان

خداوندند خدا پدر جمیع است بجمیع مهربان است و همه
 در بحر رحمتش مستغرق مدام او بکلّ مهربان است ما چرا
 نا مهربان باشیم او بجمیع صلح است چرا ما در جنگ باشیم
 و در خرابی یکدیگر بکوشیم ملت را بهانه نمائیم مذهب را بهانه
 نمائیم وطن را بهانه نمائیم سیاست را بهانه نمائیم نام را بهانه
 نمائیم و به نزاع وجدال مشغول شویم خون یکدیگر را بریزیم
 خائمان هم را خراب کنیم، آیا این سزاوار است؟ با آنکه در ظلّ
 همچو خدای مهربان هستیم که خطای ما را عفو کند و رحمت
 نماید عنایاتش را تغییر ندهد و لو هر چه عصیان و طغیان
 کنیم، آیا سزاوار است چنین خدائی را مخالفت نمائیم او

ص ۲۱۸

بهمه مهربان است ما نا مهربان باشیم؟ خلاصه حضرت بهاء الله
 چنین تأسیسی نمود و صلح عمومی را تعلیم فرمود پنجاه سال
 پیش به جمیع ملوک نامه نوشت و کلّ را براسی و آشتی و حقیقت
 پرستی دعوت فرمود زیرا آفتی از حرب بدتر نه که منبعث از تعصّبات
 است و مخالف رضای الهی. ملاحظه نمائید که از بدایت تاریخ
 الی الآن بین بشر حرب و جدال است و این حرب یا منبعث
 از تعصّب سیاسی است یا منبعث از تعصّب جنسی است یا منبعث
 از تعصّب وطنی است یا تعصّب مذهبی جمیع این تعصّبات هادم
 بنیان انسانی است. خدا تعصّب ندارد، ما چرا تعصّب داشته
 باشیم؟ خدا به جمیع یکسان معامله می کند، ما چرا مختلف معامله

نمائیم؟ همه زمین یک وطن است و کره ارض واحد جمیع بشر
 از یک وطن اند و از سلاله آدم لهذا یک عائله اند و یک جنس اند
 نه مختلف، ما چرا باید مختلف باشیم؟ چرا این حرب و نزاع در
 میان باشد چرا این جدال و قتال باشد؟ باید متابعت رضای
 الهی نمائیم شبهه ئی نیست که رضای الهی در محبت و الفت است
 زیرا حرب هادم بنیان انسانی تا حرب زائل نشود عالم انسانی راحت نیابد.
 دیگر آنکه تقالیدی که در دست ادیان است مانع اتحاد

ص ۲۱۹

و اتفاق است زیرا تقالید مختلف است اختلاف تقالید سبب
 نزاع و نزاع سبب قتال لهذا باید تقالید را ترک نمود و تحرّی
 حقیقت کرد چون حقیقت یکی است اگر کلّ تحرّی حقیقت
 نمایند شبهه ئی نیست که کلّ یکی شوند متحد و متّفق گردند.
 زیرا این همه نزاع از تقالید است و الاّ اساس ادیان الهی
 یکی است و آن فضائل انسانی است هیچکس در فضائل اختلاف
 ندارد همه متّفق اند که فضائل نور است و رذائل ظلمت است.
 پس ما باید رجوع به اساس ادیان الهی نمائیم تقالید را ترک
 کنیم یقین است متحد می شویم و بهیچوجه اختلافی نمی ماند.
 و دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد مطابق با علم باشد
 زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد اوهام است خدا قوه عاقله داده
 تا به حقیقت اشیا پی بریم و حقیقت هر شیئی ادراک کنیم اگر
 مخالف علم و عقل باشد شبهه ئی نیست که اوهام است. و اگر دین

مانع الفت باشد بی دینی بهتر است زیرا دین بجهت محبت و الفت
است اگر دین سبب نزاع و جدال شود البتّه عدم دین بهتر است
چه که به منزلهء علاج است و علاج اگر سبب مرض شود البتّه عدم او بهتر است.
دیگر آنکه خدا جمیع را یکسان خلق کرده حضرت بهاء الله

ص ۲۲۰

اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بندگان
خدا هستند و کلّ بشر و در حقوق متساوی نزد خدا مردی و زنی
نیست هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب
تر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند لهذا
رجال و نساء کلّ باید متحد باشند مساوی باشند. خلاصه اهالی عالم
چون اکثر جاهل بودند حضرت بهاء الله اعلان فرمود که کلّ باید تحصیل
علوم و فنون نمایند جمیع اطفال را داخل مکتب نمایند چه در شهرها و چه
در قریه ها و این فرض است. اگر پدر طفلی هر آینه عاجز باشد
جمعیّت بشریّه باید او را مدد نماید تا نفسی بی تربیت نماند. و
در مدارس هم تربیت جسمانی یابد و هم تربیت روحانی زیرا
علوم مادّیّه به منزلهء جسد است و علوم الهیّه مانند روح، روح
باید در جسد دمیده شود تا جسد حیات یابد اگر روح نباشد
جسد مرده است و لو در نهایت جمال باشد چون از فیض روح
محروم باشد ثمری ندارد و بی نتیجه است بلکه نبودنش
بهتر زیرا فاسد و متعفن می شود البتّه معدوم باشد بهتر است
این است که در انجیل میفرماید المولود من الجسد جسد هو

و المولود من الروح هو الروح یعنی مادّیات به منزلهء جسد است

ص ۲۲۱

اما نفثات روح القدس روح است این جسد باید به این روح

زنده شود از این جهت حضرت مسیح فرمود ولادت ثانویه لازم

است. و آن این است که وقتی انسان در رحم بود از جمیع این فیوضات

محروم بود چون به این عالم آمد چشمش باز شد گوشش شنوا

گشت دارای هوش و قوای جسمانیّه شد قوای روحانیّه حاصل

کرد. این مواهب را خدا در عالم رحم داده بود لکن در عالم رحم

ظاهر نبود چون متولّد شد این مواهب ظاهر و هویدا گشت

دید چشمی دارد گوشی به او عنایت شده جمیع کائنات را مشاهده

می نماید دریائی می بیند صحرائی ملاحظه می کند باغ و بستانی

می بیند از جمیع اینها در عالم رحم بی خبر بود هیچ خبر نداشت.

همین طور انسان باید از عالم طبیعت متولّد شود تا در عالم ماوراء

طبیعت داخل شود یعنی از نقائص جهان طبیعی نجات یابد تا از

فضائل عالم الهی بهره و نصیب گیرد زیرا طبیعت ناقص است

جز این نمیتواند کشف روحانیات کند کشف ملکوت نماید

و از عالم الهی خبر گیرد مثل اینکه در عالم رحم طفل محال

بود از این عالم خبر گیرد بلکه منکر این عالم بود. اگر کسی به او

می گفت غیر از این عالم رحم عالمی و سیعتر هست آفتابی است

ماهی است باغ و گلستانی است انکار می کرد می گفت عالمی جز

ص ۲۲۲

عالم رحم نیست امّا چون متولّد شد دید این همه مواهب است
 ولی در عالم رحم هیچ خبر نداشت. همین طور تا از عالم طبیعت
 انسان تولّد نیابد از عالم ملکوت خبر نگیرد از خدا با خبر نشود
 از روحانیات خبر حاصل ننماید از فیوضات الهی با خبر نگردد
 امّا چون از طبیعت متولّد شد انوار مواهب را مشاهده نماید
 پس میداند که ملکوت الهی منوط به تولّد ثانی است. مظاهر
 مقدّسه برای تربیت بشر آمدند تا تولّد ثانی یابد از خدا
 خبر گیرند از ملکوت الهی با خبر شوند از حقائق الهیه خبر
 گیرند. مثلاً جزیره العرب در نهایت ظلمات بود و قبائل و عشائر
 نظیر حشرات نفوس انسانی مظاهر شیطانی و آفاق بکلی
 محروم از اشراق نور رحمانی قوانین و آداب مخلّ سعادت
 عالم انسانی فضائل منسوخ رذائل مقبول و مشروع از عالم
 الهی خبری نبود و از فیوضات نامتناهی اثری نه. ناگاه از مطلع
 حجاز نور محمدی تابید و آفتاب حقیقت از افق بطحا درخشید
 جزیره العرب روشن شد معلّم الهی به تعلیم پرداخت و مربّی
 حقیقی تربیت فرمود خفتگان بیدار شدند و بیهوشان بهوش
 آمدند نوع انسانی ترقّی نمود و آداب قدیم تدنّی یافت تازیان
 آهنگ حجازی بلند نمودند و شهنازی در جهان مدنیّت زدند

ص ۲۲۳

که زمزمه اش الی الابد در آذان نوع انسان باقی است. پروردگارا
 آمرزگارا این جمع پریشان تواند و عاشقان جمال تو در این معبد

مجمع شده اند رضای تو طلبند الطاف تو جویند عفو و مغفرت
 تو خواهند. خداوندا ما اطفالیم تو پدر مهربان ما ذلیلانیم تو عزیز
 بی مثل و بی همتا. خدایا ما در نهایت عجزیم و تو قدرت محض
 ما فقیریم و تو غنی ما ناتوانیم تو توانا. خدایا عفو نگاه فرما و در پناه
 خود منزل ده از ظلمات ناسوت نجات بخش به نورانیت لاهوت
 روشن فرما از عالم طبیعت نجات ده بعالم حقیقت رسان. خدایا
 تشنگانیم عذب فرات بخش گرسنگانیم مائده آسمانی کرم کن
 مریضیم شفای ابدی عنایت فرما فقیریم کنز ملکوت بخشا
 در ظلّ عنایت خود مأوی بخش تا چشم بمشاهده انوار تو
 روشن کنیم و بگوش شنوا نداء تو را اصغاً نمائیم. خدایا مشام
 ما را باز کن تا رائحه گلشن عنایت استشمام کنیم. خدایا ما را
 قوّت بخش تا در سبیل تو سلوک نمائیم در عالم ناسوتیم بعالم لاهوت
 هدایت کن ابواب ملکوت بگشا الطاف خود را شامل کن
 و فیض خود را کامل فرما. توئی غفور توئی رحمن
 توئی رحیم و توئی بخشنده و مهربان.

ص ۲۲۴

خطابه در کلیسای موحدین مونترال (۱)

اول سپتامبر ۱۹۱۲ رمضان ۱۳۳۰ (۲)

هُوَالله

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده جمیع را از
 یک عناصر خلق کرده کلّ را از یک سلاله خلق نموده جمیع را

در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و
در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده هیچ تفاوتی نگذاشته
جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می پروراند
جمیع را حفظ می فرماید به جمیع مهربان است در هیچ فضل و رحمتی
تفاوتی بین بشر نگذاشته انبیاء را مبعوث فرموده تعالیم الهی
فرستاده و آن تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است سبب محبت
بین قلوب است اعلان وحدت عالم انسانی فرموده آنچه را موانع
اتحاد است مذمت می فرماید و هر چه سبب اتفاق و اتحاد است

(1) - (2) Montreal - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۲۱۲

ص ۲۲۵

مدح می نماید جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق میفرماید.
جمیع انبیای الهی بجهت محبت بین بشر مبعوث شدند جمیع کتب
الهی بجهت اتحاد عالم انسانی نازل شده جمیع انبیاء خادم حقیقت
بودند و تعالیشان حقیقت و حقیقت یکی است تعدّد قبول نکند
لهذا اساس ادیان الهی جمعاً یکی است. لکن با وجود این نهایت
اسف است که تقالیدی بمیان آمده که ابداً دخلی به اساس تعالیم
انبیاء ندارد چون این تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف
شده و بین بشر نزاع وجدال حاصل گشته و حرب و قتال بمیان
آمده که بنیان الهی را خراب میکنند مانند حیوانات درنده
یکدیگر را می کشند خائمان یکدیگر را خراب می نمایند مملکت

یکدیگر را ویران می کنند. خدا انسان را بجهت محبت خلق
 فرموده بعالم انسانی تجلی محبت نموده سبب اتحاد کائنات
 محبت بوده جمیع انبیاء مروج محبت بوده اند حالا انسان
 مقاومت رضای الهی می کند به آنچه مخالف رضای الهی است
 عمل می نماید. لهذا از بدایت تاریخ تا بحال عالم راحت نموده
 همیشه حرب و قتال بوده همیشه قلوب از همدیگر متنفر بوده
 و به آنچه مخالف رضای الهی است عاملند. هر محارباتی که
 واقع و خونریزیهائی که شده یا منبعث از تعصب دینی بوده

ص ۲۲۶

یا منبعث از تعصب جنسی بوده یا منبعث از تعصب وطنی بوده
 یا منبعث از تعصب سیاسی لهذا عالم انسانی همیشه در عذاب
 است. در شرق تعصب بسیار بود زیرا آزادی نبود چنان تعصب
 بود که هیچوجه آرامی نداشت ظلمت تقالید احاطه کرده بود
 جمیع طوائف و ادیان و اجناس در نهایت عداوت و نزاع
 بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد اولاً اعلان
 وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع خلق بندگان خداوندند
 و جمیع ادیان در ظل رحمت یزدان خدا بجمیع مهربان است
 جمیع را دوست میدارد جمیع انبیا در نهایت الفت بودند کتب
 آسمانی تأیید یکدیگر می نمایند با وجود این، چرا باید بین بشر
 نزاع و جدال باشد؟ مادام جمیع بشر خلق یک خداوندند و
 جمیع اغنام در ظل یک چوپان یک چوپان کل را اداره می کند

پس باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند
 اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند نهایت این
 است بعضی نادانند باید دانا نمود ناقص هستند باید
 کامل نمود علیل هستند باید شفا داد کورند باید بینا کرد.
 ثانیاً حضرت بهاء الله اعلان فرمود که دین باید سبب
 الفت و محبت باشد اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد

ص ۲۲۷

بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشر است
 و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب
 الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و
 درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است زیرا دین
 به منزلهء علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی
 بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است.

ثالثاً دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم

و عقل نباشد اوهام است. زیرا خدا عقل بانسان داده تا ادراک

حقائق اشیاء کند حقیقت پرستد اگر دین مخالف علم و عقل

باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون سبب اطمینان

نیست اوهام است آن را دین نمی گویند. لهذا باید مسائل

دینیّه را با عقل و علم تطبیق نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود.

رابعاً تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی و تعصب

سیاسی هادم بنیان انسانی است. اولاً دین یکی است زیرا ادیان

الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندا به حقیقت کرد حضرت
موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تأسیس حقیقت

ص ۲۲۸

فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود جمیع انبیاء خادم
حقیقت بودند جمیع مؤسس حقیقت بودند جمیع مروج حقیقت
بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف
حقیقت است. اما تعصب جنسی جمیع بشر از یک عائله اند
بندگان یک خداوندند از یک جنس اند تعدد اجناس
نیست مادام همه اولاد آدم اند دیگر تعدد اجناس اوهام
است. نزد خدا انگلیزی نیست فرنساوی نیست ترکی نیست
فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسان اند جمیع یک جنس اند این
تقسیمات را خدا نکرده بشر کرده لهذا مخالف حقیقت است
و باطل است هریک دو چشم دارد و دو گوش یک سر دارد و
دو پا. در میان حیوانات تعصب جنسی نیست در میان کبوتران
این تعصب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند
گوسفندان همه یک جنس اند هیچ گوسفندی به دیگری
نمی گوید تو گوسفند شرقی هستی من غربی هر جا باشد با هم
آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر به غرب بیاید با کبوتر غرب در
نهایت آمیزش است به کبوتر غرب نمی گوید تو غربی هستی
من شرقی. پس چیزی که حیوان قبول نمی کند، آیا جائز است
انسان قبول نماید؟ و اما تعصب وطن همه روی زمین یک کره

است یک ارض است یک وطن است خدا تقسیمی نکرده همه
 را یکسان خلق کرده پیش او فرقی نیست تقسیمی را که خدا نکرده
 چه طور ایشان می کند اینها اوهام است. اروپا یک قطعه
 است ما آمده ایم خطوطی وهمی معین کرده ایم و نهری
 را حدّ قرار داده ایم که این طرف فرانسا و آن طرف آلمانیا
 و حال آنکه نه برای طرفین است. این چه اوهامی است
 این چه غفلتی است چیزی را که خدا خلق نکرده ما گمان
 می کنیم و سبب نزاع و قتال قرار میدهم پس همه این
 تعصبات باطل است و در نزد خدا مبعوض خدا ایجاد
 محبت و مودّت نموده و از بند گانش الفت و محبت خواسته
 عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول.
 خامساً از جمله تعالیم بهاء الله این است که جمیع
 عالم باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان برخیزد
 جمیع بشر متحد شوند و ازاله سوء تفاهم به نشر معارف
 است. لهذا بر هر پدری لازم که اولاد را تربیت نماید اگر روزی
 عاجز باشد هیئت اجتماعیّه باید اعانت نماید تا معارف تعمیم
 یابد و سوء تفاهم بین بشر زائل گردد.

سادساً آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاء الله اعلان

وحدت حقوق رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بشرنند

و بندگان یک خداوند نزد خدا ذکور و اناث نیست هر کس
قلبش پاک تر و عملش بهتر در نزد خدا مقرب تر خواه مرد باشد
خواه زن. این تفاوتی که الآن مشهود است از تفاوت تربیت
است زیرا نساء مثل رجال تربیت نمی شوند اگر مثل رجال تربیت
شوند در جمیع مراتب مساوی شوند زیرا هر دو بشرنده و در
جمیع مراتب مشترک خدا تفاوتی نگذاشته.

سابعاً وحدت لسان، لازم است که لسانی ایجاد نمایند
که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند پس هر نفسی محتاج
دو لسان است یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر
بدانند و به این سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود. زیرا
جمیع یک خدا را می پرستند کلّ بندگان یک خداوندند سوء
تفاهم سبب این اختلاف است چون زبان یکدیگر را
بدانند سوء تفاهم نماند جمیع با هم الفت و محبت نمایند
شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند.

ثامناً عالم محتاج صلح عمومی است تا صلح عمومی
اعلان نشود عالم راحت نیابد. لابد دول و ملل باید محکمه کبری
تشکیل نمایند تا اختلافات را به آن محکمه کبری راجع کنند
ص ۲۳۱

و آن محکمه کبری فیصل نماید مانند اختلافاتی که بین افراد
است محکمه فیصل می کند همین طور اختلافات دول و ملل را
محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند. حضرت

بهاء الله پنجاه سال پیش به جمیع ملوک نوشت جمیع این تعالیم
 در الواح ملوک و الواح سائرہ مندرج و چهل سال پیش در
 هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد. کسانی که
 متابعت بهاء الله نموده اند با هم در نہایت الفت و اتحادند
 چون در مجلسی وارد می شوی مسیحی یهودی زردشتی مسلمان
 همه در نہایت الفت و محبت اند جمیع مذاکراتشان در باره رفع
 سوء تفاهم است. باری من چون به امریکا آمدم می بینم
 مردمانش خیلی محترم حکومت عادل و ملت در نہایت نجابت
 است از خدا می خواهم که این دولت عادلہ و ملت محترمه سبب
 شوند کہ اعلان صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شود اسباب
 الفت ملل شوند چراغی روشن نمایند کہ عالم را روشنی بخشد
 و آن وحدت عالم انسانی و اتحاد عمومی است. امیدوارم شما ها
 سبب شوید کہ علم صلح عمومی در اینجا بلند گردد یعنی دولت
 و ملت آمریکا سبب شوند تا عالم انسانی راحت شود رضای الهی را
 حاصل نمایند و الطاف الهی شرق و غرب احاطہ کند.

ص ۲۳۲

پروردگارا مهربانا این جمع توجہ به تو دارند مناجات بسوی تو
 نمایند در نہایت تضرع به ملکوت تو تبتل کنند و طلب عفو و
 غفران نمایند. خدایا این جمع را محترم کن این نفوس را مقدس
 نما انوار ہدایت تابان کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر
 کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران

نما. خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت

فرما فقیریم از کنز ملکوت غنی نما علیم شفا عنایت کن. خدایا برضای خود دلالت فرما

و از شئون نفس و هوی مقدّس دار. خدایا ما را بر محبّت خود ثابت نما و

بر جمیع خلق مهربان فرما موفق بر خدمت عالم انسانی کن تا بجمیع

بندگان خدمت نمائیم جمیع خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم.

خدایا توئی مقتدر توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار.

ص ۲۳۳

خطابه در منزل مستر و مسیس ما کسول (1)

مونترال کانادا ۲ سپتامبر ۱۹۱۲ (شب) (۲۰ رمضان ۱۳۳۰) (2)

ساعتی پیش جوانی اینجا آمد با او مذاکره کردیم

که طبیعت کامل است یا ناقص روشن است یا تاریک آن

بحث را می خواهم حالا تکمیل کنم. طبیعت من حیث المجموع

یعنی عالم جسمانی، چون بدقت نظر به عالم طبیعت می کنیم و

به عمق و اسرارش پی بریم ملاحظه میشود عالم طبیعت ناقص

است ظلمانی است. دقت نمائید اگر چنانچه زمینی را ترک کنیم

و بحال طبیعت بگذاریم خار زار گردد علفهای بیهوده بیرون

آید اگر کوهستان را ترک کنیم اشجار بی ثمر بیرواند جنگل

است بی ثمر است بی انتظام است. پس این عالم طبیعت تاریک

است باید آنرا روشن کرد روشنائیش به چه چیز است

به این که این زمینی که به اقتضای طبیعت خار بیرون آورده

علفهای بیهوده انبات نموده آن را شخم کنیم و تربیت نمائیم

تا گلهای معطر بروید و دانه های با برکت که رزق انسانی است
بروید این جنگلهائی که بحال طبیعی و ظلمانی است فیض و
برکت ندارد تربیت می کنیم درختهای بی ثمر را بارور می نمائیم
جنگل بود بوستان می کنیم درهم بود منظم می نمائیم اول ظلمانی
بود چون بوستان شد نورانی گشت. و همچنین اگر انسان را
به طبیعت خود ترک کنیم از حیوان بدتر می شود جاهل و نادان
می ماند مثل اهالی اواسط افریقا. پس این عالم ظلمانی را هر
وقت می خواهیم نورانی کنیم تربیت می نمائیم بی ادب با ادب
می شود بد اخلاق خوش اخلاق می گردد اما اگر بحال طبیعت
بگذاریم تربیت نکنیم یقین است از حیوان بدتراند نوع خود
را می کشند میدرند و می خورند پس معلوم شد اگر طبیعت را
بحال خود بگذاریم ظلمانی است. لذا باید انسان را تربیت
نمائیم تا این انسان ظلمانی نورانی شود و این جاهل دانا گردد
بی ادب با ادب شود ناقص کامل گردد بد اخلاق خوش
اخلاق شود تا این حیوان انسان شود. هیچ شبههئی نیست
انسان بدون تربیت از حیوان بدتر است پس معلوم شد
عالم طبیعت ناقص است تربیت لازم است تا کامل شود. این
ایام جمیع فلاسفه کور کورانه می گویند عالم طبیعت کامل است

ملتفت نیستند که عالم طبیعت ناقص است باید به تربیت کامل
گردد. چرا تلامذه را در مدرسه تربیت می کنند مادام عالم طبیعت
کامل است چرا تربیت می نمایند باید جمیع بشر را بگذارند خود
تربیت می شوند. جمیع این صنایع را از تربیت حاصل و ظاهر کرده اند
زیرا این صنایع در عالم طبیعت نبود این اکتشافات از اثر
تربیت حاصل شد. مثلاً این قوه برقیّه تلغراف فونوگراف
تلفون و سایر اکتشافات جدیده جمیع از تربیت ظاهر گشته
اگر بشر تربیت نمی شد و بر حالت طبیعت وا گذار می شد هیچ
این صنایع جلوه نمی نمود این مدتیّت این ترقّیات در عالم
انسانی نبود. فرق میان فیلسوف کامل و شخص جاهل چیست؟
این است که جاهل بحال طبیعت باقی اما فیلسوف دانا تربیت
شده تا کامل گشته و الا هر دو بشرند. خدا انبیا را برای این
فرستاده کتب سماوی بجهت این نازل گشته نفثات روح
القدس برای این دمیده ابواب ملکوت را برای این مفتوح
نموده الهامات غیبیّه برای این قرار فرموده قوای عقلیّه برای
این داده که نقصهای عالم طبیعت کامل گردد ظلمات رذائل
طبیعت زائل شود جهل عالم طبیعت زائل گردد اخلاق
مذمومه عالم طبیعت زائل شود ظلم عالم طبیعت زائل گردد

ص ۲۳۶

انبیا بجهت این مبعوث شدند تا نفوس بشر را تربیت الهی کنند

تا از نواقص عالم طبیعت نجات دهند. مثل انبیا مثل باغبان
 است مثل خلق مثل جنگل و خارزار انبیا که باغبان الهی
 هستند اشجار انسانی را تربیت می کنند شاخه های کج را راست
 می نمایند درختهای بی ثمر را با ثمر کنند جنگل بی انتظام را باغ
 دلگشا نمایند. و الا اگر عالم طبیعت روشن بود کامل بود هیچ
 تربیت لازم نبود مدارس لازم نبود مکاتب لازم نبود احتیاج
 به این صنایع نبود چه که کامل بود هیچ محتاج انبیا نبود زیرا
 عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج به معلّم نبود زیرا عالم طبیعت
 کامل بود محتاج به کتب نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ
 احتیاج بخدا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود همه اینها برای
 این است که عالم طبیعت ناقص است. این قطعه زمین آمریک
 چه بود جنگل بود زمین خالی بود و این به مقتضای طبیعت
 بود پس چه چیز او را آباد کرد عقول انسانی پس ناقص است
 عقول انسانی این نواقص را کامل نماید بعد از آنکه زمین
 بود جنگل بود حال شهرهای آباد شده پیش از آنکه کلبوس
 بیاید امریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده
 اگر عالم طبیعت کامل بود باید همان طور باشد. حالا ملاحظه
 ص ۲۳۷

کنید که اوّل تاریک بود حال روشن شده اوّل خراب بود
 حال آباد شده جنگل بود حالا بوستان شده اوّل خارستان
 بود حال گلستان گشته. پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است

و ظلمانی اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می شود شبهه ئی نیست بی ادراک و جاهل می ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست تر از حیوانات پس ملاحظه نمائیم که تربیت الهی در عالم انسانی چه کرده. عالم طبیعت عالم حیوان است حیوان بر حال طبیعی باقی ولی حیوانات وحشی نه اهلی در بیابان و جنگل بر حال طبیعی باقی کلّ در عالم طبیعت اند تعلیم و تربیتی نیست. در عالم حیوان هیچ از عالم روحانی خبری نیست حیوان از خدا خبر ندارد از عقل انسانی خبر ندارد از قوه روحانی انسان خبر ندارد حیوان انسان را نظیر خود تصوّر می کند ابداً امتیازی نمی بیند چرا بجهت این که بر حال طبیعی باقی است. جمیع حیوانات طبیعی هستند مادیّون مثل حیوان احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی ندارند منکر خدا هستند هیچ خبری از خدا ندارند هیچ خبری از انبیا ندارند از جنت الهی خبر ندارند جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی خبرند جمیع حیوانات

ص ۲۳۸

اسیر محسوساتند فی الحقیقه نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعه خبر ندارند. هر حیوانی دارای این کمالات است بدون زحمت فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند.

حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو
 که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی
 خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد جمیع حیوانات از روح
 بی خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر
 حیوانات با وجود این می گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات
 نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این
 فضیلت را دارد در کمال تشخص. این نخر نمی شود نخر این است
 که انسان از خدا خبری یابد احساسات روحانی داشته باشد
 از ماوراء الطبیعة خبر گیرد نخر انسان در این است که از نفثات
 روح القدس بهره یابد نخر انسان این است که از تعالیم الهی
 خبر گیرد این است نخر انسان و الا بی خبری نخر نیست جهل است
 نادانی جهل است. آیا می شود نفوسی که در نهایت درجه جهل
 هستند واقف کالات الهیه گردند واقف به حقیقت شوند

ص ۲۳۹

از حضرت مسیح و جمیع مظاهر مقدسه خبر گیرند و آیا می شود
 این نفوس ادراکاتشان از آنها عظیم تر باشد؟ حضرت مسیح الهی
 بود آسمانی بود ملکوتی بود روحانی بود البته او از این فیلسوفها
 بهتر می فهمید هم عقل او بیشتر هم ادراکش قوی تر هم قوایش
 برتر هم شعورش بالا تر بود، پس چه طور از هر چیزی گذشت
 از این حیات جسمانی گذشت از راحت گذشت از نعمت
 گذشت جمیع بلایا قبول نمود همه رزایا را تحمل فرمود،

چرا؟ بجهت این که احساسات روحانی داشت قوه

روح القدس داشت مشاهده ملکوت می نمود

فیوضات الهی داشت قوای معنوی داشت

روحانیت محض بود و همچنین جمیع

مظاهر مقدّسه الهیه.

ص ۲۴۰

خطابه در انجمن بهائیان کنوشه (1)

۱۵ سپتامبر ۴ - ۱۹۱۲ شوال ۱۳۳۰ (2)

هو الله

من از ملاقات شما خیلی مسرورم شکر می کنم خدا را که

حضرت بهاء الله چنین دوستانی دارد رویه‌اشان روشن

است و مشام‌هاشان برآنچه محبت الله معطر.

همیشه امر الله از شرق طالع شده اما در غرب انتشارش بیشتر

بود مثل امر حضرت مسیح که آثارش در غرب شدید تر بود.

مسیحیان شرق گویند امر حضرت مسیح از شرق بود غربیان

از دست ما گرفتند حتی بدری پاشا از وزرای عثمانی جمعی حاضر

بودند که گفت حضرات میدانید چه خوفي دارم هر چه داشتیم

غربیان از ما گرفتند علوم ما را گرفتند صنایع ما قوانین ما

جمیع را از دست ما گرفتند این امر بهاء الله را هم می ترسم از

(1) - (2) Kenosha - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۲۴۷

دست ما بگیرند. با این که از شرق ظاهر شده بهاء الله نه غربی است
نه شرقی است مقدس از جمیع جهات است او با کسانی است که
ملکوتی هستند آسمانی هستند ربّانی هستند خواه از شرق باشد
خواه از غرب شرقیها انصافاً در سبیل جمال مبارک جانفشانی
نمودند. حضرت مسیح کلمه الله بود روح الله بود مقام آن حضرت را
جمال مبارک در شرق ظاهر فرمودند اهل شرق تورات و انجیل را
نمی خواندند آن را بهاء الله در شرق انتشار فرمود در نهایت
تقدیس ذکر مسیح نمود ذکر نفسی را مانند حضرت مسیح فرمود
دیگر معلوم است که آنچه آن حضرت را تقدیس نمائی بیش از
آن است. به حضرت مسیح دوازده نفر در ایّام زندگیش ایمان آوردند
یکی از آنها مخالف شد یازده نفر باقی ماند آنها هم بعد از مسیح
متزلزل شدند حتّیّ پطرس که اعظم خواری بود سه مرتبه مسیح
را انکار نمود ولی بعد پشیمان شد بر امر حضرت ثابت و راسخ
گشت. فی الحقیقه سبب ثبوت خواریان بعد از مسیح مریم مجدلیّه
شد. امّا امروز امر جمال مبارک دخلی ندارد بیست هزار نفر
جان خود را فدا کردند و زیر شمشیر رقص می کردند ببینید چه
قدر مستقیم و جان نثار بودند. فی الحقیقه اهل شرق نهایت
فداکاری را نمودند عزّت خود را فدا کردند مال خود را فدا کردند

جان خود را فدا کردند جمیع هستی را در سبیل الهی قربان نمودند

چون یکی را می خواستند شهید کنند او را میبردند بکشند میرقصید

فی الحقیقه نهایت جان فشانی نمودند تا بقوه حضرت بهاء الله

قلوب ارتباط یافت و نفوس منجذب گشت. لهذا امیدوارم روز

بروز این ارتباط زیادتز گردد این محبت تزايد یابد وحدت

عالم انسانی جلوه نماید نورانیت آسمانی دها را روشن کند

تا کل در نهایت محبت و اتحاد باشند روابط روحانی داشته

باشند سبب نشر وحدت عالم انسانی شوند بعون و عنایت

بهاء الله جمیع من علی الارض متحد گردد جمیع اجناس با یکدیگر

مرتبط شوند جمیع ادیان الفت و اتحاد یابند تا بقوه حضرت

بهاء الله علم وحدت عالم انسانی بلند شود صلح عمومی خیمه

افرازد نفحات قدس منتشر گردد نفثات روح القدس دها را

زنده نماید مشامها را معطر کند چشمها را بینا سازد گوشها را

شنوا فرماید سرور ابدی یابند حیات سرمدی حاصل نمایند

سبب ترقیات معنویه و صوریّه گردند. از موهبت بهاء الله

آسان است از تأییدات ملکوت اهی سهل است لهذا به نهایت

تضرع شکر بدرگاه الهی نمائید که الحمد لله چشمها را روشن

کرد گوشها را شنوا نمود ندای الهی را شنیدید مؤمن بالله شدید

ص ۲۴۳

و در ظل الطاف جمال مبارک درآمدید. پس باید در نهایت

سرور باشید که چنین موهبتی احسان گشت و چنین عنایتی

شامل حال شد این موهبت سزاوار شکرانه است اگر هر دم

هزار بار شکرانه نمائیم از عهدهء شکر برنیائیم الحمد لله همه

موفقید مستبشرید و در سبیل الهی سالک.

من چهل سال در حبس دو پادشاه بودم که در نهایت عداوت بودند

جميع راه ها را مسدود نمودند از قلعهء عکایک نفر بیرون نمی توانست

بیاید و در اواخر خانه محصور پولیس و جاسوس بود و از هر جهت

محاط نمی گذاشتند احدی نزدیک بیاید یا من بیرون بروم

در نهایت شدت و سختی. بعون و عنایت بهاء الله من مقاومت

و مقابلی نمودم کسی گمان نداشت که من بیرون می آیم با نهایت

سختی و منع شدید من متوکل بودم به جمال مبارک اعتماد

داشتم تا آنکه بغتة خدا زنجیر را از گردن من برداشت و

بگردن عبد الحمید انداخت من از قلعه بیرون آمدم او

داخل شد من آزاد شدم او محبوس گردید آنچه با من نمود

و وضع سابق بود بالعکس وقوع یافت. الحمد لله به فضل بهاء

الله تا امریکا آمدم رویهای شما را دیدم هیچ بخاطر نمی گذشت

اما بفضل جمال مبارک همهء ابواب مفتوح شد علم الهی بلند گشت

ص ۲۴۴

صیت امرالله شرق و غرب را فرا گرفت نفوذ کلمهء بهاء الله عالم را احاطه نمود.

(احباً عرض نمودند مدتی بود که در هر نوزده روز دو کرسی سر

میز باسم جمال مبارک و حضرت من اراده الله خالی گذارده آرزوی چنین روزی می نمودیم)

فرمودند: من هم می خواستم اسبابی فراهم آید که به کنوشه

بیایم احباب را ملاقات کنم خدا زمین و زمان بهم زد تا من

بامریکا و کنوشه بیایم دو سلطنت را تغییر داد تا من روی شما
را بینم امیدوارم امیدوارم از این ملاقات نتایج عظیمه حاصل شود حرکت تازه
در نفوس پیدا گردد روح تازه بیابد حرکت بهائی در اینجا خیلی عظیم شود.

ص ۲۴۵

خطابه در کنیسه یهودیان مینیاپولیس (۱)

۱۸ سپتامبر ۱۹۱۲ (۷ شوال ۱۳۳۰) (۲)

هو الله

بسیار مسرورم که خود را بین این جمع می بینم الحمد لله
وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحری حقیقت است
لذا می خواهم چند کلمه ئی از حقیقت بیان نمایم. لکن این صحبت
مرا تطبیق به علم و عقل نمائید اگر مطابق است قبول کنید اگر
نه انکار نمائید زیرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست
عقل کاشف حقایق اشیاء است عقل میزان ادراک است لهذا
هر مسئله ئی را بمیزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است
فهو المطلوب اگر مخالف است شبهه ئی نیست که وهم است.
خداوند عقل داده که پی بحقائق بریم اگر مسئله ئی مخالف عقل
است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است لهذا

(۱) - Minneapolis (۲) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۵۴

ص ۲۴۶

این صحبت مرا درست بمیزان عقل موازنه نمائید. از بدایت تاریخ

عالم تا یومنا هذا در بین بشر نزاع بوده بغض و عداوت بوده و
 حرب و قتال چرا بسبب سوء تفاهم بین ادیان که این سوء
 تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت نوع بشر خون
 یکدیگر را ریختند اطفال و اولاد یکدیگر را اسیر کردند اموال
 یکدیگر را غارت نمودند هر ملت ضعیفی در تحت ظلم ملل
 و ادیان قوی بوده. ادیان عظیمه همواره تعدی بر ادیان ضعیفه
 کردند چنانکه هزار و پانصدسال بنی اسرائیل در جمیع اطراف
 عالم علی الخصوص آسیا و افریقا و بعض بلاد اروپا در تحت
 اضطهاد شدید بودند این نزاع برای چه بوده و از چیست
 از سوء تفاهم بین ادیان است این سوء تفاهم سبب این همه
 جدال و نزاع و خونریزی بوده. الحمد لله این قرن نورانی است
 قرن علم و تمدن است قرن ترقیات عالم انسانی است قرن ادراکات
 عظیمه و اکتشافات فضائل انسانیه است پس در این قرن سوء
 تفاهم باید ازاله شود با جمیع ادیان در نهایت الفت و محبت
 سلوک گردد. از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است
 از جمله دین عیسوی است از جمله دین محمدی است ملاحظه
 کنید چه قدر سوء تفاهم در میان است. جمیع ادیان حضرت موسی را
 ص ۲۴۷

نهایت تقدیس می کنند نبوت حضرت موسی مثل آفتاب است،
 و ما بیان براهین قاطعه می نمائیم نه برهانی که قابل انکار باشد.
 می گوئیم حضرت موسی شخصی واحد بود بظاهر در نظر خلق

چوپان این شخص فرید وحید بین اسرائیل مبعوث شد در وقتی
 که اسرائیل در نهایت ذلت بودند در مصر اسیر فرعونیان بودند
 در نهایت جهل و نادانی بودند حضرت موسی آن قوم را از ذلت
 نجات داده به ارض مقدس برد اسرائیل را چنان تربیت کرد
 که از حضيض ذلت به اوج عزّت رسیدند بدرجه ئی که در میان
 ملل عالم مشهور آفاق شدند در علوم ترقی کردند در مدنیّت
 ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفه ترقی کردند سلطنت
 سلیمانی تأسیس نمودند حتّی فلاسفه یونان به فلسطین آمده
 از سلاله حضرت سلیمان تحصیل فلسفه نمودند از جمله سقراط
 که اعظم فلاسفه یونان بود. در تاریخ یونان مذکور که سقراط
 به سوریه رفت و تحصیل فنون نمود چون به یونان مراجعت
 نمود تأسیس وحدانیّت الهیه کرد و ترویج بقاء روح بعد از
 صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را اذیت کردند عاقبت در
 مجلس پادشاه او را زهر دادند. مختصر این است که از هجوم
 ملک بابل و دولت یونان و رومان بنی اسرائیل باز اسیر شدند

ص ۲۴۸

فلسطین زیر و زیر گشت همه ذلیل گشتند تا آنکه باز حضرت مسیح
 که یک نفر از بنی اسرائیل بود نه جندی داشت و نه ثروتی فرید
 و وحید دوباره تأسیس مجدد عزّت قدیمه نمود رومان را خاضع
 فرمود یونان را خاشع کرد با آنکه یک نفر فرید وحید از اسرائیلیان
 بود تأسیس عزّت ابدیه نمود ترویج حقیقت حضرت موسی و تورات

فرمود. ملاحظه کنید که صیت موسی را در شرق و غرب بلند کرد
 ذکر اسرائیل را در عالم منتشر نمود انبیای بنی اسرائیل را مشهور آفاق
 نمود اگر حضرت مسیح نبود صیت حضرت موسی الی الآن در فلسطین مانده
 بود البتّه تورات از فلسطین بسائر ممالک عالم نمیرسید لکن به نصائح مسیح
 نام موسی و تورات در عالم منتشر شد و صیت بزرگواری حضرت
 موسی به اقطار و جهات عالم رسید. اگر حضرت مسیح نبود آیا
 در امریکا هیچ خبری از حضرت موسی بود حضرت مسیح بود
 که تورات را در جهان منتشر کرد حضرت مسیح بود که کتاب
 تورات را در اروپا منتشر ساخت. هزار و پانصد سال ملوک و
 رؤسای بنی اسرائیل نتوانستند نبوت حضرت موسی را به اروپا
 رسانند حضرت مسیح صیت آن حضرت را در جمیع آفاق بلند
 نمود تورات را ترویج فرمود. منصفانه ملاحظه نمائید که تا یوم
 مسیح صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود تورات فقط

ص ۲۴۹

در لسان عبرانی و یونانی بود اما حضرت مسیح سبب شد که
 تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند حتّی در السن قبائل
 افریقا و حبشستان تورات نشر و ترجمه گردید. لکن اسرائیلیان
 ندانستند گمان کردند که حضرت مسیح دشمن موسی است
 حال آنکه اعظم دوست حضرت موسی مسیح بود زیرا قوانین
 او را در جمیع عالم ترویج فرمود. و همچنین در قرآن وصف و نعت
 حضرت موسی و تاریخ ظهور آن حضرت مکرّر است و ذکر نبوت

و جلالت و عظمت آن حضرت و حقیقت تورات مؤکد است

همچنین ذکر انبیای اسرائیل داود سلیمان یوشع ذی الکفل

یوسف اسحق یعقوب هارون جمیع انبیاء مرقوم و مذکور است

خلاصه ستایش زیاد از انبیاء مکرر در قرآن مذکور. پس

مادام رؤسای ادیان با هم در نهایت اتحاد و محبت بودند

چرا اهل ادیان با هم در اختلاف و نزاع باشند با آنکه

حضرت مسیح موسی را دوست داشت و حضرت محمد مسیح و موسی

هر دو را دوست داشت چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمانان

عداوت باشد بلکه باید بین آنها نهایت محبت و وداد باشد. باید

تحرّی حقیقت نمایند این قرن قرن حقیقت است نه قصص و

روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مایه اختلاف.

ص ۲۵۰

بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند و مسلمانان

روایاتی که هیچیک تصدیق دیگری ننماید و مخالف یکدیگر

پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحرّی حقیقت نمود

حقیقت مستور نمی ماند. شما تحقیق نمائید انجیل را بخوانید

ببینید چه قدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن

ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی، پس چرا باید بین اهل

این ادیان نزاع و جدال باشد چرا دشمن یکدیگر باشند چرا

ملّتی ملّت دیگر را قتل و غارت کند؟ این بی انصافی است این

جهالت است این نادانی است. واضح است که خدا جمیع را

خلق کرده خدا رازق کلّ است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه
 جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه می فرماید خدا جمیع را
 بصورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسان را بصورت و مثال
 خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند
 نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی
 پنهان مانند این چراغ هائی که بعضی روشنند و بعضی تاریک
 باید بکوشیم تا همه روشن شوند نباید بد گوئی و نزاع نمود باید
 دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او
 مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت
 ص ۲۵۱

اختلاف و ضدّیت بمیان آمده ملاحظه نمائید انسان چه قدر
 نادان است که اسیر این تعصّبات است. مثلاً یک تعصّب تعصّب
 جنسی است که این چه قومی است آلمان این چه قومی است
 انگلیس این چه جنسی است فرنسا و قس علی هذا با آنکه جمیع
 سلاله آدم اند و از یک عائله در این صورت شبهه ئی نیست که
 یک جنس اند و اولاد یک آدم پس این تصوّر اختلاف اجناس اوهام
 است. اما مسئله وطن که این اروپائی است این امریکائی این
 افریقائی است حتّی در یک قطعه واحد خطوط وهمی کشیده و تقسیم
 کرده اند با آنکه جمیع ارض قطعه واحد است. آیا می شود گفت
 که چون من در این خانه منزل دارم باید همسایه را غیر دانم بگویم
 چون این خانه من است لذا تو بیگانه هستی و خانه همسایه وطن

من نیست او را باید کشت و خانه او را باید خراب کرد؟ پس تعصب
وطن نیز اوهام است و اساس نزاع و جدال. بعضی از اصحاب
اغراض می خواهند امتیاز و ریاستی حاصل کنند این عنوان را
سبب قرار میدهند که بشر بهم ریزند و رعایای بیچاره در میدان
حرب پاره پاره شوند ملوک در قصرهای خود در نهایت راحت
و آسایش براحث مشغول ولی عنوان حبّ وطن را نموده فقرای
بیچاره را در میدان پاره پاره می اندازند با وجود آنکه خود در
ص ۲۵۲

نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوهام است و اساس نزاع
و جدال. روی زمین قطعه واحده است علی الخصوص چون
به حقیقت نظر کنیم کره ارض قبور ما است یعنی قبور ابدی ما است
اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی
انسان می شود اگر ایامی روی زمین راه میرود الی الابد زیر زمین
می خوابد، آیا جائز است انسان قبرستان را پرستد برای قبر
نزاع و جدال کند؟ این زمین قبرستان ما است چرا برای آن
دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این
چه نادانی است ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است
تحرّی حقیقت نمی نماید. باری چون حضرت بهاء الله از شرق
ظاهر شدند جمیع این توهمات را زائل فرمودند حیات تازه
به نفوس بخشیدند نورانیّت آسمانی در قلوب انداختند
افکار را توسیع دادند تعلیمات عظیمه ظاهر فرمودند بدرجه ئی

که الآن بهائیان اسرائیلی مسیحی و زردشتی مسلمان بودائی
جمع در نهایت الفت باهم آمیزش نمایند چنانکه اگر در مجمع
آنها وارد شوی نمیدانی کدام مسیحی کدام اسرائیلی کدام
فارسی کدام مسلمان بوده جمیع با یکدیگر در نهایت الفت و
محبت معاشرت می نمایند. زیرا اول تعالیم حضرت بهاء الله

ص ۲۵۳

وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند

و خدا بجمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق
میدهد چون کلّ را روزی میدهد معلوم است که به کلّ مهربان
است مادام او مهربان است، چرا ما نا مهربان باشیم؟ البته سیاست
ما اعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم
همین طور که او به کلّ مهربان است ما هم مهربان باشیم چنان
که او به عموم معامله می نماید ما هم معامله نمائیم نزاع و

جدال نکنیم. این قرن قرن نورانی است این قرن قرن روحانی
است این قرن قرن ترقّیات است این تعصّبات سزاوار نیست
اینها منبعث از جهل است. الحمد لله جمیع ما بندگان یک

خداوندیم و در بحر رحمت یک خداوند مستغرقیم دیگر

تعصّب موسوی یا مسیحی یا مسلمان بی معنی است. باید

تضرّع به ملکوت الهی نمائیم که ما را موفق نماید بموجب تعالیم

بهاء الله عمل نمائیم علم وحدت عالم انسانی را بلند کنیم

تا تعصّب جنسی و تعصّب مذهبی و تعصّب وطنی و تعصّب سیاسی

که هادم بنیان انسانی است از میان بشر زائل شود عالم انسانی
نورانی گردد رحمانی شود عالم ارض انعکاسات عالم بالا یابد
جمع اقوام در نهایت الفت با یکدیگر معاشر شوند حیات آسمانی

ص ۲۵۴

جویند نزاع و جدال نمایند صلح اکبر ظاهر شود رویها منور گردد
مشامها معطر شود. خداوند مهربانا این جمع در ظلّ رحمت تواند
و این نفوس متوجه به ملکوت تو. خدایا بند گانیم کرم عنایت
کن فقرائیم از کنز آسمانی بخش نادانیم به حقائق اشیاء دلالت
کن ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم به عالم بقا درآر
محتاجیم و منتظر تأیید تو. اگر عنایتت رسد قطره دریا شود
ذره آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیز
بی بهره و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت فرما
تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت
آسمانی شرق و غرب را احاطه کند جمیع احزاب
متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج
وحدت عالم انسانی نمایند و صلح
عمومی انتشار دهند. توئی کریم
توئی معطی توئی مهربان.

ص ۲۵۵

خطابه در کلیسای موحدین سانفرانسیسکو (۱)

صبح یکشنبه ۶ اکتبر ۱۹۱۲ (۲۵ شوال ۱۳۳۰) (۲)

حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده
 زیرا محبت اعظم فیض الهی است مصدر ایجاد محبت است
 اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد
 و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است.
 چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلی و چه جزئی جمیع را مرتبط
 به یکدیگر می بینیم و این ارتباط منبعث از صلح است و این
 صلح منبعث از این ارتباط. اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبود
 به عبارة اخرى اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقا نداشت
 این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است همین
 قوه جاذبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء

(1) - San Francisco (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 289

ص ۲۵۶

فردیه هر شیئی است این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم
 جماد استعداد بیش از این ندارد و چون به عالم نبات می آید
 این قوه جاذبه منضم به قوه نامیه شود محبت و الفت بیشتر
 ظاهر می شود و چون بعالم حیوان می آید چون عالم حیوان
 اخص از عوالم جماد و نبات است لطیفتر است استعدادش
 بیشتر است این است که احساسات مخصوصه در عالم حیوان
 بیشتر است و روابط حبیّه بیشتر ظاهره و چون به عالم انسان

آید چون دارای استعداد فوق العاده است این است که انوار
 محبت در عالم انسان روشنتر است و روز بروز بیشتر می گردد
 و جاذبه محبت در عالم انسان بمنزله روح است پس واضح
 شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت
 و نفرت و جنگ ممات امم . این اجسام عظیمه که در این
 فضای نامتناهی است اگر روابط جاذبه میان آنها نبود جمیع
 ساقط می شدند سبب بقاء اینها آن قوه جاذبه است که روابط
 ضروریّه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است
 اگر چنانچه بین این اجسام عظیمه روابط جاذبه قطع شود و
 صلح بدل به جنگ گردد متلاشی گردد پس جنگ در عالم جماد
 نیز سبب ممات و هلاک است. و همچنین چون در عناصر ملاحظه

ص ۲۵۷

می کنیم می بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر این کائنات
 نامتناهی پیدا میشود زیرا اگر وجود هر کائی از کائنات را درست
 تحقیق کنید می بینید از اجتماع و الفت آن عناصر است. مثلاً
 انسان، عناصری الفت یافته ترکیب شده و نتیجه اش وجود انسان
 شده پس ترکیب و الفت سبب وجود کائنات است و چون بین
 این عناصر اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد آن وقت
 فناء است. و همچنین در سائر کائنات خواه جزئی و خواه کلی
 ملاحظه کن از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود
 و این عین صلح است و اختلاف و تحلیل متلاشی شود پس در

جميع کائنات صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ
سبب ممات. چون نظر در عالم حیوان کنیم ملاحظه می نمائیم
که حیوانات مبار که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند نظیر
گوسفندان و کبوتران و طیور سائرہ اینها جميع با یکدیگر الفت نمایند
در جنگ نیستند با همدیگر در صلحند لکن حیوانات درنده در میان
آنها ابدأ الفتی نیست منفرداً زندگانی کنند و چون به یکدیگر
رسند فوراً جنگ در گیرد نظیر گرگان و کلاب. پس می بینیم که
الفت از خصائص حیوانات مبار که است و جنگ از خصائص
حیوانات درنده. انسان گرگی را چون بدست آرد میکشد

ص ۲۵۸

زیرا گوسفندان را پاره پاره کرده است ولی نفوسی از بشر صد هزار
نفر را از زیر تیغ آبگین میگذرانند. ملاحظه کنید الآن در بالکان
چه خونها ریخته می شود جوانان شرحه شرحه می شوند مادرها
بی پسر می گردند اطفال بی پدر می شوند خانه ها خراب می گردد
خلاصه جميع بلایا و محن باین بیچارگان وارد می آید. باری در
بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان بقلوب خیرخواهان
عالم انسانی زده است سبحان الله عجب است که گرگ را درنده
می نامند و آن را می کشند و لکن مردمان درنده را می پرستند.
چه قدر انسان بی فکر است چه قدر انسان بی انصاف است
گرگی که یک گوسفند را میدرد این قدر مبغوض است اما اگر
یک انسان الآن در بالکان سردار باشد و صد هزار نفر را

بکشد جمیع سیاسیون و جنگجویان می گویند این شخص شجاع
بی نظیر و مثیل است این شخص سزاوار ستایش است زیرا
صد هزار نفر را کشته است. این چه قدر بی فکری است اگر
شخصی یک دلار بدزدد او را مجرم نامند اما اگر یک سردار
یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و ستایش
و نیایش نمایند باری مختصر این است که عالم انسانی ولکان
آتش جور و اعتساف است. و چون از بدایت عالم الی الآن

ص ۲۵۹

بتاریخ نظر می کنیم همین طور می بینیم که همیشه خونریزی بوده
همیشه حرب بوده همیشه خائمانها خراب شده ابداً عالم
انسانی راحت و آسایش نیافته. حال این قرن نورانی آمده عقول
بشر ترقی کرده علم و فنون توسعه یافته لهذا سزاوار چنین است
که بر حسب نبوات کتب مقدسه شرق و غرب متحد شوند
و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و باز و کبک
در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن
چرا نمایند بلکه انشاء الله عالم انسانی راحت جوید. باید
جمیع ما ها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم
تا آنکه صلح عمومی تأسیس یابد وحدت عالم انسانی جلوه
نماید. الحمد لله ما ها همه بندگان خدا هستیم و جمیع در بحر
رحمت او مستغرق شعاع شمس حقیقت بر جمیع ما ها تابیده
باران رحمت الهی بهمهء ما ها رسیده و نسیم عنایت بر جمیع

ما ها وزیده پروردگار بجمع ما ها مهربان است بجمع ما ها
محبت می فرماید بجمع ما ها رزق عطا می کند و جمع ما ها را
حفظ می کند باین درجه مهربان است زیرا کلّ در پناه او
راحت و آسایش می نمائیم. و خداوند از برای ما محبت خواسته
است اتحاد و اتفاق خواسته تعاون و تعاضد خواسته است

ص ۲۶۰

مهربانی خواسته، چرا ما این موهبت را از دست بدهیم
چرا این نور را بظلمت تبدیل کنیم چرا این حیات را مبدل
به ممات نمائیم چرا این محبت و الفت را مبدل به حسد و
بغض کنیم؟ پروردگاری که جمع ما را خلق کرده و باین درجه
بما مهربان است، آیا سزاوار است که مخالف رضای او رفتار
نمائیم بر ضدّ سیاست او معیشت کنیم بندگان او را صدمه
و اذیت نمائیم خون یکدیگر را مباح بدانیم اموال یکدیگر
را غارت کنیم؟ خدا ما را ملائکه خلق نموده است، آیا جائز است
حیوان درنده گردیم؟ چه قدر سبب حسرت است اگر انسان
در این وحشت بماند. باری جمیع مظاهر الهی بجهت محبت و
الفت آمده اند جمیع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل
گشته جمیع تعالیم سبحانه بجهت محبت و الفت بوده لکن ما
این حقیقت را فراموش کردیم به تقلیدی گرویدیم و چون
تقالید مختلف است نزاع و جدال بمیان آمد و آتش حرب و
قتال شعله زد. پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت کنیم

یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحرّی نمائیم و هیچ شبهه‌ئی نیست
که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ
و جدال حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت
ص ۲۶۱

حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن درندگی و خونخواری
مات تقالید هادم بنیان انسانی است زیرا سبب تعصب
است و تعصب سبب جنگ. مظاهر مقدّسه الهی زحمّتها و
بلایای شدید تمجّل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد
یکی در تاریکی حبس افتاد و دیگری نفی در بلاد شد یکی بالای
صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد این بلایا را بجهت
این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر
الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای
یکدیگر کنند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند
مدّت حیات را در نهایت زحمت بودند تا ما را هدایت کنند
و ما را بحقیقت دلالت نمایند، آیا سزاوار است که ما زحمات
آنها را ضایع کنیم مشقّتهای آنها را بی ثمر نمائیم بر ضدّ
تعالیم آنها قیام کنیم متابعت شیطان نمائیم و هر روز بجنگ
و جدالی مشغول شویم و هر روزی سبب خونریزی و خرابی
گردیم آیا کفایت نیست؟ و این همه قرون و اعصار جنگ بوده
لذا جنگ را تجربه کردیم و دیدیم که حرب و قتال و بغض
و عداوت سبب اضمحلال است سبب غضب الهی است

سبب محرومیت از رحمت پرودگار است خوب است حالا

ص ۲۶۲

در این عصر نورانی یک چندی الفت و محبت را تجربه نمائیم
صلح عمومی را اعلان کنیم وحدت عالم انسانی را نشر دهیم
شب و روز بکوشیم تا بین بشر اتحاد و اتفاق جلوه نماید این را
نیز چندی امتحان کنیم اگر دیدیم که محبت و الفت و صلح
ضرر دارد آسان است دوباره بچنگ برگردیم اما چون
ملاحظه کردیم که محبت سبب ترقی انسان است سبب نورانیت
بشر است سبب وصول برضای الهی است سبب قربیت در گاه
کبریاء است به نهایت قوت تمسک به آن کنیم. باری من
شب و روز دعا می کنم که این آتش حرب و قتال خاموش شود
و چشمه صلح و حیات بجوشد امیدوارم که جمیع ما ها بکوشیم
راحتمان را فدا کنیم ثروتمان را صرف کنیم حتی جانمان را
فدا نمائیم تا این نورانیت صلح و وفاق در جمیع آفاق بتابد و
عالم انسانی روشن گردد. از جمله اساس حرب و جنگ در
بالکان امروز تعصب دینی است تعصب مذهبی است شما
درست ملاحظه نمائید که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبت
بین بشر زیاد شود سبب الفت و مؤانست گردد ما چنین
موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده ایم دین که باید
سبب ارتباط باشد سبب خونریزی شد دین که باید سبب

ص ۲۶۳

عدل و انصاف باشد سبب ظلم بی پایان گردید. پس اگر دین
 سبب جنگ و جدال شود البته بی دینی بهتر است زیرا مقصد
 از دین محبت است تا قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد ولی
 اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متنفر نماید و سبب
 این ظلم و عدوان گردد البته این دین نیست بل عین ضلالت
 و گمراهی است و بی دینی خوشتر. جمیع مظاهر مقدّسه الهی
 با یکدیگر در نهایت محبت بودند یکدیگر را بسیار ستایش
 می کردند یکدیگر را بی نهایت تنزیه و تقدیس می نمودند
 مثلاً حضرت موسی حضرت ابراهیم را تبریک و تقدیس کرد و
 نهایت ستایش را نمود و بیان نمود که او شمع هدایت الهی بود.
 همین طور حضرت مسیح نهایت تجید را از حضرت موسی نمود
 تنزیه و تقدیس کرد و نام موسی را در شرق و غرب منتشر نمود
 کتاب موسی را در اقطار عالم انتشار داد انبیای بنی اسرائیل را
 ستایش کرد بلکه بنی اسرائیل را مفتخر و سرافراز فرمود.
 همچنین حضرت محمد، نهایت ستایش از حضرت مسیح در
 قرآن موجود که حضرت مسیح کلمه الله است حضرت مسیح
 روح الله است حضرت مسیح از روح القدس تولّد یافت و
 مریم در قدس الاقداس بود معتکف بود و مائده از آسمان بر او
 ص ۲۶۴

نازل می شد باری نهایت ستایش را از حضرت مسیح نمود حتی
 یک سوره باسم مریم در قرآن موجود است و جمیع مضمون

ستایش از یوحنا معمدانی و حضرت مسیح و حضرات
 حواریون و حضرة مریم است. همین طور حضرت باب و
 حضرت بهاء الله جمیع مظاهر مقدسه الهی را ستایش نموده اند
 چنان در حق حضرت مسیح ستایش نمودند که ابداً در تصوّر
 نمی گنجد البتّه اگر جمع شود یک کتاب می شود. حضرت بهاء الله
 سبب نشر تورات و انجیل شریف و قرآن شد و شرح مفصّله
 بر بعضی آیات انجیل نوشت و اسرار انجیل را ظاهر نمود. اینها
 که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیات یکدیگر را
 تنزیه و تقدیس می نمودند و نهایت ستایش را می فرمودند، چرا ما
 که پیروان آنها هستیم بر ضدّ یکدیگر قیام کنیم همدیگر را بکشیم
 خائمان یکدیگر را خراب کنیم خون یکدیگر را بریزیم؟ مثل
 این که الآن در بالکان همین تعصّب دینی سبب این توحش این
 خونریزی و این ظلم و عدوان شده است. لهذا همه دعا کنید
 که خدا اینها را هدایت کند این بره ها را از چنگال گرگان نجات
 بخشد کلّ طیور سلام شوند و حمامه صلح عام گردند بایکدیگر
 الفت کنند تا این ظلمت از عالم زائل شود و نورانیت تعالیم الهی

ص ۲۶۵

شرق و غرب را روشن کند. این است نهایت آرزوی ما این است
 نهایت رجای ما ولی ما بقدر قوه می کوشیم بلکه شمس نجات و
 فلاح از افق عالم انسانی طلوع نماید. من از شرق آمده ام مسافت
 بعیده را طی کرده ام از بسکه شماها را دوست داشتم زیرا شنیدم

که شما ها صلح جوهستید راحت و آسایش عالم انسانی را میخواهید
لذا از این افکار عالیّه شما از این مقاصد خیریه شما نهایت سرور را دارم.

پرورد گارا رحیما کریما مشاهده می فرمائی که در بالکان،

چه آتش اعتسافی شعله میزند چه شعله نائره فسادى زبانه

میکشد؟ این اقوام بجان همدیگر افتاده اند ولی تو صلح

می خواهی آنان جنگ می طلبند ولی تو محبت می جوئی آنان

بغض و عداوت می خواهند ولی تو نورانیت آسمانی می طلبی.

ای پرورد گار دلها در ظلمت حیوانی مستغرق است پس

به انوار شمس حقیقت روشن فرما. خداوندا رحمت کن

این درندگان را به صفات حسنه مزین نما و این حیوانات

را از خونریزی باز دار این جنگ را تغییر به صلح کن و این

کلفت را مبدل به الفت نما و این بغض و عداوت را به محبت

ص ۲۶۶

منقلب فرما. خداوندا این ظلمت را زائل کن و نورانیت رحمت

را منتشر فرما در بین قلوب ارتباط آسمانی بخش و بر جمیع بنور

صلح و صلاح جلوه کن. خداوندا این گرگان را اغنام نما

و این درندگان را انسان کن این نفوس را هدایت کن تا رضای

تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت ننمایند.

خداوندا این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی و قبر

عموم بشر است قبرستان دائمی انسان است با وجود این این

غافلان و این مدهوشان بجهت این قبر ابدی جنگ نمایند

خون یکدیگر ریزند خائمان یکدیگر نهب و غارت نمایند
و ممالک را خراب کنند. خدایا بارقه هدایت بفرست
و اینها را از این اخلاق و اطوار نجات بخش
و بملکوت خویش دلالت فرما تا استفاضه
از ملکوت صلح و سلام نمایند. خدایا
رحم کن خدایا هدایت نما خدایا
تأیید بخش خدایا توفیق ده توئی
کریم و توئی رحیم و توئی توانا.

ص ۲۶۷

خطابه در دانشگاه لیلاند استانفرد (۱) پالو آلتو (۲)
کالیفرنیا ۸ اکتبر ۱۹۱۲ صبح ۲۷ شوال ۱۳۳۰ (۳)
هُوَالله

اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق
اشیاء است و چون امروز خود را در مرکز علم می بینم در این کلیّه
که شهرتش به آفاق رسیده لهذا نهایت سرور را دارم زیرا اشرف
جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علماء است و اشرف
مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است. زیرا علم سبب
روشنائی عالم است علم سبب راحت و آسایش است علم سبب
عزّت عالم انسانی است. چون دقت نمائید دولت علم اعظم
از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم می شود امپراطورها
و قیصره مخلوع گردند و بکلی سلطنتشان زیر و زیر می شود

اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی انقضای ندارد. ملاحظه

کنید فلاسفه ای که در قدیم بودند چگونه سلطنت آنها باقی است

سلطنت رومان به آن عظمت منقرض شد سلطنت یونان به آن

عظمت منقرض شد سلطنت شرق به آن عظمت منقرض شد

لکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی است الآن

در جمیع کلیات و محافل علمیّه ذکر آنها باقی است و حال آنکه

ذکر ملوک بکلیّ نسیّاً منسیّاً شده. پس سلطنت علم اعظم از

سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را به خونریزی تسخیر

کنند لکن شخص عالم به علم فتح کند ممالک قلوب را در زیر

نگین اقتدار در آورد از این جهت سلطنتش ابدی است. چون

که اینجا مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم که در این

مرکز حاضر شدم و از برای شما تأییدات و توفیقات الهیّه

می طلبم تا در علوم و فنون بنهایت درجه رسیده مانند

چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید. چون

اعظم تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است

لذا می خواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این

مسئله از مسائل فلسفه الهی است. و واضح که جمیع

موجودات یکی است و هر کائنی از کائنات عبارت از جمیع

کائنات است یعنی کلّ شیء در کلّ شیء است. مثلاً ملاحظه کنید که کائنات از اجزاء فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در جمیع مراتب وجود سیر دارند. مثلاً هر جزئی از اجزاء فردیه که در هیکل انسان است وقتی در عالم نبات بوده وقتی در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از صورتی به صورتی انتقال دارد و از کائی به کائن دیگر در صور نامتناهی عرضاً و طولاً انتقال می نماید و در هر صورتی کالی دارد. این سیر کائنات مستمرّ است لهذا هر کائی عبارت از جمیع کائنات است نهایت این است امتداد مدت لازم تا این جوهر فرد که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند. یک وقت تراب بود انتقالی داشت در صور جمادی بعد انتقال کرد به عالم نبات انتقالی داشت در صور نباتی بعد انتقال پیدا کرد در صور حیوانی حالا به عالم انسانی آمده است در مراتب انسانی سیر می کند بعد بر می گردد به عالم جماد. همین طور در جمیع مراتب سیر می کند در صور کائنات نامتناهی جلوه می نماید و در هر صورتی از صور کالی دارد در عالم جماد کمالات جمادی داشت در عالم نبات کمالات نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم

ص ۲۷۰

انسان کمالات انسانی دارد. پس واضح شد که در هر جوهر

فردی از کائنات انتقال در صور نامتناهی دارد و در هر صورتی
 کلی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد
 است. پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم
 است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است
 که وحدت اندر وحدت است مبدأ و منتهای وجود وحدت
 است. با وجود این وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات، آیا جائز
 است که در عالم انسانی نزاع و جدال باشد با وجود آنکه
 اشرف کائنات است؟ زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات
 نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حسّاسه دارد
 و کمالات انسانی دارد که عقل سلیم است با وجود این وحدت
 عظیمه، آیا جائز است که نزاع و جدال کند آیا جائز است
 که حرب و قتال نماید؟ جمیع کائنات با یکدیگر صلح اند جمیع
 عناصر با یکدیگر در صلح اند انسان که اشرف کائنات است،
 آیا جائز است که نزاع و جدال نماید؟ استغفر الله. ملاحظه
 کنید که این عناصر وقتی که با هم التیام دارند حیات است
 لطافت است نورانیت است راحت و آسایش است. الآن
 کائناتی را که ملاحظه کنید جمیع با یکدیگر در صلح اند

ص ۲۷۱

آفتاب و زمین صلح اند آب با خاک صلح است عناصر با یکدیگر
 صلح اند چون ادنی مصادمه حاصل می شود زلزله مثل زلزله
 شهر سانفرانسیسکو واقع ادنی مصادمه حریق عمومی شود این

همه مضرات حاصل شود و حال آنکه در عالم جماد است دیگر
 ملاحظه نمائید از مصادمه در عالم انسان چه قدر بلایا حاصل
 می شود. علی الخصوص که خداوند انسان را به عقل اختصاص
 داده و این عقل اشرف کائنات است فی الحقیقه قوه ایست
 از تجلیات الهی و این ظاهر و عیان است. مثلاً ملاحظه کنید
 که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و جمیع در تحت قانون طبیعت
 ابداً از قانون طبیعت سر موئی تجاوز نکند. مثلاً آفتاب باین
 عظمت اسیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتواند و
 همچنین اجسام عظیمه در این فضای نامتناهی جمیع اسیر
 طبیعت اند از قانون طبیعت تجاوز نتوانند که ارض اسیر
 طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر طبیعت اند جمیع حیوانات
 فیل باین عظمت با این قوه از قانون طبیعت تجاوز نتواند لکن
 انسان باین کوچکی با این جسم ضعیف چون مؤید به عقل است
 و عقل جلوه ئی از جلوه های الهی است از قانون طبیعت را می شکند
 و بهم میزند. مثلاً به قانون طبیعت انسان ذی روح خاکی است

ص ۲۷۲

لکن این قانون را شکسته مرغ می شود در هوا پرواز می نماید ماهی
 می شود در زیر دریا سیر می کند کشتی می سازد روی دریا می تازد.
 این علوم و فنونی که شما ها دارید و در دارالفنون تحصیل می کنید
 جمیع اسرار طبیعت بوده به قانون طبیعت باید مستور باشد
 لکن عقل انسان این قانون را شکسته حقایق اشیاء را کشف

نمود و از حیّز غیب به شهود آورد و این علوم پیدا شد و این
 مخالف قانون طبیعت است. مثلاً قوّه برقیّه از اسرار مکنونه
 طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل انسان این را کشف
 کرد و قانون طبیعت شکست و از حیّز غیب به حیّز شهود آورد
 و این قوّه عاصیه را در شیشه حبس نمود و این خارق العاده
 است و مخالف طبیعت است. از غرب به شرق در یک دقیقه
 مخبره می نماید این معجزه است انسان صوت را می گیرد
 در فنوگراف حبس می کند و حال آنکه صوت باید آزاد باشد
 زیرا قانون طبیعت چنین اقتضا می کند. همچنین سائر اکتشافات
 جمیع اسرار طبیعت است و به قانون طبیعت باید مستور باشد
 لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی است این قانون طبیعت
 را می شکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت
 دائماً بیرون میریزد. با چنین قوّه الهیه، چگونه جائز است

ص ۲۷۳

که ما مثل درنده ها باشیم مثل این گرگ ها یکدیگر را بدریم
 و فریاد بکش بکش بر آریم، آیا این سزاوار عالم انسانی است؟ اگر
 حیوانی درندگی نماید بجهت طعمه است عقل ندارد که فرق بگذارد
 میان ظلم و عدل قوّه ممیزه ندارد لکن انسان چون درندگی
 نماید بجهت طعمه نیست بجهت طمع است بجهت حرص است.
 حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از
 عقل سلیم مستفیض است با چنین افکار عالیه با وجود این همه

علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار
عقلیه با وجود این همه ادراکات با وجود این همه اکتشافات
باز داخل میدان جنگ شده خون یکدیگر را بریزند؟ و
حال آنکه انسان بنیان الهی است بنیان بشر نیست اگر
بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر شود پس
چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند شبهه ئی نیست
که سبب غضب الهی است. خداوند انسان را شریف خلق نموده
و بر جمیع اشیاء امتیاز داده و به مواهب کلیّه مختصّ نموده
عقل داده ادراک داده قوه حافظه داده قوه متخیله داده
حواسّ خمسّه ظاهره داده این همه مواهب عظیمه داده
خداوند انسان را مصدر فضائل نموده تا آنکه مانند شمس

ص ۲۷۴

روشن شود سبب حیات گردد سبب آبادی باشد. حالا ما
از جمیع این مواهب چشم می پوشیم و این بنیان الهی را خراب
کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسیر
طبیعت نیستیم خود مان را اسیر می کنیم و به اقتضای طبیعت حرکت
می نمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است اگر انسان تربیت نشود
از مقتضیات طبیعت نزاع و جدال است. جمیع این مکاتب این
همه مدارس بجهت چه تأسیس می شود بجهت این که انسان
از مقتضای طبیعت نجات یابد از نقائص طبیعت خلاص شود
کالات معنویه پیدا کند. ملاحظه کنید اگر این زمین را

بحال طبیعت وا گذارید خارستان شود علفهای بی‌هوده
 بروید لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت
 عظیمه حاصل شود این کوه ها را اگر بحالت طبیعت گذاری
 جنگل شود ابداً درخت میوه دار نروید ولی چون تربیت شود
 باغ گردد و نتیجه بخشد و ثمر دهد انواع گل و ریاحین حاصل
 گردد. پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد
 لهذا محتاج تربیت است علی‌الخصوص تربیت الهی. مظاهر
 مقدّسه الهیه مربّی بودند باغبان الهی بودند تا این جنگلهای
 طبیعی را باغستان پرثمر نمایند این خارستان را گلستان کنند.

ص ۲۷۵

پس تکلیف انسان چه چیز است این است که انسان باید در
 ظلّ مربّی حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده بفضائل
 معنویه متّصف گردد. آیا جائز است که ما این مواهب الهیه را
 این فضائل معنویه را فدای طبیعت کنیم؟ حال آنکه خداوند
 قوّه ئی بما داده که قوانین طبیعت را بشکنیم شمشیر را از دست
 طبیعت گرفته بر فرق طبیعت زنیم، آیا جائز است خود را اسیر
 طبیعت نمائیم بموجب انبعاثات طبیعی که نزاع بقا است مانند
 حیوانات درنده همدیگر را بدریم نوعی زندگانی کنیم که
 فرقی مابین انسان و حیوان نماند؟ این است که فی الحقیقه
 بدتر از این زندگانی نمی شود از برای عالم انسانی حقارتی
 بدتر از این نیست از برای عالم انسانی وحشیّت بدتر از جنگ

نیست زیرا سبب غضب الهی است زیرا سبب هدم بنیان
رحمانی است. الحمد لله من خودم را در مجمعی می بینم
که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومی است
و جمیع افکارشان وحدت عالم انسانی جمیع خادم حقیقی
نوع بشرند از خدا می خواهیم شما ها را تأیید نماید و توفیق
بخشد تا هر یک علامهء عصر شوید و سبب نشر علوم گردید
سبب اعلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردید.

ص ۲۷۶

زیرا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی
بین دول صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین ادیان و
صلح عمومی بین اقالیم فرمود و فرمود که اساس ادیان الهی
یکی است و جمیع ادیان اساسشان ارتباط و التیام است لکن
اختلاف در تقالید است و این تقالید دخلی به تعالیم الهی ندارد.
چون این تقالید مختلف است سبب نزاع و قتال شده اما اگر
تحرّی حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متّفق گردند. دین باید
سبب الفت و اتّحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود
اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البتّه بی دینی بهتر است زیرا عدم
شیء مضرّ بهتر از وجود آنست. دین علاج الهی است درمان هر
درد نوع انسانی است مرهم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال
شود و سبب جنگ و جدال گردد و علّت خونریزی شود البتّه
بی دینی به از دین است. و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول

و ملل را حضرت بهاء الله مصرّح فرمود و مضرات جنگ را
بیان کرد زیرا نوع انسانی یک قوم اند و جمیع سلالهء آدم، آدم
یکی است و جمیع اطفال یک پدرند و اعضای یک عائله
نهایتش این است که یک عائلهء بزرگی است و در یک عائله
اجناس مختلفه تصوّر نتوان نمود اگر چنین تصوّر ممکن بود

ص ۲۷۷

می توانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجاست ولی مادامی که همه
اعضای یک عائله هستند امم مختلفه نیستند لهذا این
امتیازات که این ایتالیائی و آن آلمانی است و این
انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است و دیگری امریکائی
اینها بتمامها اوهام است همه انسان اند همه خلق خداوندند
همه یک سلاله اند همه اولاد یک آدم اند اینها تعبیرات وهمیه
است. اما تعصّبات وطنیه، کرهء ارض موطن هر انسان است
یکی است متعدّد نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی
حدود وهمیهء بی اساس را بعضی از مستبدّین قرون ماضیه
اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند که
مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالک. لهذا این احساسات
وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند خود در قصور
عالیه زندگی می کردند از هر نعمتی بهره می بردند غذاهای
لذیذ می خوردند در رختخوابهای پرند می خوابیدند در
باغهای ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند هر وقت ملالی

رخ میداد در تالار های رقص با خانمهای ماه رو میرقصیدند

گوش به موسیقی دلپذیر می دادند. اما باین رنجبران باین

رعیت ها باین بیچاره ها باین دهقانها می گفتند بروید

ص ۲۷۸

در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید خائمان یکدیگر را

خراب کنید شما ها سربازید ما ها صاحب منصبیم کاپیتانیم

جنرالیم. دیگران می گفتند، چرا مملکت ما را خراب می کنید؟ جواب

می شنیدند که شما ها آلمانید ما فرانسه ایم. ولی مؤسّسین

همه این جنگها در قصور به کیف خود مشغول بودند دست

از سرور و فرح خود بر نمی داشتند اما خونهای بیچارگان

ریخته می شد برای چه برای افکار وهمیه که این ملت فرانسه

است و آن دولت آلمان و حال آنکه هر دو آدم اند هر دو

اعضای یک عائله اند هر دو یک ملت اند این عنوان وطن

را سبب این همه خونریزیها می کنند. و حال آنکه این کره

یک وطن است پس صلح باید در جمیع اوطان محقق گردد

خداوند یک کره خلق کرده یک نوع انسان خلق نموده این

کره ارض موطن کلّ است ما آمده ایم یک خطوط و همیه

فرض کرده ایم در صورتی که این خطوط وهم است یکی را

گفتیم آلمان است دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که

این وطن آلمان مقدّس است سزاوار پرستش است سزاوار

حمایت است ولی آن قطعه دیگری بد است مردمانش

کشته شود اموالشان تاراج شود اطفال و زنانش اسیر گردد.

ص ۲۷۹

چرا بجهت این خطوط و همیه انسان خونریزی نماید و ابناء نوع خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال آنکه چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده بعد قبر ابدی او شود. آیا سزاوار است بجهت این قبر ابدی این همه خونریزی نمائیم؟ این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم خود مخفی خواهد کرد این خاک قبر ما است چرا جنگ و جدال برای این قبر ابدی نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی است این چه بی فکری است. امیدوارم که جمیع ملل در نهایت محبت و الفت مانند یک عائله چون برادران و خواهران و مادران و پدران با یکدیگر در کمال صلح زندگانی نموده و کامرانی کنند.

ص ۲۸۰

خطابه در کلیسای موحدین پالو آلتو - کالیفرنیا (۱)

۱۸ اکتبر ۱۹۱۲ (شب) ۲۷ شوال ۱۳۳۰ (۲)

هو الله

امشب الحمد لله در کلیسای موحدینیم کلیسائی که

منسوب به توحید است لهذا خواستم ذکرى از توحید کنم که

اعظم اساس ادیان الهی است. در جمیع ادیان الهی بیان توحید

هست، اساس این مسئله چیست؟ این معلوم است که حقیقت

الوهیت در تصوّر انسان نیاید انسان ادراک حقیقت الوهیت

نماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم انسان

محدود است حقیقت الوهیت غیر محدود محدود نمی تواند

حقیقت نامحدود را ادراک کند حادث نمی تواند احاطه بقدیم

نماید. چون در عالم کائنات سیر نمائیم می بینیم عالم جمادی هست

عالم نباتی هست عالم حیوانی هست و عالم انسانی. عالم جماد

(1) - California (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۲۹۴

ص ۲۸۱

هر قدر ترقّی کند نمی تواند عالم نبات را درک کند عالم نبات هر

قدر ترقّی کند نمی تواند از عالم حیوان خبر گیرد. مثلاً این گل لطیف

هر قدر ترقّی کند نمی تواند خبر از سمع و بصر گیرد که سمع چه چیز

است و بصر چه روح انسانی چیست و عقل انسانی چه چون که

ما فوق حوصله اوست نمی تواند ادراک کند باوجود این که ما

و این نبات هر دو حادثیم و ممکن و لکن تفاوت مراتب مانع از

ادراک است زیرا آن عالم نبات و عالم ما عالم انسان لهذا

نمی تواند حقیقت انسان را درک کند. بعد از آنکه تفاوت مراتب

مانع ادراک است و هر مادون ادراک رتبهء مافوق نتواند پس

ما نمی توانیم خدا را درک کنیم ما حادثیم او قدیم ما عاجزیم او

قادر ما فقیریم او غنی ما محتاجیم او مستغنی ما محدودیم او

نامحدود ما فانی و او باقی چگونه می توانیم حقیقت الوهیت را

ادراک کنیم یا بیانی نمائیم یا نعت و ستایشی کنیم. زیرا آنچه ستایش
 نمائیم بقدر عقل و ادراک ماست آنچه در تصوّر آید مخلوق
 انسان است و محاط و انسان محیط بر آن و حال آنکه حقیقت
 الوهیت محیط است و انسان محاط پس آنچه به تصوّر آید
 حق تعالی منزّه از آن و تصوّر ذهنی انسان است حقیقی ندارد.
 لکن خود انسان وجود حقیقی دارد آن الوهیتی که در ذهن ما
 ص ۲۸۲

در آید و عقل ما به آن احاطه کند آن الوهیت نیست زیرا وجود
 ذهنی دارد وجود خارجی ندارد و ما که وجود ذهنی و عینی داریم
 خود اعظم از آن زیرا ما محیطیم آن محاط. پس واضح و آشکار
 است که قوای عقلیه بشر ادراک حقیقت الوهیت ننماید و لکن
 فیض الوهیت محیط است انوار الوهیت ساطع و صفات الوهیت
 ظاهر و باهر و حقائق مقدّسه انبیای رحمانیه بمنزله آئینه
 در نهایت لطافت و صفا در مقابل شمس حقیقت اند لهذا شمس
 حقیقت به انوار و حرارتش در آن آئینه ظاهر و باهر و کالاتش
 در آن جلوه نماید. اگر ما بگوئیم آفتاب در این آئینه جلوه نموده
 و اشراق کرده مقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس
 تنزل کرده و آمده در این آئینه منزل نموده زیرا این مستحیل است
 آفتاب را تنزلی نیست همیشه در مرکز تنزیه بوده است و لکن انوار
 و حرارتش در این آئینه صافی جلوه نموده و جمیع کالاتش ظهور
 کرده این مرایا حقایق انبیاء است. پس معلوم شد که حقیقت

الوهیّت مقدّس از نزول و صعود است مثل این که آفتاب منزّه
از صعود و نزول است و لکن فیض ابدی آفتاب در این آئینه صافی
لطیف ظاهر و عیان است. و آئینه می گوید که آفتاب در من است
اگر تو انکار میکنی در من نظر کن یقین است که صدق است زیرا

ص ۲۸۳

آفتاب را در آئینه می بینیم با وجود این مقصد این نیست که تنزّل کرده
و در این آئینه منزل نموده زیرا برای آفتاب صعود و نزولی نیست
لکن به جمیع فیوضاتش در این آئینه ظاهر است. این است که
حضرت مسیح می فرماید که پدر در پسر است یعنی آن آفتاب
در این آئینه ظاهر و آشکار است نه این که آن آفتاب تنزّل کرده
در این آئینه جای گرفته. این است معنی توحید این است حقیقت
این مسئله ببینید مثل آفتاب روشن و مطابق عقل و فنّ
این است که می گوئیم باید دین مطابق عقل و علم باشد ببینید
چه قدر واضح و مطابق علم و عقل است و در آن شبهه و شکی نه.
مادام که شمس حقیقت در این مرآت صافی اشراق کرده و از
این آئینه به جمیع آفاق اشراق نموده نور آفتاب یکی است و
حرارت آفتاب یکی و بر جمیع کائنات جلوه گر هیچ کائی نیست
که از فیوضات شمس محروم ماند البتّه جمیع خلق از فیض الهی
نصیب دارند جمیع ناس مظهر مهربانی الهی هستند جمیع کائنات
آیات قدرت او هستند هیچ یک صنع شیطان نیست همه را
خدا خلق کرده جمیع صنع الهی هستند. پس ما باید آیات قدرت

الهی را تکریم نمائیم ما باید آیات قدرت الهی را تعظیم کنیم
ما باید آیات قدرت الهی را مهربانی کنیم و آن جمیع عالم انسانی است

ص ۲۸۴

زیرا جمیع آیات قدرت او هستند کی آنها را خلق کرده خدا خلق
نموده نهایتش این است که بعضی عالم بعضی جاهلند نادانانرا
باید تعلیم کرد تا دانا شوند مریض اند باید معالجه کرد تا شفا
یابند طفل اند باید تربیت نمود تا به بلوغ رسند خواب اند باید
آنها را بیدار کرد ولی باید همه را دوست داشت این طفل را نباید
مبغوض داشت که نادان است به بلوغ نرسیده باید او را تربیت
کرد تا به بلوغ رسد عقل و درایت پیدا کند علم و معرفت حاصل
نماید تا مقبول درگاه خدا شود. خداوند بسیار مهربان است
حضرت مسیح میفرماید که آفتاب خدا بر جمیع می تابد حتی بر
گنه کار این چه قدر بیان شیرینی است. ملاحظه کنید هر چند
این کره ارض ظلمانی است لکن آفتاب نورانی چگونه همه را
تربیت می نماید جمیع را روشن می کند همه را گرم می کند، آیا می توانیم
آثار شمس را انکار کنیم؟ همین طور می بینیم خدا مهربان است
جمیع را تربیت می کند به جمیع فیض می بخشد مادام که همچنین
خدای مهربانی داریم چرا ما نا مهربان باشیم او خالق ما است
او محیی ما است او مربی ما است او رازق ما است او به همه
مهربان است پس چرا ما نا مهربان باشیم چرا بگوئیم این موسوی
است او عیسوی است این محمدی است او بودائی است

اینها دخلی بما ندارد خداوند همهء ما را خلق کرده و تکلیف
 ما است که به کلّ مهربان باشیم. امّا مسائل عقائد راجع بخدا
 است او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد خداوند ما را
 محتسب آنها قرار نداده ما باید شکر نعمای الهی کنیم ممنون
 عنایات او باشیم که ما را بصورت و مثال خود خلق فرموده
 به جمیع ما سمع و بصر عنایت نموده این چه موهبتی است این
 چه عنایتی است این چه تاج درخشانی است چرا این عنایات را
 هدر دهیم چرا بخود مشغول شویم چرا به یکدیگر پردازیم چرا
 انکار فیوضات الهی کنیم ما باید به شکرانهء این موهبت پردازیم
 و چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم جمیع در یک وطن
 زندگانی نمائیم جمیع یک ملت شویم تا این عالم انسانی ملکوتی
 گردد این جهان ظلمانی نورانی شود. تا نزاع و جدال بر افتد
 و نهایت محبت و الفت حاصل شود. این است مقصود از بعثت
 انبیای الهی این است مقصود از انزال کتب آسمانی این است
 مقصود از تجلّی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر
 گردد وحدت وطن حاصل شود وحدت ملت استقرار یابد
 وحدت سیاست حاصل گردد و انواری ملکوتی در عالم انسانی
 ظاهر و عیان شود کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید

وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد یعنی نفس بشر

ملائکه شود. ملائکه عبارت از چه چیز است مقصود نفوس

مقدسّه است نفوس روشن و نفوس کامل است نفوس

الهی است که آن نفوس مقدّسه مظهر محبّت اند مظهر عقل و

دانش اند اسیر این تقالید پوسیده نیستند. این تقالید پوسیده

ادیان سبب عداوت است سبب خرابی است سبب تاریکی است

سبب خونریزی است سبب ظلمت است سبب استبداد است

این تقالید را بیندازید و به اساس حقیقت تثبیت نمائید اساسی که

حضرت مسیح گذاشت اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن

اساس بهاء الله است. و آن اساس وحدت عالم انسانی است

آن اساس محبّت عمومی است آن اساس صلح بین دول

است آن اساس صلح عمومی بین ملل است آن اساس صلح عمومی

بین اجناس است آن اساس صلح عمومی بین اوطان است آن

اساس صلح عمومی بین ادیان است آن اساس صلح عمومی

بین مراتب حیات است. در وقتی که شرق را ظلمت و عداوت و

بغضا احاطه کرده بود و ابرهای کثیف افق حقیقت را پوشانده

بود در میان اهالی شرق تعصّب مذهبی تعصّب سیاسی

تعصّب جنسی و تعصّب وطنی بود و ملل شرق با یکدیگر در نهایت

ص ۲۸۷

قتال و جدال ادیان یکدیگر تخیس می نمودند و از یکدیگر

احتراز می کردند و نهایت دشمنی با هم داشتند ظلمت قسمی

احاطه کرده بود که ابداً از نور اثری نبود، در چنین وقتی حضرت

بهاء الله از افق حقیقت اشراق نمود و تعالیم و بیاناتی فرمود که
 جمیع ملل را با یکدیگر ارتباط داد الفت بین ادیان انداخت
 تعصب مذهبی نگذاشت تعصب سیاسی نگذاشت تعصب
 وطنی نگذاشت تعصب جنسی نگذاشت جمیع ملل را در ظل
 خیمه وحدت انسانی داخل نمود و نفوسی که از ادیان و
 مذاهب نداء بهاء الله را شنیدند و از تعالیم او خبر گرفتند
 الآن در ایران در نهایت محبت و الفت اند و معاشر با یکدیگر
 در نهایت مهربانی با هم معامله کنند مثل این که یک خاندانند.
 این است که حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی می فرماید
 که ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخساری یعنی
 عالم انسانی از جمیع ملل و ادیان و اقوام به منزله یک شجره است
 و هر یک از ادیان و ملل به منزله شاخه و برگ و شکوفه و ثمر
 و آن شجر مبارک است شجر حیات است لهذا نباید بین
 افراد بشر ابداً نزاعی بماند بغض و عداوتی باشد باید جمیع
 در نهایت مهربانی و الفت با یکدیگر زندگانی نمایند و ایام را

ص ۲۸۸

بخوشی بگذرانند تا فیوضات الهی عالم انسانی را احاطه کند
 و ملکوت الهی در عالم انسانی مجسم گردد. این است نهایت آرزوی جمیع ما ها.

خطابه در کلیسای ژاپنی ها - سانفرانسیسکو

۱۹ اکتبر ۱۹۱۲ (شب) ۲۸ شوال ۱۳۳۰ (۱)

هو الله

امشب در نهایت سرورم که خودم را در بین این جمع
 محترم می بینم علی الخصوص که اینها فی الحقیقه از ابناء وطن
 خودمان هستند زیرا مدتی بود که نهایت اشتیاق را داشتم
 که اهالی ژاپون را ببینم. زیرا ملاحظه کردم که ژاپون در
 اندک زمانی ترقی فوق العاده کرده است ترقیاتی که جمیع عالم
 را حیران کردند و از این ترقیات در مادیات البته استعداد
 ترقیات در روحانیات دارند از این جهت بود که نهایت اشتیاق
 را بملاقات آنها داشتم. الحمد لله که موفق باین شدم که جمعی

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 294

ص ۲۸۹

محترم از ملت ژاپون را در این جمع امشب می بینم. از قرار مسموع
 ملت ژاپون ملت متعصبی نیست تحرّی حقیقت می کنند حقیقت
 را در هر جا بیابند عاشق آنند به بعضی تقالید تمسک تام ندارند.
 لهذا بسیار آرزو داشتم که صحبتی در میان آنها نمایم تا این که
 انشاء الله ملل شرق و غرب با یکدیگر التیام یابند تا این که این
 تعصبات دینی، وطنی، مذهبی، سیاسی، جنسی در میان بشر نماند
 هر نوع تعصب هادم بنیان انسانی است. چون نظر به تاریخ می کنیم
 ملاحظه می نمایم که از بدایت عالم تا یومنا هذا هزاران حرب و
 قتال حاصل شده و هر خونریزی که واقع گردیده منبعث از تعصب
 بوده جمیع محاریبات یا منبعث از تعصب دینی یا منبعث از تعصب

مذهبی یا منبعث از تعصب سیاسی یا منبعث از تعصب جنسی بوده
حتی فی یومنا هذا در بالکان قیامت است و این قتال منبعث از
تعصب دینی است. یک وقتی من در رومیلی بودم بین ادیان حرب
بود ابدأ عدل و انصاف در میان نبود اموال یک دیگر را غارت
می کردند خائمان یکدیگر را خراب می کردند رجال و نساء و اطفال
را می کشتند و همچنین گمان می کردند که این سبب قریبت بخدا
است. پس واضح شد که تعصب هادم بنیان الهی است و حال آنکه
دین باید سبب الفت باشد دین باید سبب محبت باشد دین باید

ص ۲۹۰

سبب عدالت باشد این است حکمت ظهور ادیان الهی. زیرا روابط
دیگر چندان حکمی ندارد رابطه دینی بسیار محکم است زیرا رابطه
بین بشر یا رابطه وطنی است و این واضح است که این رابطه کامل
نیست زیرا چه بسیار واقع که اهل یک وطن در میانشان حرب
می شود یا رابطه الفت رابطه جنسی است و چه بسیار واقع که
در میان جنس واحد جنگ عظیم اتفاق افتاده و این هم واضح
شد که کافی نیست یا رابطه بین بشر رابطه سیاسی بوده چه جنگهای
عظیم که در میان ممالک مختلفه واقع شده و می شود زیرا امروز
سیاست دول اقتضای اتحاد می کند و فردا اقتضای حرب می نماید.
پس معلوم و ظاهر شد که این روابط کفایت نمی کند و رابطه
حقیقی صحیح رابطه دین است زیرا دین دلالت بر وحدت
عالم انسانی می کند دین خدمت به عالم اخلاق می نماید دین

قلوب را پاک می کند دین انسان را متخلّق به اخلاق حمیده
می نماید دین سبب محبّت بین قلوب است چه که دین اساس
الهی است اساس الهی سبب حیات است تعالیم الهی سبب
نورانیّت من علی الارض است و اساس ادیان الهی یکی است و
جميع حقیقت است و حقیقت تجزّی و تعدّد قبول نموده و لکن
در بین بشر اختلاف حاصل شده و بعضی را گمان چنین که دین
ص ۲۹۱

سبب حرب و قتل و خونریزی است. استغفرالله جميع مظاهر
الهی جميع نفوس مقدّسه جان خود را فدای وحدت عالم انسانی
نمودند جميع خدمت به عالم اخلاق کردند نفوس را بکلیّ به صلح
و سلام خواندند و سبب نشر محبّت و الفت شدند فضائل
عالم انسانی را ترویج دادند و کلّ را در استفاضه کمالات صوری
و معنوی تشجیع و ترغیب نمودند. ولی افسوس که در میان
تقالیدی ایجاد شد و این تقالید دخلی به اساس ادیان ندارد
از این تقالید اختلاف حاصل شده و اختلاف مورث تعصّب
شده و تعصّب سبب خونریزی و جدال گشته. پس ما ها باید
کلّ این تقالید را ترک کنیم تقالیدی که پوسیده و کهنه است
و مانند عظم رمیم است و اگر تحرّی حقیقت کنیم جميع اتفاق نمائیم
ابداً نزاع نماند قتال نماند جميع با یکدیگر الفت جوئیم اگر این
ابرهای سیاه تقالید و تعصّب متلاشی گردد شمس حقیقت
در نهایت شعاع و حرارت جلوه نماید. ما می گوئیم که پیغمبران

الهی سبب محبت بوده اند بعضی ها می گویند که سبب دشمنی
بوده اند پس باید خودمان بالا استقلال تحرّی حقیقت کنیم
بینیم کدام یک صحیح می گویند. از جمله مظاهر مقدّسه
الهیّه حضرت موسی بود از جمله حضرت بودا بود و غیره

ص ۲۹۲

اولاً بعث انبیا بجهت تربیت بشر است زیرا آنان اوّل مربّی و
اوّل معلّم هستند هیئت اجتماعی را تربیت می نمایند و در این
هیچکس را شبهه نیست که آنان مربّی و معلّم حقیقی عالم انسانی
هستند. اگر شخصی تربیت عمومی نمود و نفوس را از قید شهوات
جسمانی نجات داد و به ملکوت الهی دعوت نمود و همیشه
در جانفشانی حاضر بود یقین است که پیغمبر است. ملاحظه
می کنیم که حضرت موسی بین بنی اسرائیل مبعوث شد ملّت
بنی اسرائیل در نهایت جهالت و ذلّت و اسارت و پریشانی بود
این ذلیل را از مصریان خلاصی داد و آنها را به ارض مقدّس آورد
جاهل بودند دانا کرد ذلیل بودند عزیز نمود اسیر بودند آزادی
عطا کرد پریشان بودند جمعشان نمود پیغمبران از میان آنها
مبعوث شد در مدارج تمدّن مادی و معنوی ارتقاء جستند
سلاطین عظیم در میانشان ظاهر شد تا بدرجه ئی رسیدند که
سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند پس ثابت شد که اوّل معلّم
و مربّی آن ملّت بود. و اگر تعصّب را کنار گذاریم و تحرّی حقیقت
کنیم می بینیم که حضرت مسیح اعظم از موسی کرد هیئت اجتماعیّه

را تربیت کرد و ملل و نحل مختلفه را در ظلّ کلمه الله در آورد پس هیچ

شبهه نماند که اینها پیغمبر بودند زیرا مقصد از نبوت تربیت

ص ۲۹۳

نوع انسانی است. حضرت مسیح شخصی بود وحید و فرید و

این امم عظیمه را تربیت نمود این ملل متحاربه را صلح داد

وحشیان متمدن شدند و ظالمان خلعت عدالت در بر

گرفتند اخلاق عالم انسانی ترقیات فوق العاده کرد از این

ثابت شد که مربی بود و معلّم امم بود. اگر این را انکار کنیم

بی انصافی است این نفوس مبار که خواه موسی خواه مسیح

خواه زردشت خواه کریشنا خواه بودا خواه کنفوسیوس خواه

محمد سبب نورانیت عالم شدند چگونه این برهان قاطع را

انکار کنیم چگونه نورانیت را انکار کنیم چگونه این اشراق

حضرت مسیح را انکار کنیم این بی انصافی است این انکار حقیقت

است باید انصاف داشته باشیم غرض و مرض را کنار بگذاریم

و تقالید آباء و اجداد را فراموش کنیم خود تحرّی حقیقت

نمائیم. انصاف بدهید ملت قدیم ایران جمیع این مظاهر

مقدس را انکار کردند بلکه نهایت بغض و عداوت را

داشتند ولی ما تحرّی حقیقت کردیم دیدیم این نفوس مقدسه

جمیع من عندالله بودند همه جانفشانی کردند جمیع تحمل

بلایا و رزایاء نامتناهی کردند تا ما را تربیت نمایند و متّصف

به اخلاق حمیده کنند حال ما چگونه این محبت را فراموش

کنیم نفس مسیح روح بخش است شمع بودا روشن است
ستارهء موسی درخشیده است شعله زردشت بسیار شدید
است نور محمدی تابان است چگونه انکار کنیم انکار امر
مشهود است ظلم است اگر تقالید را بگذاریم جمیع متفق می شویم
هیچ اختلافی نماند. از برای محمد غرضی ندارم بحسب ظاهر
ملت عرب سبب شد که سلطنت فرس بر باد رفت لهذا ملت
قدیم فرس نهایت کره را از حضرت محمد دارند لکن ما انصاف
میدهیم از انصاف نمی گذریم ملت عرب در نهایت ذلت بود
بسیار خونخوار بود بسیار متوحش بود بدرجه ئی متوحش بودند
که پدر دختر خود را زنده زیر خاک دفن می کرد ببینید چه قدر
متوحش بودند قبائل بودند متنازعه متقابله در این صحرای
عربستان کارشان این بود که با یکدیگر حرب کنند اموال یکدیگر
را غارت نمایند اطفال و زنان یکدیگر را اسیر کنند نفوس
یکدیگر را بکشند و هر قدر زن بخواهند بگیرند. حضرت محمد
در بین اینها پیدا شد این قبائل متوحشه را تربیت کرد اینها را
متخلّق به صفات حسنه نمود خونریزی را از میان آنها برداشت
اینها را تعلیم داد و بدرجه ئی رساند که چهار اقلیم عالم را سلطنت
می کردند در اندلس و اسپانیا چه تمدنی تأسیس کردند در بغداد

چه خلافتی تأسیس نمودند چه قدر خدمت به علوم کردند. پس

چرا انکار او را بکنیم و سبب عداوت و بغضا شویم و سبب این همه خونریزی گردیم و سبب همه طوفان و گردباد هزار و سیصد سال گذشته شویم که هنوز مستمر است زیرا الآن در بالکان قیامت است ملت مسیح ششصد میلیون است ملت اسلام سیصد میلیون اینها را به آسانی نمی شود محو کرد چرا محو کنیم اینها همه بندگان خدا هستند. آیا اگر بکشیم تا میان اسلام و عیسوی صلح شود این بهتر نیست این حرب چه ثمر دارد هزار و سیصد سال است حرب بود چه نتیجه حاصل شد این جنون محض است. آیا خدا راضی است حضرت مسیح راضی است حضرت محمد راضی است واضح است که نیستند آنان در حق یکدیگر مدح و ستایش کردند حضرت محمد می گوید که مسیح روح الله بود این نص قرآن است و می گوید که مسیح کلمه الله بود و در حق حواریون نهایت ستایش کرده است و در حق حضرت مریم نهایت ستایش کرده است. همین طور حضرت مسیح ستایش موسی کرد تورات را نشر داد صیت موسی را بشرق و غرب رسانید مقصد این است که اینها با یکدیگر در نهایت محبت و الفت بودند لکن این ملل با یکدیگر دشمن اند خون یکدیگر

ص ۲۹۶

میریزند. عالم در این ظلمت بود که حضرت بهاء الله از افق ایران طالع شد علم وحدت عالم انسانی را بلند کرد صلح عمومی را اعلان نمود ملت ایران را به تحرّی حقیقت دعوت کرد که دین

باید سبب الفت و محبت باشد سبب ارتباط قلوب بشر باشد

سبب حیات انسانی باشد نورانیت باشد. اگر چنانچه دین

سبب عداوت شود سبب خونریزی گردد بی دینی بهتر از دین است

زیرا دین علاج است اگر علاج سبب مرض شود ترک مرض بهتر

است. حال در ایران محمدی، مسیحی، زردشتی، بودائی، اینها جمعاً

در محفل واحد جمع می شوند و بموجب تعالیم بهاء الله به نهایت

محبت و الفت با همدیگر مؤانست می نمایند نه عداوتی نه بغضی

نه اعتراضی نه دشمنی بلکه مانند یک عائله با یکدیگر الفت می کنند.

شما ها که اهل شرق هستید میدانید که شرق همیشه مطلع

انوار بوده شمس حقیقت همیشه از شرق طلوع کرده و بر غرب پرتو

انداخته لذا شما ها باید مظهر این انوار گردید سراجهای روشن

شوید مثل ستاره های متألئی بدرخشید و سبب محبت بین

جميع ملل گردید تا عالمیان شهادت بدهند که شرق همیشه

مصدر انوار بوده و سبب الفت بین بشر بوده با جميع ملل عالم

صلح باشید همه را دوست بدارید همه خدمت کنید زیرا همه

ص ۲۹۷

بندگان خداوندند همه را خدا خلق کرده همه را خدا رزق میدهد

و همه مهربان است پس ما هم باید بجميع مهربان باشیم.

خطابه در کلوب طبعیون (۱)

سافرانسیسکو - ۱۰ اکتبر ۱۹۱۲ (۲۹ - شوال ۱۳۳۰) (۲)

هو الله

امشب مریض بودم احوالم خوب نبود لکن محض محبتی
که بشما دارم با وجود علیلی مزاج آمدم هم علیل بودم و هم
خسته ولی شنیده ام که شما مجمعی دارید و تحرّی حقیقت
می کنید و از تقالید آزادید و می خواهید به حقیقت مسائل
پی برید همتان بلند است به تقالید قدیمه تشبّث ندارید
لذا مناسب دانستم که بیان فلسفهء شرق و غرب بنمایم و
تفاوت میان این دو فلسفه را عرضه دارم. میزان ادراک

(1) - Materialist Club (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص ۲۹۵

ص ۲۹۸

در نزد فلاسفه غرب حسّ است رأیشان این است که هر
شیء محسوس حقیقت است یعنی در محسوس شک و شبههئی
نیست. مثلاً این قندیل را قندیل می بینیم این مکان را مکان می بینیم
این آفتاب را آفتاب می بینیم این صحرا را صحرا می بینیم این است
ادراک حقیقت، هر چیزی را که به قوای حسّاسه ادراک می کنیم
در آن شبههئی نیست بلکه حقیقت ثابتۀ راسخه است. امّا
در نزد فلاسفهء شرق علی الخصوص فلاسفهء یونان و ایران میزان
ادراک عقل بوده است و برهانیشان این است که حسّ خطا
می کند و چون خطا می کند نمی توان گفت میزان تامّ است. اعظم
قوای حسّاسه قوّهء باصره است این قوّهء باصره سراب را آب
می بیند و ابداً در آن شبهه ندارد و حال آنکه وجود ندارد قوّه

باصره صور مرئیه در آینه را موجود می بیند و لکن عقل می گوید

وجود ندارد قوه باصره آفتاب را متحرک می بیند و جمیع این

نجوم نامتناهی را طائف حول ارض می بیند و حال آنکه آفتاب

مرکز است و کره ارض حول خویش می گردد قوه باصره ارض را

مسطح می بیند ولی قوه عقلیه کشف می کند که کره است قوه

باصره این اجسام عظیمه در فضای نامتناهی را جسم صغیر می بیند

و لکن عقل حکم می کند که اینها اجسام کبیره اند قوه باصره

ص ۲۹۹

نقطه جواله را دایره می بیند و حال آنکه دایره وجود ندارد قوه

باصره ساحل را متحرک می بیند و حال آنکه کشتی در حرکت است

خلاصه دلائل کثیره آورده اند که نمی توان گفت شیء محسوس

محقق است پس خطای قوه باصره ثابت شد با وجود این

خطا چگونه می توانیم بگوئیم که حس صحیح است پس معلوم

شد که میزان حس ناقص و میزان عقل کامل است باید حقیقت

هر شیء را به میزان عقل موازنه کنیم زیرا میزان عقل تام است

و هر شیء معقول حقیقت دارد. لهذا آنان جمیع مسائل را به

میزان عقل موازنه می کنند و می گویند که حس معاونت عقل را

می کند حس آلتی است از برای عقل که بواسطه آن تحرّی

حقایق اشیا را می کند ولی میزان عقل است. فلاسفه غرب

می گویند انسان حیوان است و لکن فلاسفه شرق نظیر ارسطو

و افلاطون و فلاسفه ایران میگویند کلیه عالم وجود به دو عالم

منحلّ می شود یعنی دو عالم عظیم عوالم دیگر مثل جماد و نبات اهمّیت ندارد و این دو عالم یکی عالم حیوانی که عالم طبیعت است و دیگری عالم انسانی است که عالم عقل است انسان ممتاز از حیوان است به عقل. و همچنین ادراکات انسان به دو قسم است محسوس و معقول اما احساسات حیوان یکی است

ص ۳۰۰

و محسوس زیرا محقّق است که حیوان جز امر محسوس ادراک نمی کند اما انسان دو ادراک دارد یکی ادراک محسوس مثل این که قندیل را قندیل می بیند یکی ادراک معقول مثل مسائل ریاضیه مثل کرویت ارض این امر معقول است مثل مرکزیت شمس این امر معقول است مثل خود عقل حقیقت معقوله است نه محسوسه جمیع صفات معنویه حقایق معقوله است محسوس نیست. مثلاً این انسان عالم است نفس علم حقیقت معقوله است و چون علم حقیقت معقوله است هر قدر در جسد و دماغ آن شخص عالم را بگردید علم را نمی یابید. پس ادراکات انسان دو نوع است حقائق معقوله و حقائق محسوسه اما حیوان جز محسوس چیز دیگر ادراک نمی کند. مثلاً عالم حیوان ممکن نیست که کرویت ارض را ادراک کند ممکن نیست در اروپا کشف امریکا نماید ممکن نیست حقائق خفیه از عالم غیب به عالم شهود آورد مثل این قوه الکتریک این واضح است که عالم حیوان نمی تواند این اختراعات را کشف کند عالم

حیوان نمی تواند این علوم و فنون را به عرصه شهود بیاورد

عالم حیوان نمی تواند به اسرار کائنات پی برد عالم حیوان

نمی تواند ماده اثیریّه را پیدا کند عالم حیوان نمی تواند

ص ۳۰۱

قوّه مغناطیسیّه را کشف کند زیرا قوای عقلیّه در حیوان نیست

حیوان به تمامه اسیر محسوسات است و ماعدای محسوسات

را منکر است یعنی قادر بر این نیست که تصوّر معقولات را بکند

لهذا اسیر محسوسات است. امّا کمال برای انسان است

که هم ادراک محسوسات را دارد و هم ادراک معقولات. مثلاً

ملاحظه کنید که این اکتشافات سماویّه را به قوّه حسّاسه نکرده

این را به قوّه معقوله کرده این صنایع را به قوّه حسّاسه

اختراع نکرده بل به واسطه عقلیّه این علوم موجوده را

انسان به قوّه حسّاسه کشف نموده جمیع این علوم را به واسطه

قوّه عقلیّه ظاهر و باهر نموده خلاصه آثار عقل از انسان

ظاهر و باهر ، و انسان انسان به واسطه این قوّه عقلیّه ، پس

عالم حیوان غیر از عالم انسانی است. و لکن فلاسفه غرب

استدلال کرده اند که انسان از عالم حیوان آمده است

و اوّل حیوانات ساجده بوده است در دریا بوده اند بعد

از عالم آب به عالم خارج آمده است حیوان شده است

بعد دست و پا پیدا کرده است اوّل چهار پا شده است بعد

آمده حیوان دو پا شده است و آن حیوان دو پا انسان

است و تا به این شکل و سیمای انسانی آمده است از صورتی

ص ۳۰۲

به صورتی انتقال یافته است. و می گویند این مسئله خلقت
مانند حلقات زنجیری است که به یکدیگر مربوط است اما
بین انسان و بین بوزینه یک حلقه مفقود شد و آنچه پرفسور های
عظیم و فلاسفه کبیر تحرّی کرده اند و بعضی ها جمیع عمر
خود را صرف تحقیق این مسئله نموده اند الی الآن آن حلقه
مفقود شده را نتوانسته اند پیدا کنند. و حال آنکه برهان
عظیمشان این است که اعضای اشاری موجود است اعضای
اشاری در بعضی حیوانات است که به واسطه قرون و دهور
نشو حالا آن اعضا مفقود شده است. مثلاً مار یک عضو اشاری
دارد که معلوم است و دلیل بر آن است که دست و پا داشته اما
چون در سوراخ ماوی گرفته و در زیر زمین محتاج بدست و پا نیست
نهایت کم کم آن عضو تحلیل رفته ولی عضو اشاری موجود است و
این دلالت بر آن می کند که یک وقتی دست و پا داشته. و همچنین
در انسان عضو اشاری است که اول شکل دیگر داشته حالا شکل
آن تغییر کرده حتّی در جسم انسان در زاویه تختانی یک عضوی
هست که اشاره بر آن است که یک وقتی دم داشته و بعد بر پا
ایستاده و کم کم آن دم محو شده به این وضع فلسفه غرب به دم
بوزینه منتهی شد و حیران و سرگردان عقب حلقه مفقود می گردد.

ص ۳۰۳

ولی در شرق می گویند که اگر این هیکل انسان در اصل به این ترکیب نبوده بلکه انتقال از صورتی به صورتی کرده تا این صورت را پیدا کرده فرض می کنیم یک وقتی صاحب بوده و وقتی دبّاب بوده باز انسان بوده و نوعیتش محفوظ. برهان این که نطفه انسان اوّل بشکل کرم است بعد دست و پا پیدا می کند بعد نصف تختانش از هم جدا می شود و از هیئتی به هیئتی انتقال می نماید و از صورتی به صورتی انتقال می کند تا به این شکل و سیما تولّد می شود ولی در همان وقتی که در رحم در صورت کرمی است نوع انسان است مثل نطفه سایر حیوانات نیست صورت کرم بود ولی از آن صورت به این صورت پر جمال آمده انتقال کرده از صورتی به صورتی پس ظاهر شد که نوعیت محفوظ است. در صورتی که تصدیق بکنیم یک وقتی از حیوانات ساجه بوده یک وقتی چهار دست و پا بوده بر فرض این تصدیق نمی توانیم بگوئیم که حیوان بوده است برهان این که انسان در حالت نطفه کرم است بعد از صورتی به صورتی انتقال می کند تا به این صورت در می آید ولی در حالتی که کرم بود باز انسان بوده نوعیت محفوظ مانده است. همین حلقه که می گویند مفقود است برهان بر آن است که انسان هیچوقت حیوان نبوده چه طور می شود

ص ۳۰۴

که همه این حلقات موجود و یک حلقه مفقود باشد و این عمر گرانمایه را صرف پیدا کردن این حلقه می نمایند مسلم است که

هیچوقت پیدا نخواهند کرد. اینجا است که فلاسفه شرق
 عالم انسانی را ممتاز از حیوان دانسته اند به برهان این که
 حیوانات اسیر طبیعت اند جمیع کائنات اسیر طبیعت است آفتاب
 به این عظمت اسیر طبیعت است این نجوم نامتناهی اسیر طبیعت
 است عالم نبات اسیر طبیعت است عالم جماد و عالم حیوان
 اسیر طبیعت است جمیع اینها از قانون طبیعت بقدر سر سوزن
 تجاوز نمی کنند در پهنه طبیعت اسیرند این آفتاب به این بزرگی
 نمی تواند ذره ئی از قانون طبیعت تجاوز کند. اما انسان قوانین
 طبیعت را می شکند مثلاً انسان ذیروح خاکی است و لکن قوانین
 طبیعت را می شکند در هوا پرواز می کند قانون طبیعت را می شکند
 بر روی دریا می تازد قوه الکتریک که قوه عاصیه است و کوه دو
 قسمت می کند انسان آن را در تحت قوت خود در آورده و در شیشه
 حبس می کند این خرق قانون طبیعت است بحسب قانون طبیعت
 انسان نهایتش می تواند هزار قدم مخیره نماید ولی این قانون
 طبیعت را خرق نموده و در یک دقیقه با شرق و غرب مخیره
 می کند این صوت به قانون طبیعت آزاد است ولی در یک آلت

ص ۳۰۵

حبس می نماید به قانون طبیعت صوت انسان صد قدم میرود
 اما انسان یک آلتی ایجاد می کند تا صد فرسنگ مخیره می نماید.
 خلاصه جمیع این صنایع موجوده جمیع این اکتشافات موجوده
 جمیع این اختراعات موجوده اینها جمیع اسرار طبیعت است و

به قانون طبیعت باید مکتوم و مستور باشد و این قوه عاقله
 انسان قانون طبیعت می شکند اکتشافات همه این صنایع را
 می کند این اسرار طبیعت را از حیز پنهانی به عرصه شهود می آورد
 و این مخالف قانون طبیعت است انسان از دست طبیعت شمشیر
 گرفته و بر فرق طبیعت میزند این قوه در انسان مافوق طبیعت
 است و اگر این قوه مافوق طبیعت نبود نمی توانست قوانین
 طبیعت را بشکند. ملاحظه می کنیم که طبیعت شعور ندارد انسان
 شعور دارد طبیعت قوه مدر که ندارد انسان قوه مدر که دارد
 طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد پس معلوم شد کالاتی
 در انسان هست که در طبیعت نیست. و اگر بگوئیم که حقیقت
 عقلیه انسان از عالم طبیعت است مثل آنست که بگوئیم جزء
 کالاتی را دارا است که کلّ محروم از آن است. آیا ممکن
 است که قطره کالاتی داشته باشد که دریا نداشته باشد
 ممکن است که برگ کالاتی داشته باشد که درخت نداشته باشد؟

ص ۳۰۶

پس واضح و مشهود شد که عقل انسان قوه دیگر است شعله
 دیگر است عالم دیگر است نظیر قوای حیوانی نیست و لکن استغراب
 در این است که با وجود این که در انسان همچنین قوه عظیمه ئی
 هست که کاشف حقائق اشیا است حقایق معقوله را کشف
 می کند مثل اینکه علم را کشف می کند با وجود این که حقیقت
 محسوسه نیست این واضح است که حقیقت معقوله است

نفس عقل حقیقت معقوله است با وجود این بعضی از پروفیسورها
و فلاسفه می گویند که ما به نهایت درجه دانائی و فضل رسیده ایم
ما تحصیل علوم و فنون کرده ایم ما به منتها درجه کمالات عالم
انسانی رسیده ایم ما به حقیقت آن حقائق پی برده ایم ما به اسرار
وجود پی برده ایم ما ماهیت جمیع اشیاء کونیّه را فهمیده ایم
چیز دیگر غیر از محسوس هیچ چیزی نیست همین محسوس حقیقت
است و آنچه غیر محسوس است مجاز است و وهم و لائق
فکر و ذکر نه. عجب است که انسان بیست سال زحمت میکشد
در مدارس تحصیل میکند تا به این مقام میرسد که منکر غیر
محسوسات می گردد ولی حیوان بدون زحمت گاو بدون تحصیل
منکر جمیع معقولات است بل گاو فیلسوف طبیعی است زیرا
هیچ چیز غیر از محسوسات نمیداند و اعظم فیلسوف است
ص ۳۰۷

لذا خوب است چنین فلاسفه طبیعی بروند نزد حضرت گاو
و فلسفه محسوسات از گاو یاد گیرند و از مدرسه او فارغ التحصیل شوند .

خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو

۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ اول ذی قعدة ۱۳۳۰ (۱)

هو الله

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین

تعالم الهی است البتّه تعالم الهیه بر جمیع تعالم مقدّم و فائق

است. دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت به عالم

اخلاق کند دین دلالت به سعادت ابدیه نماید دین سبب
عزّت قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقّی جمیع ملل
است. برهان بر آن این که چون در ادیان به نظر حقیقت نظر
و تحرّی نمائیم می بینیم دین سبب ترقّی و سعادت ملل بوده
حال ما باید تحرّی نمائیم که دین سبب نورانیت عالم است یا نه

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 892

ص ۳۰۸

دین سبب ترقّی فوق العادهء عالم انسانی است یا نه ولی باید به
نظر حقیقت ببینیم نه تقالید چه اگر به تقالید باشد هر
یک عقاید خود را مرجّح داند. بعضی گویند که دین سبب سعادت
نیست مایه ذلّت است. پس اوّل باید تحرّی آن کنیم که دین
سبب ترقّی است یا تدنّی سبب عزّت است یا ذلّت تا برای ما شبهه ئی
باقی نماند لهذا ذکر انبیاء و وقایع ایّام آنها را می کنیم نه بروایاتی
که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عموم است منکری
ندارد. و آن این است که از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود که
بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت به وحدانیت الهیه
نمود او را اذیت نمودند و از بلد اخراج کردند. لکن ملاحظه
کنید که چگونه دین سبب ترقّی است که آن حضرت عائله ئی
تشکیل فرمود خدا آن را برکت داد مبارک نمود به سبب
دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیدا شد اشخاصی مانند

يعقوب مبعوث شدند يوسفی مبعوث گردید موسائی ظهور نمود

هارون داود سليمان و انبیای الهی از آن عائله ظاهر شدند

ارض مقدّسه در تصرف آنها آمد مدینت کبری تأسیس گشت

به سبب دین الهی که تأسیس شده بود. پس دین سبب عزّت

است دین سبب ترقّی و مدینت است دین سبب سعادت عالم

ص ۳۰۹

انسانی است این است که حضرت ابراهیم الی الآن خاندانش

در جمیع عالم منتشر است. اعظم از آن این که حضرات بنی

اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدّی قبطیان در نهایت

ذلت بودند قوم قبطی چنان بر ضدّ سبطی بود و غالب که در

هر کار و زحمتی که می خواستند سبطی را می گذاشتند. بنی اسرائیل

در نهایت درجه فقر و ذلت و توحّش و جهالت بودند که

حضرت موسی مبعوث شد با آن که به ظاهر چوپانی بود لکن

به قوّت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوّتش

در عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید با آنکه فرید

و وحید بود به قوّت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری

نجات داد به ارض مقدّسه برد تأسیس مدینت عالم انسانی

نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که به منتهی درجه

عزّت رسیدند از حضيض اسارت به اوج نجات رسیده در

کمالات انسانی نهایت ترقّی نمودند در مدینت ترقّی نمودند

در علوم و فنون ترقّی کردند در صنایع و حکم ترقّی نمودند.

بالاختصار علوم و ترقّی آنها به درجه ئی رسید که فلاسفه

یونان به ارض مقدّسه آمده از بنی اسرائیل تحصیل

حکمت نمودند و این حسب تاریخ مسلم است که حتّی

ص ۳۱۰

سقراط حکیم به ارض مقدّسه آمده تحصیل حکمت از علماء

بنی اسرائیل کرد چون مراجعت به یونان نمود تأسیس وحدانیت

الهی فرمود ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع

این حقایق از بنی اسرائیل تحصیل نمود همچنین بقراط.

خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدّسه از انبیای بنی اسرائیل

تحصیل حکمت نموده چون به وطن مراجعت می نمودند انتشار

میدادند. حال از امری که چنین ملّت ضعیف ذلیل را چنان

قوی نمود و از اسارت به سلطنت رسانید و از جهالت به مقام

علم و حکمت کشانید و فلاح و نجاح داد تا در جمیع مراتب ترقّی

کردند معلوم می شود که دین امری است. سبب ترقّی و عزّت

عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدی است. اما تقلیدی

که بعد پیدا شد آن سبب خرابی و محویت ملّت و مانع

ترقیات است چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون

یهود به تقلید افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت

این که اساس را ترک کردند خدا بختنصر را مبعوث کرد

رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدّس را

خراب کرد هفتاد هزار نفر را به اسیری به عراق برد و

تورات را آتش زد. پس دانستیم که اساس دین الهی سبب

ص ۳۱۱

عزّت و ترقّی است و تقالید علّت ذلّت و حقارت است به این
سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در
تحت تعدّی انداخت طیطوس سردار رومان ارض مقدّسه را
محاصره کرد یهود را آواره نمود جمیع رجال را کشت اموال را
غارت نمود بیت المقدس را خراب کرد تفرقه ئی در بنی اسرائیل
افتاد که هنوز مشهود است. پس اساس دین الهی بواسطه حضرت
موسی سبب عزّت ابدی و ترقّی و حیات بنی اسرائیل بود لکن
بعد تقالید سبب ذلّت و پریشانی آنها گردید که بکلی از ارض
مقدّسه خارج و در جمیع عالم متفرّق گشتند. باری مقصد از
بعثت انبیاء سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیا
معلّم عمومی هستند اگر بخواهیم ببینیم مسلمّ بوده اند یا نه باید
تحرّی حقیقت نمائیم اگر نفوس را تربیت کرده اند از اسفل جهل
و نادانی به اعلی درجه دانش رسانیده اند یقین است پیغمبر
بر حق هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج به ذکر دیگر نیست
که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان
کافی است احتیاج به ذکر دیگر نیست. اگر انسانی بی غرض باشد
و منصف و تحرّی حقیقت نماید بی شبهه شهادت میدهد که
حضرت موسی مربّی عظیم بوده. باری بر سر اصل مطلب رویم

ص ۳۱۲

اما منصفانه گوش دهید تعصبی در میان نباشد همه باید حقیقت
 جو باشیم. مقصد از ادیان الفت بین بشر است لهذا اساس ادیان
 الهی یکی است تعدّد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی
 به عالم اخلاق تعلّق دارد و آن علویّت عالم انسانی و ترقیّات
 بشر و معرفة الله است و کشف حقایق اشیاء این امر معنوی است
 و اصل اساس الهی ابدأً تغییری نمی کند این اساس جمیع ادیان است
 لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلّق به معاملات دارد
 و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی
 بود انسان حیوانات بحریّه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان
 بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر
 حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان
 خواهر خود را بگیرد چنان که هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات
 حرام است. حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس
 نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را
 کور کند او را کور نمایند اگر دندانیش بشکند دندانانش را بشکنند،
 آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که هیچیک
 حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع
 عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حقّ است

ص ۳۱۳

لکن به اقتضای زمان آن وقت برای یک دالر دست دزد بریده
 می شد، آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود؟

پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما
 اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکند
 و آن اساس یکی است تعدّد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت
 مسیح تأسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود.
 جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی است
 و آن ترقی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است. باری گفتیم
 دلیل بر نبوّت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی است اگر اسباب
 ترقی عالم انسانی است شبههئی نیست حقّ است. حال به انصاف
 شهادت دهید وقتی که ملت یهود اسیر بود و آن را دولت
 رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت از میان رفته
 بود در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اولّ اعلان نبوّت
 موسی را در عالم انتشار داد نام آن حضرت را در اقالیم دنیا
 منتشر کرد قبل از مسیح در ایران و هندوستان و اروپا ذکر
 از حضرت موسی نبود یک کتاب تورات در آن صفحات یافت
 نمی شد حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان
 ترجمه نمودند مسیح علم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود

ص ۳۱۴

که اکثر ملل عالم مؤمن شدند به این که بنی اسرائیل شعب الهی
 و مقدّس و برکت یافته بودند جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق
 وحی و الهام بودند و از افق ابدی مانند انجم درخشان. پس
 مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوّت موسی را انکار نکرد

بلکه ترویج فرمود تورات را محو نکرد بلکه منتشر ساخت نهایت
 این است آن قسم اوامری که متعلق به معاملات بود بعضی را
 نظر به اقتضای زمان تغییر داد این اهمیتی ندارد اما اساس موسی
 را ترویج کرد. و همچنین به قدرتی فائق و نفوذ کلمه الله اکثر
 ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل را با وجود آنکه در نهایت
 جدال و نزاع بودند جمیع را در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی
 جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت
 سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجبسیان کلّ
 اتّحاد و اتفاق نمودند و تأسیس مدنیت آسمانی گشت. حال
 این نفوذ و قوّت آسمانی که خارق العاده است البتّه برهان
 کافی وافی بر حقیّت حضرت مسیح است. ملاحظه نمائید که سلطنت
 آسمانیش هنوز باقی و برقرار است این است برهان قاطع و دلیل
 واضح. باز گوش دهید حضرت محمد اوّل خطابی که به قوم خود
 کرد گفت موسی پیغمبر خدا تورات کتاب خداست شما باید مؤمن
 ص ۳۱۵

تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن به حضرت مسیح
 و انجیل جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع
 ستایش آن حضرت است مکرّر می فرماید که حضرت موسی از
 انبیای اولو العزم صاحب شریعت بود در صحرای طور خطاب
 الهی را شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل شد جمیع اقوام
 و قبایل عرب ضدّ او برخاستند عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا

حق بر باطل غالب است. ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولّد یافت و زندگانی فرمود به ظاهر امّی و بی خبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهالت و همیچی به قسمی که دختران خود را زنده زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت نخر و حمیت و علوّ فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت ذلّت و اسارت زندگانی می نمودند و در بادیه عرب پراکنده بودند و با یکدیگر حرب و قتال می کردند. چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه عرب زائل گشت آن اقوام متوحّشه در اندک زمانی به منتهی درجهء مدنیّت رسیدند چنانکه از مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی اروپا استفاده کردند. حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف پیوشد و به نهایت اعتساف بر خیزد.

ص ۳۱۶

مختصر حضرات مسیحیان مؤمن به موسی هستند که پیغمبر بود مسلمانها نیز مؤمن به آن حضرت اند نهایت ستایش می کنند، آیا این ستایش مسیحیان و مسلمانان ضرری برای آنها دارد؟ نه بلکه بالعکس از این که تقدیس موسی و تثبیت تورات می نمایند انصاف آنها ثابت می شود چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان بر خیزد این فساد ها زائل شود. آنها می گویند موسی کلیم الله بود چه ضرر دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح الله بود و محمد رسول

الله تا دیگر نه نزاعی ماند و نه جدالی نه حربی نه قتالی. حال من
می گویم حضرت موسی کلیم الله بود و نبی الله و صاحب شریعت
الهیّه و مؤسس اساس سعادت عالم انسانی، چه ضرر دارد، آیا
این ضرری به بهائی بودن من دارد؟ نه و الله بلکه نهایت فائده
دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی می شود و مرا تأیید میکند
که خوب انصاف دادی بی غرضانه تحری حقیقت کردی که مؤمن
پیغمبر خدا و کتاب او شدی. مادام ممکن است به این جزئی انصاف
این حرب و نزاع و قتال بر داریم تا بین جمع ادیان الفت حاصل
شود چه عیب دارد چنانچه سائرین ستایش حضرت موسی
می نمایند بنی اسرائیل هم ستایش انبیای ایشان نمایند کلّ

ص ۳۱۷

ستایش رؤسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت
عالم انسانی و عزّت ابدیه بشر و یگانگی و الفت عمومی گردد. مادام
خدا یکی است جمیع را او خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را
حفظ می فرماید و چنین مهربان است، ما چرا نا مهربان باشیم
نزاع و جدال نمائیم؟ این قرن قرن علم است این قرن قرن
اکتشاف اسرار طبیعت است این قرن قرن خدمت به عالم
انسانی است، آیا سزاوار است به این تعصبات و تقالید تمسّک
نمائیم، آیا سزاوار است خرافات قدیمه افکار پوسیده را سبب
منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و به یکدیگر
لعن نمائیم؟ آیا بهتر نیست در نهایت الفت باشیم آیا بهتر نیست

یکدیگر را دوست داشته باشیم، آیا سزاوار نیست که به آهنگ
 ملأ اعلیٰ سرود عالم انسانی را به عنان آسمان رسانیم و وحدانیت
 خدا و تجمید انبیا را در مجامع کبری و محافل عمومی ترتیل
 نمائیم تا جهان جنت ابدی شود و روز موعودی محقق که گرگ
 و میش از یک چشمه نوشند و باز و کبک در یک آشیانه لانه نمایند
 و شیر و آهو در یک چرا گاه بچرند؟ آیا معنی اینها چیست؟ این است
 که اقوام مختلفه ادیان متعدده که با یکدیگر مانند گرگ و میش
 مخاصمه و منازعه داشتند در نهایت الفت و محبت با یکدیگر

ص ۳۱۸

معاشرت نمایند و در نهایت محبت و یگانگی باشند این است
 مقصد از بیان حضرت اشعیا و آلا هرگز گرگ و میش شیر و آهو
 با یکدیگر انس و الفت نیابند زیرا آهو طعمه شیر است و گوسفند
 طعمه گرگ دندانهای شیر جع است و گوشت خوار زیرا دندانهای
 آسیا ندارد و علف و دانه را بریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت
 بخورد. پس مقصد از این بشارات الفت ملل و اقوامی است که
 مانند گرگ و میش اند و میان آنها الفت مشکل است ولی در یوم
 موعود متحد شوند و متفق گردند. باری آن قرن آمده

که جمیع ملل با یکدیگر در نهایت الفت باشند

آن قرن آمده که جمیع ادیان عالم صلح

عمومی نمایند جمیع اقلیم عالم اقلیم

واحد شود تا نوع بشر بتمامه

در ظلّ خیمه وحدت عالم

انسانی زندگانی نمایند.

ص ۳۱۹

پیام مبارک به عالم انسانی توسط یکی از جرائد

شیکاگو ۳ نوامبر ۱۹۱۲ - ۲۳ ذی قعدة ۱۳۳۰ (۱)

هُوَ اللَّهُ

الحمد لله قرون ظلمانی گذشت قرن نورانی آمد

الحمد لله آثار اوهام و تقالید زائل و عقول و افکار بشر

توسیع یافت اختراعات تجدد جست علوم و فنون تجدد یافت

مشروعات تجدد حاصل نمود اکتشافات تجدد جست جمیع

اشیا تجدد یافت قوانین عالم تجدد پیدا نمود. لهذا اقتضا

چنان بود که آئین الهی نیز تجدد یابد حقیقت ادیان الهیه

تجدید شود زیرا تعالیم الهیه فراموش شده جز تقالیدی در

دست نمانده بود. اساس ادیان الهی یکی است و آن حقیقت است

و مورث محبت و الفت و سبب وحدت عالم انسانی اما تقالید

مختلف است و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی. پس

بشارت باد که شمس حقیقت تجلی نمود بشارت باد بشارت

(۱) - شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۵۱

ص ۳۲۰

که نورانیت آسمانی آفاق را احاطه کرد بشارت باد بشارت

که ابواب ملکوت مفتوح گردید بشارت باد بشارت که آهنگ

ملاً اعلی بلند شد بشارت باد بشارت که نفثات روح القدس

حیات بخش است و عالم انسانی در تجدّد. ای اهل عالم

بیدار شوید بیدار ای احزاب و امم هشیار گردید هشیار

بنیان نزاع و جدال را بر اندازید از تقلید و تعصب

که سبب درندگی است بگذرید تا بحقیقت

پی برید و انوار وحدت عالم انسانی

مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد

علم صلح عمومی بلند شود

الفت و اتحاد کامل بین

اجناس و ادیان

و اوطان حاصل

گردد عالم انسانی آسایش جوید و صورت و مثال الهی یابد این است پیام من.

ص ۳۲۱

خطابه در گراند هتل (۱) سین سیناتی (۲)

۴ نوامبر ۱۹۱۲ - ۲۴ ذی قعدة ۱۳۳۰ (۳)

هو الله

امروز در جمیع جهان افکار مادّیه انتشار یافته و احساسات

روحانیه بکلی منقطع گردیده در بحر طبیعت مستغرق شده اند

و عالمی دون طبیعت تصوّر نشود افکار حصر در قوای مادّیه

گشته و این را دلیل بر علویّت عقول و نفوس دانسته اند که

انسان عاقل جز عالم طبیعت و ماده عالمی ندارد. سبحان الله
با این ضعف عقل خود را دانا شمرند و حال آنکه از حقیقت
ساطعه ئی که در نفس آنها به ید قدرت الهیه ودیعه گذاشته
شده غفلت نمایند از شما خواهش دارم که بدقت در این صحبت
ملاحظه نمائید و تحرّی حقیقت کنید. جمیع حیوانات جز عالم ماده

(1) - Grand Hotel (2) Cincinati - (3) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 335

ص ۳۲۲

و طبیعت عالم دیگری احساس نمایند در این صورت حیوانات
هر یک فیلسوف عالم طبیعت اند زیرا دون طبیعت ابداً احساس
ندارند. آیا این دلیل بر عقل حیوانات است و برهان شعور و
ادراک آنها یا از ضعف احساس و ادراک و عدم عقل؟ این
واضح و مشهود است که از عدم عقل اسیر عالم طبیعت اند
اگر چنانچه عقل و شعور داشتند لابد احساسات دیگر داشتند
چنانچه انسان کامل دارد. این واضح است که انبیای الهی حتّی
در عقل و ادراک فائق بر دیگرانند مؤسّس احساسات
وجدانی هستند و در حقیقت روحانیّه مستغرق. ملاحظه فرمائید
که جمیع کائنات اسیر طبیعت هستند و در تحت حکم و قانون عمومی
طبیعت حتّی کائنات عظیمه یعنی این اجسام نورانیّه عظیمه
آسمانی با آن عظمت اسیر حکم طبیعت اند به قدر ذره ئی از
قانون طبیعت تجاوز نتوانند و از مدار خویش ابداً انفکاک

نمایند و این کرهء ارض با این جسامت و جمیع کائنات ارضی
اسیر طبیعت اند حتّی نباتات و حیوانات خلاصه جمیع کائنات
کلیّه و کائنات جزئیّه به سلاسل و اغلال طبیعت محکم بسته
ذرّه ئی تجاوز نتوانند مگر انسان که مظهر ودیعہ ربّانیّه است
و مرکز سنوحات رحمانیّه ملاحظه نمائید که به قانون طبیعت
ص ۳۲۳

انسان اسیر درندگان است ولی انسان درندگان را اسیر نماید
انسان اعصار حاضره را به جهت قرون آتیّه میراث علم و دانش
گذارد به قانون طبیعت اثر و مؤثر با یکدیگر همغان است
به فقدان مؤثر اثر مفقود اما آثار انسان بعد از ممات ظاهر
و آشکار. انسان مخالف قانون طبیعت شجر بی ثمر را با ثمر نماید
انسان مخالف قانون طبیعت مسمومات که باعث ممات است
وسیلهء حیات کند و در مقام علاج بکار برد انسان جمیع کنوز ارض
یعنی معادن را که به قانون طبیعت مکنون و مستور است ظاهر
و آشکار می نماید انسان به قانون طبیعت ذی روح خاکی است
ولی به قوّه معنویّه این قوانین محکمهء طبیعت را می شکند و
شمشیر از دست طبیعت گرفته و بر فرق طبیعت می زند در هوا
پرواز می نماید بر روی دریا ها می تازد در زیر آب می رود انسان
کاشف اسرار طبیعت است ولی طبیعت کاشف اسرار انسان نه
و آن حقایق و اسرار را از حیّز غیب به عرصه شهود می آورد
با شرق و غرب در یک دقیقه مخاّبره می نماید این مخالف

قانون طبیعت است صوت آزاد را در آلتی حصر و حبس
نماید و این مخالف قانون طبیعت است در مرکز خویش استقرار
دارد باو با محلات بعیده مذاکره و مشاوره و مکالمه نماید

ص ۳۲۴

و این خلاف قانون طبیعت است انسان قوه برقیّه را به آن
شدیدی که کوه را می شکافد در زجاجه ئی حصر و حبس کند
انسان در زمین است اکتشافات سمائیّه نماید و این خلاف
قانون طبیعت است انسان مختار است طبیعت مجبور انسان
شعور دارد طبیعت فاقد شعور انسان زنده است طبیعت فاقد
حیات انسان کشف امور آتیه نماید طبیعت غافل از آن انسان
بواسطه قضایای معلومه کشف قضایای مجهوله نماید و
طبیعت عاجز از آن. پس واضح و مشهود شد که در انسان قوه
قدسیّه ئی موجود که طبیعت محروم از آن در انسان کمالات
و فضائی موجود که طبیعت فاقد آن انسان در ترقی است و
طبیعت بر حال واحده انسان کاشف اسرار است طبیعت
جاهل و نادان انسان مؤسس فضائل است و طبیعت داعی
رذائل انسان به قانون عدل حرکت نماید طبیعت به قانون
ظلم همواره تعدّیات طبیعت است که سبب فلاکت کائنات است
در عالم طبیعت خیر و شرّ متساوی است و در عالم انسانی
خیر مقبول و شرّ مذموم انسان تجدید قوانین نماید ولی
طبیعت را قانون واحد چون جمیع این فضائل و امتیازات

به قوه معنویه حاصل و آن قوه معنویه ماوراء الطبیعه است

ص ۳۲۵

و طبیعت محروم از آن فضائل این قوه قدسیه واضح است

که از ماوراء الطبیعه است زیرا قوانین طبیعت را بشکند.

با وجود این براهین واضح چه قدر انسان غافل

است که پرستش طبیعت کند و خود را بنده

طبیعت شمرد با وجود این شخص خویش را

فیلسوف عظیم داند. سبحان الله این

چه غفلت است این چه نادانی است

که انسان از حیّ قدیر غافل شود و

از ودیعه ربّانیّه که در نفس

خویش مودوع است بی خبر

ماند و اسیر عالم طبیعت

گردد این است

کوری حقیقی

این است کری واقعی این است گنگی ابدی این است نهایت درجه حیوانی.

ص ۳۲۶

خطابه در منزل مسیس امری (۱)

نیویورک ۳۰ نوامبر ۱۹۱۲ - ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۰ (۲)

هو الله

من از خدمات شما بسیار ممنونم فی الحقیقه مرا

خدمت کردید مهمان نوازی نمودید شب و روز قائم بر خدمت
بودید و ساعی در نشر نفعات الله من هیچوقت خدمات شما
را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید
و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید حال هدایائی
بجهت اهل بیت من آورده اید این هدایا بسیار مقبول است
و مرغوب اما خوب تر از اینها هدایاء محبت الله است که در
خزائن قلوب محفوظ ماند این هدایا موقتی است و لکن آن
هدایا ابدیست این جواهر را باید در جعبه و طایفه گذاشت
و آخر متلاشی گردد اما آن جواهر در خزائن قلوب ماند و الی الابد

(1) - Mrs. Emery (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 396

ص ۳۲۷

در عوالم الهی باقی و دائم باشد. لهذا من محبت شما را که اعظم
هدایا است بجهت آنها میبرم در خانه ما نه
انگشتر الماس استعمال می نمایند و نه یاقوت
نگاه میدارند آن بیت از این گونه زخارف
پاک و مبراست حال من این هدایا را
قبول کردم ولی نزد شما امانت می گذارم
که بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق
الاذکار شیکاگو بفرستید. (احباً خیلی
زاری کردند فرمودند) من می خواهم

از طرف شما ها هدیه ئی بیرم که

در جهان ابدی باقی ماند و

جواهری که تعلق به خزائن

قلوب داشته باشد این

بهتر است.

ص ۳۲۸

خطابه در منزل مستر کنی (1)

نیویورک ۲ دسامبر ۱۹۱۲ - 23 ذی حجه ۱۳۳۰ (2)

هُوَاللّٰهُ

من در نیویورک خیلی در مجامع شما بودم اقامت من

در سایر شهر ها عشر این نبود لکن در اینجا شب و روز منفرداً

مجمعاً مکرر شما را ملاقات نمودم و وصایای حضرت بهاء الله

را بشما گفتم بشارات الهیه را از برای شما بیان کردم و آنچه

سبب ترقی عالم انسانی است شرح دادم مضرات تعصب و

تقالید و آرایش به شیئون نفسانی را تشریح نمودم تعالیم حضرت

بهاء الله تبیین کردم دلائل و مسائل الهیه را توضیح نمودم.

حال رفتن من نزدیک است در تدارک حرکت و سفرم در هر

محفلی نمی توانم حاضر شوم لهذا وداع می نمایم و من از شما ها

راضی هستم و از خدمات شما ممنون. فی الحقیقه نهایت

(1) - Mr. Kinney (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 399

رعایت را از شما دیدم بمن خیلی مهربانی نمودید از ملکوت
بهاء الله بجهت شما تأیید و توفیق می طلبم تا روز بروز مؤید تر
شوید حقوق بهاء الله را محافظه نمائید قلبتان نورانی تر

شود اخلاقتان رحمانی گردد روحتان مستبشر باشد و اطوارتان
دلیل بر ایمان و ایقان در نهایت تقدیس باشید و در منتهای
انجذاب و توجه بملکوت ابهی سراجهای نورانی شوید آیات
باهره جمال مبارک گردید برهان حقیقت حضرت بهاء الله
باشید تا روشنائی به عالم بخشید. و چون خلق نظر به اعمال
و افعال شما نمایند آثار تقدیس و انقطاع بینند نورانیت

آسمانی مشاهده کنند و کلّ شهادت دهند که حقیقتاً شما
برهان حقیقت حضرت بهاء الله هستید و گویند حقّاً که بهاء
الله شمس حقیقت است و به صرف قدرت این گونه نفوس
را تربیت فرموده تا از رفتار و گفتار شما انوار الهی بینند آثار
محبت الله یابند اخلاق حمیده مشاهده کنند فضائل

عالم انسانی جویند هریک منادی حق باشید و از افق عالم
انسانی مانند کوکب لامع طالع شوید. این است محافظه حقوق
حضرت بهاء الله این است مقصود جمال مبارک از حمل بلایا
و قبول سجن اعظم. جمیع مصائب و متاعب را تحمل فرمود

و در حبس و زندان به ملکوت یزدان صعود نمود تا ما بتعالیم

او عامل شویم به آنچه مقتضای وفا است قیام کنیم به نصایح

و وصایای او عمل نمائیم نداء ملکوت ابی را بلند کنیم

انوار فیوضات حقیقت را منتشر سازیم تا بحر اعظم

موجش به اوج رسد عالم ناسوت آئینه ملکوت

شود این خار زار گلستان گردد و این خاکدان

آئین جنت ابی گیرد. (همچنین عصر از جمله

بیانات مبارکه این بود) ما آمدیم تخی

افشاندیم امیدواریم پرتو آفتاب عنایت

برویاند باران رحمت بیارد نسیم

موهبت بوزد زیرا امریکا استعداد

دارد. (شب در محفل دوستان

می فرمودند) من تضرع و زاری

می کنم که ابر رحمت بر شما

بیارد شمس حقیقت بتابد به آنچه مقصود مظاهر مقدسه الهیه است

فائز شوید این است تضرع من زیرا شما احباب جمال مبارکید و بندگان

اسم اعظم این سفر من بدیدن شما آمدم انشاء الله بعد از این شما به ارض

مقدسه خواهید آمد در محلی که موطئ اقدام انبیای الهی است باز ملاقات خواهیم کرد.

ص ۳۳۱

خطابه در منزل امة الله مسیس کروگ (1)

نیویورک ۳ دسامبر 1912 (عصر) ۲۴ ذی حجه ۱۳۳۰ (2)

هو الله

حمد خدا را که مسس کروگ سبب اجتماع شما و
 انعقاد چنین محفلی گردید که به ذکر الهی مشغولید و به بیان
 براهین ناطق امیدم چنان است که روز بروز منجذب تر گردید
 و نورانیت بیشتر یابید ترقیات فوق العاده نمائید و در تبلیغ
 امر الله از یکدیگر استفاضه جوئید تا بدانید که چگونه باید
 تبلیغ کنید و به هدایت نفوس پردازید قلوبتان چنان منجذب
 باشد که به مجرد سؤال جواب کافی شافی دهید و روح القدس
 در لسانتان تکلم نماید مطمئن باشید و امیدوار به عنایات

(1) - Mrs. Krug (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 401

ص ۳۳۲

و تأییدات جمال مبارک که قطره را دریا نماید دانه را درختی
 بارور گرداند ذره را آفتاب کند و سنگ را گوهر آبدار فرماید.
 عنایت او عظیم است خزائن او مملو است و فیوضات او بی انتها
 است خدائی که بدیگران عنایت فرمود بشما هم عنایت می فرماید.
 من بدرگاه الهی تضرع و زاری نمایم و از برای شما تأییدات
 عظیمه طلبم که زبانتان سیف قاطع شود قلوبتان محل تجلی
 انوار شمس حقیقت گردد افکارتان وسیع شود و مقامتان
 رفیع گردد تا به نشر نفحات الله پردازید و در عالم انسانی ترقیات
 عظیمه نمائید. زیرا تا انسان اول خود کسب کمالات ننماید
 بدیگران آموختن نتواند تا خود حیات نیابد دیگران را حیات

بخشد. پس ما باید بکوشیم تا اول خود کسب فیوضات ملکوتیه

نمائیم حیات ابدیه یابیم تا بتوانیم روح به عالم دهم جان

به جهانیان بخشیم. لهذا باید همیشه تضرع بدرگاه احدیت کنیم

و طلب فیوضات باقیه نمائیم قلبی چون مرایاء صافیه یابیم

تا انوار شمس حقیقت جلوه نماید. هر شب و روز عجز و زاری

کنیم و طلب تأیید نمائیم که خدایا ما ضعیفیم تو قوی کن ما

نادانیم تو دانا فرما. خدایا فقیریم غنای ملکوتی ده. خدایا مرده ایم

حیات سرمدی بخش. خدایا ذلت محضیم در ملکوت عزیز فرما

ص ۳۳۳

اگر تأییدات آسمانی شامل شود هریک از ما ستاره درخشنده

گردد و الا از خاک پست تر شود. خدایا تأیید کن نصرت فرما

ما را غالب بر نفس و هوی کن و از عالم طبیعت نجات ده. خدایا

بنفثات روح القدس زنده فرما تا بخدمت تو قیام نمائیم و

عبادت تو مشغول گردیم و با نهایت صدق و صفا به انتشار

آثار ملکوت پردازیم. توئی مقتدر و توانا توئی بخشنده و مهربان.

خطابه در انجمن تیاسفی ها - نیویورک

۴ دسامبر ۱۹۱۲ شب ۲۵ ذی حجه ۱۳۳۰ (۱)

هُوَالله

نفوسی که خبر از عالم حقیقت و تتبع در کائنات ندارند

اکتشاف حقایق نتوانند و تحرّی حقیقت ننمایند. آن نفوس نظری

سطحی دارند جهل مجسمند و تقلید محض آنچه از آباء

شنیده اند به آن معتقدند ابدأً از خود نه دانش و هوش دارند

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 405

ص ۳۳۴

و نه چشم و گوش اعتماد بر حکایات و روایات نمایند و بر
حسب افکار اجداد خویش رفتار کنند و همچو گمان نمایند
که سلطنت الهیه حادث است چنین اعتقاد دارند که این عالم
وجود شش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر خدا
خلق و سلطنتی نداشته. اگر چنین باشد نعوذ بالله الوهیت
حادث است نه قدیم و حال آنکه مادام خدا بوده خلق هم
داشته مادام نور بوده مستنیر هم بوده زیرا بدون مستنیر
نور ظهور ندارد و بدون خلق خالق ماثبوت نشود. الوهیت
مقتضی خلق است رازق باید مرزوق داشته باشد تصور
الوهیت بدون مخلوقات و کائنات مثل این است که تصور
سلطنتی بدون کشور و لشکر نمائیم پادشاه لابد کشور دارد.
آیا ممکن است شخصی پادشاه باشد بدون مملکت و رعیت؟
این مستحیل است اگر وقتی بوده که نه لشکری بوده و نه کشوری،
چگونه می توان گفت پادشاهی بوده؟ پس لابد حق خلق داشته
در این صورت چنانچه حقیقت الوهیت اول و آخری ندارد
خلق او نیز اولی و آخری نداشته و نخواهد داشت همیشه
خدا خالق و رازق بوده همیشه محیی و معطی بوده وقتی نبوده

که صفات الوهیت و ربوبیت معطل بوده باشد ابداً تعطیل

ص ۳۳۵

جائز نه. این خورشید بشعاع و حرارتش آفتاب است اگر تصوّر کنیم که وقتی آفتاب شعاع و حرارت نداشته باید بگوئیم از اصل آفتابی نبوده مادام شعاع و حرارت نداشته شمس نبوده همین طور اگر بگوئیم وقتی خدا مخلوق نداشته و مرزوق نداشته باید بگوئیم خلّاقی نبوده و این انکار قدمت و دلیل بر حدوث ربوبیت است. این واضح است که این کائنات نامتناهی این کارخانه قدرت این فضای غیر متناهی و این اجسام عظیمه شش هفت هزار ساله نیست خیلی قدیم است. اما این که در تورات ذکر شش هزار سال است این معنی دارد بظاهر نیست زیرا می فرماید خدا در هفت روز آسمان و زمین را خلق فرمود با آن که قبل از خلق آسمان و زمین آفتابی نبوده شرق و غربی وجود نداشته، چگونه بدون آفتاب روز تحقّق یابد؟ پس معنی دیگر دارد. مقصد این است که سلطنت الهیه قدیم است نه حادث همیشه خلق داشته کشور و لشکر داشته و خواهد داشت لهذا فیض الهی و تجلیات او مستمرّ است انقطاعی ندارد چنانچه برای شعاع و حرارت آفتاب انقطاعی نیست. همچنین مظاهر مقدّسه الهیه که مطالع فیوضات ربّانیه اند همیشه بوده و هستند و آن مظاهر مقدّسه بجهت چه ظاهر می شوند حکمت و نتیجه

ص ۳۳۶

ظهورشان این است که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر
 شود زیرا که حقیقت عالم انسانی حائز دو صورت است و دارای
 دو جنبه یکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه
 شیطانی چه که غیر از جسم انسان را حقیقتی است که آن را قالب مثالی
 یا صورت و خلقت ملکوتی می گویند در حینی که انسان می گوید من دیدم
 من گفتم آن کیست که می گوید من دیدم واضح است که او غیر از
 جسم است وقتی که فکر می کند مثل این است که با خود مشورت می نماید
 معلوم است حقیقت ثانویه هست که با او مشورت می کند جسم
 نیست که به انسان رأی میدهد که این کار را بکنم یا نه، مضرتش
 چیست و فوائدهش چه؟ چه بسیار می شود که انسان در امری اراده
 قطعی می نماید و بعد به اندک تأمل و فکر از آن امر منصرف می شود
 چرا بجهت این است که با حقیقتی مشورت کرده و ملتفت مضرت
 آن امر شده لهذا از آن منصرف گشته. از این گذشته در عالم رؤیا
 انسان سیر می کند و حال آنکه جسم اینجاست اما روح سائر در
 شرق و غرب دنیا آنکه سیر می کند کیست حقیقت ثانویه است
 شخص مرده است جسمش زیر خاک است ولی روح انسان با او
 در خواب سؤال و جواب می نماید آن کیست که انسان با او سؤال
 و جواب می کند او حقیقت ثانویه است. پس در انسان غیر از جسم

ص ۳۳۷

حقیقت دیگر است. مثلاً جسد ضعیف می شود اما آن حقیقت بر حالت
 واحد است جسم فربه می شود و حقیقت بر حال واحد ماند جسد

ناقص شود و حقیقت بر حالت اولیه مشاهده شود جسم انسان
 در خواب مثل مرده است ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است
 ادراک دارد گفتگو می نماید و اکتشاف اموری می کند. آن حقیقت
 قالب مثالی است و هیکل ملکوتی نه جسم عنصری کاشف حقایق
 است و مدرک اشیا اکتشاف علوم و فنون و صنایع می کند قوه
 برقیّه و سائر قوا را تسخیر می نماید و با شرق و غرب عالم در آن
 واحد مخیره می کند. واضح است که این جسم و جسد نیست
 اگر جسد بود بایستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد
 زیرا حیوان با انسان در جمیع قوی مشترک است. پس آن قوه
 حقیقت ثانویه ئی است که کاشف حقایق اشیا است محیط بر کائنات
 است واقف اسرار است هادی ملکوت است و رهبر اهل ناسوت.
 آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید لکن این
 حقیقت ما بین عالم الهی و رتبه حیوانی است اگر قوه ملکوتیه
 غلبه نماید حقیقت انسانیّه اشرف مخلوقات شود و دارای صورت
 و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید از حیوان پست تر
 شود چه که حالات و شئون حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر

ص ۳۳۸

و مضراتش شدید تر است مثل غضب و شهوت و منازعه بقا
 جنگ و جدال خدعه و تزویر حرص و طمع از نقائص عالم انسانی
 و خصائص عالم حیوانی است. مثلاً مانند روباه انسان بی تربیت
 مکار است در حیوان حرص است در انسان هم هست در حیوان

تعدّی و شهوت است در انسان هم هست زیرا حقیقت انسانیّه
جامع است لذا آنچه در حیوان است ظهورش در انسان اشدّ
است و آن مقتضیات عالم طبیعت است و ظلمات نقائص که
سبب ذلّت کبری است و بلیّه عظمی. و از جهت دیگر در انسان
کالات و فیوضات الهی است که سبب سعادت سرمدی
است و مایه عزّت ابدی مانند عدل و وفا صدق و صفا
حکمت و تقی رحم و مروّت محبّت و مودّت رفعت و معرفت
که به سبب این کالات انسان احاطه به حقائق اشیا نماید
و کشف اسرار کند. پس حقیقت انسانیّه بین ظلمت و نور است
و دارای سه صورت صورت ملکوتی صورت انسانی و صورت
طبیعی. صورت طبیعی ظلمت اندر ظلمت است و مایه زحمت
و ذلّت و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال. اما صورت ملکوتی
که منتهای رتبه عالم انسانی است نور علی نور است و وسیله حصول
سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عزّ و علا مظاهر مقدّسه
ص ۳۳۹

الهیّه بجهت این ظاهر شدند که ظلمات عالم حیوانی را به انوار
صفات ملکوتی زائل فرمایند و نقائص عالم طبیعت را به کالات
الهیّه مبدّل کنند تا جهت ملکوتی غالب آید و صورت و مثال الهی
در عالم انسانی جلوه نماید نورانیت الهی و فضائل رحمانی ظاهر شود.
پس این مطالع مقدّسه مربّی عالم وجودند و معلّم عالم انسانی
نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و ردائل عالم

طبیعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانیّه دلالت کنند جاهلند
 عالم گردند حیوانند انسان شوند درنده اند فرشته گردند ظالم
 و متکبرند عادل و خاضع شوند تا انسان زمینی آسمانی شود ناسوتی
 ملکوتی گردد طفل رضيع مقام بلوغ یابد فقیر و ذلیل غنی و عزیز
 شود. خلاصه اگر ظهور مظاهر مقدّسه نبود جمع بشر در صقع حیوان
 بودند بلکه پست تر البتّه اگر اطفال بشر تربیت نشوند در مدارس
 داخل نگردند بدون مربّی جاهل و نادان مانند و اگر تلال و
 جبال بحال طبیعی گذارده شود جنگل و آجام گردد اثمار آبدار
 بیار نیارد و فواکه طیبّه ندهد اما چون در تحت تربیت باغبان
 در آید ازهار و اثمار لطیفه دهد فیض و برکت کلیّه حاصل نماید.
 پس عالم خلقت به مقتضای طبیعت جنگل و خار زار است و مظاهر
 مقدّسه باغبان الهی و مربّی عالم انسانی که به تربیت عالم وجود پردازند
 ص ۳۴۰

تا اشجار نفوس سرسبز و خرم ماند لطافت و نظافت یابد و اثمار
 طیبّه دهد سبب زینت حدائق انسانیّه گردد. لهذا این
 فیض الهی و تربیت ربّانی مستمرّ است نمی شود که این فیض عظیم
 منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود شمس حقیقت همیشه
 در غروب باشد غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد مماتی که او را
 حیاتی از عقب نیاید. آیا این سزاوار عالم الهی و شمس حقیقت
 است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع؟
 لا والله وجود شمس برای افاضه است چگونه غروب دائمی نماید

و فیض او انقطاع جوید بلکه فیض او مستمر است آفتابش همیشه طالع است و آثارش دائم و ظاهر نسیمش مدام در مرور است و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور. لهذا باید همیشه منتظر و امیدوار بود و متوجه ملکوت فیوضات پروردگار که به ظهور مظاهر مقدسه عالم بشر فیض جلیل اکبر یابد جهان جهان دیگر شود و عالم امکان غبطه جنت و رضوان گردد. اما ظهور مظاهر الهیه باید به اتم صورت باشد و به اعظم شیئون و کمالات ظاهر شود یعنی با قوتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سائرین باشد و در جمیع صفات و آثار اولی و اقدم مثل این که آفتاب از جمیع ستاره ها ممتاز است هر چند در مقام خود کواکب و نجوم نیز

ص ۳۴۱

روشن اند و در لیلی درخشنده اما شمس را تابش دیگر است و تأثیراتش برتر باید مظهر فیض الهی نیز چنین باشد تا ثابت شود که معلم الهی است و مربی عالم انسانی شمس حقیقت است اعظم تجلی است و اول جلوه آسمانی تابش و تأثیراتش بذات خود است نه اکتساب از نفوس بشری و الا باید بگوئیم کمالاتش مأخوذ از سائرین است، چگونه می شود شخصی را که دیگران تربیت کنند او مربی عالم انسانی شود؟ مظهر فیض الهی باید مستقل باشد نه مستظّل مربی باشد نه مربوب کامل باشد نه ناقص غنی از ماسواه باشد نه محتاج تربیت اهل دنیا جامع جمیع کمالات باشد نه محدود و محصور تا بتواند نوع بشر را تربیت کند ظلمات جهل

و نادانی را زائل نماید به قوه الهیه عالم را عالم دیگر نماید صلح
 عمومی را ترویج کند وحدت عالم انسانی را مروج باشد ادیان
 مختلفه را متحد سازد. لهذا امید چنان است که الطاف و
 مواهب ربّانی ظهوری شدید یابد انوار شمس حقیقت دیده های
 ما را روشن کند دلها را نورانی نماید ارواح را مستبشر سازد هم
 عالیه بخشد و حیات ابدیه دهد تا به منتهی رتبه عالم انسانی
 نائل گردیم. من نه ماه است در امریکا در اغلب شهرها در کائس
 و مجامع عظمی صحبت کرده ام نفوس را به وحدت عالم انسانی

ص ۳۴۲

متذکر نموده جمیع را به الفت و یگانگی نوع انسان خوانده ام فی
 الحقیقه نهایت رعایت را از اهالی امریکا دیدم الحق ملت امریکا
 ملت نجیبه است استعداد هر کمالی دارد و تحرّی حقیقت نماید
 و حال عزم حرکت دارم فردا میروم لذا خدا حافظی می کنم و از برای
 شما تأییدات آسمانی می طلبم و عزّت ملکوتی و حیات ابدی
 می خواهم تا به منتهای مقامات عالم انسانی رسید و نهایت ممنونیت
 را از شما ها دارم هیچوقت شما را فراموش نخواهم کرد بلکه همیشه
 بدرگاه الهی تضرّع و زاری نمایم و شما را توفیق رحمانی و برکت و فیض
 آسمانی جویم.

ص ۳۴۳

خطابه در کشتی سلطیک (۱)

بندر نیویورک ۵ دسامبر ۱۹۱۲ - ۲۶ ذی حجه ۱۳۳۰ (۲)

این روز آخر و ملاقات آخری است حالا دیگر سوار واپور
 شده میرویم و این آخرین وصیت من به شما است و به کرات برای
 شما صحبت داشتم و به وحدت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع
 بشر بندگان خداوند هستند و خدا به جمیع مهربان کل را رزق
 میدهد و حیات می بخشد در حضرت ربوبیت جمیع بنده اند و
 فیوضات الهیه یکسان مبذول. لهذا باید ما هم با جمیع ملل
 عالم در نهایت مهربانی باشیم و این تعصبات دینیّه و جنسیّه و
 تعصبات وطنیه و سیاسیّه را فراموش نمائیم. جمیع روی زمین
 یک کره است و جمیع امم یک سلاله اند و کلّ بندگان یک خداوندند.
 پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گناه کار است

(1) - S.S. Celtic (۲) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 412

ص ۳۴۴

خدا جمیع قلوب را مسرور می خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت
 سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی
 و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد. شما که
 الحمد لله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان
 آگاه دیگر نباید نظر به این تعصبات و اختلافات نمائید بلکه
 باید نظر به الطاف الهی کنید که او شبان حقیقی است و به جمیع
 اغنام خود مهربان. با آنکه خدا به جمیع مهربان است، آیا جائز است

ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نمائیم؟ لاوالله
 بلکه باید به شکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه الفت و التیام
 با یکدیگر است و محبت و مهربانی به عموم. خلاصه مبدا قلبی
 آزرده نمائید یا در باره یکدیگر غیبت کنید با جمیع خلق یگانه
 باشید جمیع را خویشان خود شمرد همیشه مقصدتان این
 باشد که دلی را مسرور کنید گرسنه ئی را اطعام نمائید برهنه ئی
 را پیوشانید ذلیلی را عزیز کنید بیچاره ئی را چاره ساز گردید و
 پریشانی را سر و سامان بخشید این است رضای الهی این است
 سعادت ابدی این است نورانیت عالم انسانی. چون من برای
 شما ها عزّت ابدیه خواهم لذا چنین نصیحت می نمایم، می بینید
 در بالکان چه خبر است چه خونها ریخته می شود چه قدر اطفال

ص ۳۴۵

یتیم می گردد چگونه اموال بغارت میرود چه آتشی شعله وراست؟
 با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده آنها خون یکدیگر
 میریزند خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده آنها
 به نهب و غارت همدیگر مشغولند بجای این که سبب راحت
 نوع خود شوند مزاحمت یکدیگر می نمایند. پس شما باید همت را
 بلند نمائید بدل و جان بکوشید بلکه نورانیت صلح عمومی
 بدرخشد این ظلمت بیگانگی زائل گردد جمیع بشر یک خاندان شوند
 و هر فردی خیر عموم خواهد شرق و غرب معاونت کند غرب
 به شرق اعانت نماید زیرا کرهء ارض یک وطن است و نوع انسان

در تحت فیض و حمایت یک شبان. ملاحظه نمائید که انبیای الهی
 چه صدمات و بلائی دیدند بجهت این که نوع بشر محبّ یکدیگر
 کردند و به جبل الفت و اتفاق تشبّث نمایند و آن نفوس مقدّسه
 حتّی جان خود را فدا کردند. ببینید چه قدر خلق غافلند که با وجود
 این زحمات هنوز در جنگ و جدال اند و با وجود این نصایح باز
 خون یکدیگر ریزند چه قدر نادانند و چه قدر در غفلت و ظلمتند
 خدای به این مهربانی دارند که با جمیع یکسان معامله میفرماید
 با وجود این مخالف رضای او حرکت نمایند او به جمیع رؤف و
 مهربان است اینها در نهایت عداوت و طغیان او حیات به عموم
 ص ۳۴۶

بخشد اینها سبب ممت گردند او ممالک را معمور فرماید اینها
 خاندان یکدیگر را مطمور نمایند ملاحظه نمائید که چه قدر
 غافل اند. حال تکلیف شما ها دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی
 شدید چشم بینا و گوش شنوا دارید لهذا باید با عموم در نهایت
 مهربانی معامله نمائید هیچ عذری ندارید زیرا رضای الهی
 را دانستید که در خیر و صلاح عموم است نصایح حق را
 شنیدید و بیانات و تعالیم الهیه را استماع نمودید که باید بجمیع
 حتّی به دشمنان دوستی و محبّت نمائید بدخواهان را خیرخواه
 باشید و مخالفان را یار موافق گردید. پس به موجب این
 تعالیم عمل نمائید بلکه این ظلمات حرب و جدال زائل شود
 نورانیت الهیه جلوه نماید شرق منور گردد غرب معطر شود

جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر نمایند و امم عالم در
نهایت محبت با هم معاشرت و الفت یابند تا به این مقام نرسند
عالم انسانی راحت نیابد سعادت ابدیه حاصل نشود اما
اگر به موجب این تعالیم مقدّسه عمل نمایند عالم ناسوت
آینه ملکوت گردد روی زمین جنت ابدی و غبطه فردوس
برین شود. امیدوارم موفق بر عمل به تعالیم شوید تا چون
شمع به عالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکان را

ص ۳۴۷

بحرکت آرید این است عزّت ابدی این است صورت و
مثال الهی که شما را به آن وصیت می نمایم و امید چنان
که به آن موفق شوید.